

نامه

مردم



در این شماره

۱	دکتر ابریم	درباره بودجه ۱۳۲۶ کشور
۹	ترجمه لطف الله مجاب	مارکس و افکار جدید - از : آ. کورنو
۲۱	استفن اسپندر	برهان قاطع سلاطین
۲۳	.د.ا	انتقاد در وضع کنونی حزب ما
۳۳	ترجمه مجتبی مینوی	پیغامبر - از پوشکین
۳۴	خلیل بلکی	مکتب فیزیک ابونیه
۴۲	!حسان طبری	صادق هدایت
۴۸	نادر نادر پور	رقص اموات (شعر)
۵۲	بزرگ علوی	نظری بادیات شوروی
۶۵	ترجمه داود نوروزی	امپریالیزم وال استریت
۷۲	منصور شکی	اندویدو آلیسم و هنر ماوراء جدید
۸۱	احمد قاسمی	تحلیل تاریخ ایران
۹۶		آراء خوانندگان

کلیشه ها :

استفن اسپندر ۲۱ - صادق هدایت مقابل صفحه ۴۲ - استروفسکی ۵۲ - الکسی سورکف
و الکساندر فاده یف ۵۳ - انداوا سیلوسکاوشولوخوف ۵۴ - کنستانتن سیمونوف
و ورا اینبر ۵۵ - مایاکوفسکی و الکسی تولستوی ۵۶ - فورمانف و لئونوف ۵۷ -
کاتیف و ارنورک ۵۸ - تیغونوف ۵۹ .

طرح از مؤید عهد

حصاد

پشت جلد

مزموم

احسان طبری

شگنجه و امید

با چاپ و کاغذ عالی درآینده بسیار نزدیک

انور خامه

دیالکتیک طبیعت و تاریخ

دینامیسم - جمشید - قضا

بزودی

در صفحه ۴۸ سطر ۱۹ «صدای نرم‌تنی» را به «صدای نرم‌تنی» اصلاح کنید

دکتر ابریم

در باره بودجه ۱۳۲۶ کشور

چندی پیش وقتی اعلام کلی بودجه سال ۱۳۲۶ کشور منتشر شد و اعلام شد که کسر بودجه ای مبلغ ۲۲۰۰ میلیون ریال موجود است عده زیادی از روزنامه ها و جراید غیر روزانه برحسب علاقه ای که بمسائل جاری کشور داشتند در اطراف این مسئله به بحث پرداختند ولی متأسفانه اغلب آنها قضاوت هائی خالی از دقت و تحقیق کردند و حتی یکی از روزنامه های مرکز در سرمقاله خود نوشت « بودجه سال ۱۳۲۶ اعلام ورشکستگی اقتصادی کشور است. »

اعلام کلی بودجه که اعلام شده بود بدین قرار بود:

هزینه تخمینی برای سال ۱۳۲۶	۷۷۰۰ میلیون ریال
درآمد تخمینی برای سال	۵۵۰۰ « «
کسر بودجه تخمینی	۲۲۰۰ « «

باین طریق مبلغ ۲۲۰۰ میلیون ریال کسر بودجه سال خواهد بود که در نتیجه کم کردن مقدار در آمد سال از مقدار مخارج همان سال بدست می آید. بمعنای دیگر باید گفت دولت در سال ۱۳۲۶ در نظر دارد ۲۲۰۰ میلیون ریال بیشتر از درآمد تخمینی خود خرج کند.

منظور ما در این مقاله در حله اول تجزیه و تحلیل موضوع بودجه و بعد تشریح مفهوم واقعی « کسر بودجه » و نیز طرق برگردن جای این کسری است. در ضمن مفاهیم « مالیات » و « وام » و « درآمد ملی » و برخی اصطلاحات دیگر اقتصادی نیز، که بنسبت موقعیت اشاره ای بآنها خواهد شد، مورد توجه قرار خواهد گرفت.

✽

تاریف بودجه - در کوتاهترین جمله بودجه عبارت است از حساب درآمد و مخارج حدی و یا تخمینی یک بنگاه و یا یک دولت در یک مدت معین. باین طریق نه تنها یک دولت بلکه هر بنگاه اجتماعی و اقتصادی برای پیش بینی و تسهیل کار خود در یک مدت معین می تواند برای خود بودجه ای تنظیم کند. البته « بودجه » که در آغاز کار تخمینی است برای مدت معینی از آینده تنظیم میشود یعنی همیشه متلا در سال ۱۳۲۵ و اواخر آن، بودجه سال ۱۳۲۶ را تنظیم می کنند و (۱) برای مطابقت اعلام ریز بودجه ۱۳۲۶ رجوع شود بشماره های ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ در روزنامه اطلاعات

پس از آنکه سال ۱۳۲۶ نیز سررسید و اقلام درآمد و مطروح تخمین زده شده، واقعیت یافت آنوقت بودجه تصحیح شده تهیه میشود.

گفته شد که بودجه حساب اقلام درآمد و مطروح است اکنون باید دید برای يك دولت مثل دولت ایران هر يك از این اقلام از چه محله‌هایی تامین می‌شود:

اقلام درآمد: غیر از درآمد دارائی از قبیل املاك و کارخانه‌های دولتی درآمد دولت از محل مالیات به دست می‌آید. مالیات بردو قسم است:

الف) مالیات مستقیم - که از تمام صاحبان درآمد مائنه بازرگانان و کارمندان و حقوق بگیران، بنوان مالیات بردرآمد، و مالیات املاك و مستغلات و مالیات حواز انومبیل و كانها و مالیات برارث گرفته میشود.

ب) مالیات غیر مستقیم - مالیات بر اجناس است و بیشتر بشکل گمرک اجناس و حقوق انحصار اخذ میشود.

ناگفته نباید گذاشت که خاصیت يك سیستم مترقی مالیات این است که مقدار الف) (مالیات مستقیم) همیشه از ب) (مالیات غیر مستقیم) زیادتر و نسبت بآن شکل صعودی داشته باشد. یعنی اقلام قابل توجه مالیاتها از اشخاصی که دارای درآمدهای زیاد هستند گرفته شود و هر چه درآمد یکنفر بیشتر باشد به نسبت بیشتری، مالیات تعلق گرفته بآن، زیادتر گردد. مثلاً اگر يك درآمد سالیانه بمبلغ صد هزار ریال صدی ده مالیات تعلق می‌گیرد، به يك درآمد دو صد هزار ریالی در سال صدی سی و حتی بیشتر از آن مالیات تعلق بگیرد.

سیستم مالیاتی موجود در ایران این چنین نیست. یعنی بیشتر مالیاتها در ایران از مالیات غیر مستقیم (قسمت ب) و از محل مالیات بر قند و شکر و چای و قماش و سیگار تامین می‌شود.

و چون مصرف این متاعها بوسیله يك فرد از طبقات زحمتکش و يك فرد از طبقات مالدار تقریباً یکسان است در نتیجه مالیات ماخوذ از يك بی چیز و از يك سرمایه دار بزرگ یکسان است پس سیستم مالیاتی ایران مترقی نیست یعنی نسبت به **تمول و درآمد پرداخت نمیشود.**

مثلاً اگر باقلام درآمد بودجه سال ۱۳۲۶ رجوع شود دیده خواهد شد که از ۵۶۰٫۰۰۰ میلیون ریال درآمد پیش بینی شده فقط در حدود ۷۰ میلیون ریال یعنی کمتر از ۱۳٪ کل درآمد از مالیات مستقیم و تنه از مالیات غیر مستقیم عاید خزانه دولت خواهد شد. برای تطبیق، اگر باقلام درآمد بودجه سال ۱۳۲۵ کشور انگلستان رجوع شود دیده خواهد شد که از ۳۱۶۰ میلیون لیره درآمد، بیش از ۱۸۰۰ میلیون لیره (یعنی در حدود ۶۰٪ کل درآمد) مالیات مستقیم دریافت گردیده بود. این پهنهائی نشان میدهد سیستم مالیات کشور ما تا چه درجه از سیستم های سایر کشورهای سرمایه داری عقب مانده تر است - (یکی از علل اصلی کمی مالیات مستقیم ضعف سیستم مالیات بردرآمد کنونی است که امیدواریم در شماره های آینده مورد رسیدگی قرار دهیم)

اقلام هزینه

الف) - هزینه‌های جاری - عبارت است از مخارج جاری دولت از قبیل حقوق کارمندان دولت و هزینه ارتش و غیره که در مقابل آنها يك كالای اقتصادی تولید نمی‌شود و به‌ارامی دولت و یا کشور چیزی افزوده نمی‌گردد .
ب) هزینه‌های سرمایه‌ای - عبارت از مخارجی است که در مقابل آنها اجناس اقتصادی از قبیل ساختمانها و کارخانجات راه آهن و غیره تولید می‌شود و به ثروت کشور افزوده می‌گردد.

اسلحه‌های ارتش - که از طرفی هزینه سرمایه است زیرا در عرض سال از بین می‌رود و می‌توان آنها فروخت؛ و از طرف دیگر هزینه جاری است چون درآمدی نخواهد آورد و هزینه‌ای است که باید در طول مدتی مستهلك گردد؛ معمولاً جزو هزینه‌های جاری محسوب می‌شود.

اکنون پس از تشریح مفهوم بودجه و ماهیت اقلام آن بمسئله «کسر» یا «اضافه بودجه» می‌پردازیم:

کسر و اضافه بودجه - منظور از این دو مفهوم مانده حساب درآمد ها و مخارج کشور است. یعنی «کسر بودجه» وقتی بوجود خواهد آمد که هزینه‌های دولت بیشتر از درآمدهای آن باشد و برعکس «اضافه بودجه» وقتی خواهد بود که هزینه‌های دولت کمتر از اقلام درآمد آن باشد.

راه‌تأمین کسر بودجه

همانطوری که اگر کسی بخواهد بیشتر از درآمد خود خرج کند لازمست یا قسمتی از دارائی خود را مصرف کند و یا مقداری پول قرض بگیرد برای تأمین کسر بودجه نیز دولت می‌تواند فقط از یکی از دوراه زیر اقدام نماید :

الف) فروش و یا مصرف اموال و دارائی دولتی و ب) تقاضای وام ملی.

حال این دوراه را تشریح می‌کنیم.

الف) فروش و یا مصرف اموال و دارائی دولتی

دولت می‌تواند برخی از اقلام دارائی غیر منقول خود از قبیل املاک خالصه و کارخانه‌ها و راه آهن و همچنین اموال منقولی خود را مانند قند و شکر و ترابک و غیره را بفروش رسانیده و از پولی که بدین طریق بدست می‌آورد قسمتی از کسر بودجه را پر کند و یا مستقیماً خودش بمصرف برساند و مخارج خود را بهمان میزان تأمین بیاورد .

از آمار بودجه سال ۱۳۲۶ چنین استنباط می‌شود که دولت در نظر دارد قسمت اعظم کسر بودجه را از همین راه یعنی بوسیله فروش برخی از اموال منقول خود تأمین نماید. مهمترین اموال مزبور که در ودجه ذکر شده است عبارتند از :

قیمت تریاک ۲۸۰ میلیون ریال قیمت توتون و تنباکو ۲۸۰ میلیون ریال
« گندم و جو ۴۵۰ » « قند و شکر و چای ۵۰۰ » «
ب) تقاضای وام ملی - «بئنگونه «وام» هارا که يك دولت اقدام بگیرفتن آن میکند معمولاً «وام ملی» می‌گویند و این وامها یا داخلی است و یا خارجی . یعنی یا از اهالی

کشور گرفته میشود و با از یکدولت خارجی .

وام خارجی- اعتباری است که دولت برای خود در کشور های خارجی کسب می کند و این حق را می یابد که در مقابل آن اعتبار سفارشمایی بدهد و اجناسی وارد کند و آن اعتبار را در راه احتیاجات خود بمصرف برساند . یعنی برخی از هزینه های خود را که در بودجه منظور شده باین طریق تامین می کند .

وام ملی داخلی- وامی که اغلب کشورها در مورد ایجاد کسر بودجه به گرفتن آن اقدام میکنند این وام است . برای تقاضای وام داخلی دوره هست (الف) . کسب اعتبار در بانک مرکزی و پاساير بانکها . که در این مورد دولت اوراقی بنام «اسناد خزانه» منتشر میکند و در مقابل دریافت وام، بعنوان سند ببانک های وام دهنده می سپارد .

ب) انتشار و فروش اوراق بهادار بنام «اوراق وام» و بانامهایی از همین قبیل بین مردم کشور، بخصوص بازرگانان، و بدست آوردن مبالغ مورد احتیاج وام . وام هایی که باین طریق گرفته می شود ممکن است بیکی از صورت های زیرین باشد :

وام کوتاه مدت- که بطور موقتی گرفته می شود . باین معنی که ممکن است درآمد یکدولت در اول سال بعلل مخصوصی کمتر باشد و برعکس در آخر سال بیشتر ، چنین دولتی می تواند در اول سال وام موقتی شش ماهه بگیرد و در آخر سال پردازد .

وام دراز مدت- که برای مدت چندین سال گرفته میشود و این معمولاً در مورد ایجاد کسر بودجه است که دولتها بچنین اقدامی دست میزنند این نوع وام دراز مدت خود بدو صورت ممکن است باشد :

الف) وام تاریخ دار که تاریخ پرداخت آن تعیین شده است (ب) وام بی تاریخ ، که برای مدت غیر معینی گرفته میشود و هر يك ازینها نیز ممکن است « ثبت شده » و یا « ثبت نشده » باشند . « ثبت شده » آتسنگه وام باسهم خریدار (دهنده) آن در دفاتر مخصوص دولتی ثبت شود که لازم است در موقع انتقال بدیگری نیز در دفاتر ثبت شود و « ثبت نشده » آن است که درست مثل اسکناس در دست اشخاص مختلف بتواند بگردد .

بسیار روشن است که در تمام این موارد دولت وام گیرنده مانند هر وام گیرنده دیگری سالیانه مبلغی بعنوان بهره باریج وام (متلاصدی سه یا چهار) به وام دهندگان می پردازد .

در اینجا بدو مسئله مهم زیر باید اشاره کرد :

۱- میدانیم که در کشور ما دولت تاکنون از مردم تقاضای وام نکرده است و هروقت هم خواسته وام داخلی بگیرد فقط از بانکها و بخصوص از بانک مرکزی (ناشر اسکناس) یعنی بانک ملی بوده است که وام میگیرد . علت این امر نیز روشن است چون دولت همیشه می تواند بانک مرکزی را در اختیار خود داشته باشد و

مردم

شرایط صدی چند سود و بهره و امرا مطابق دلخواه خود معین کند (نرخ معمولی سود و امپهای که دولت به بانک ملی ایران میپردازد در حدود صدی ۳ است) و از طرفی چون نرخ سود در بازار بسی بیش ازینها (در حدود صدی ۱۵) است و بازرگانان ایرانی حاضر نیستند بچنان سود اندکی بسازند هرگز تمایلی بوام دادن بدولت نداشته اند و نخواهند داشت. چون مثلا در بازار تهران يك بازرگان برای بدست آوردن يك سود سه ریالی میتواند فقط ۲ ریال در سال وام بدهد (چون نرخ سود بازار صدی ۱۵ است) باین علت از لحاظ اقتصادی منطقی نیست که این بازرگان برای کسب همین سود ۳ ریال، بدان يك وام صد ریال بدولت (فرض کنیم نرخ سود پرداختی توسط دولت همان صدی ۳ باشد) تن در دهد.

۲ - اینکه تغییر بهای «اوراق وام» مانند سایر اوراق بهادار (مانند سهام شرکتها) طبق تغییر نرخ سود و بهره در بازار، صورت میگیرد. (البته در مسأله‌ای که «اوراق وام» بوسیله مردم و بازرگانان نیز خریداری میشود. نه مثل ایران). باین معنی که اگر نرخ سود در بازار تنزل کند و از صدی ۱۵ به صدی ۷ و يك دوم برسد بازرگانانی که بکورقه وام صد ریالی دولت را (با سود صدی سه) بیش از ۲۰ ریال حاضر نبودند بخرند اکنون همان ورقه وام را به ۴ ریال خواهند خرید و هم چنین اگر نرخ سود در بازار با هم تنزل کند و به صدی ۳ برسد آنوقت ورقه وام صد ریالی دولت راهم کس حاضر است به صد ریال تمام بخرد؛ چون نرخ سودیکه دولت معین کرده با نرخ سودی که در بازار رایج است یکسان است.

طرز پرداخت وامها - وامها را معمولا بطریق زیر میپردازند:

- ۱- وام خارجی - این وام را از راه صدور اجناس بکشور وام دهنده می‌پردازند و وام داخلی به راه‌های گوناگون ممکن است پرداخته شود.
- ۲- از اعتبار اضافه بودجه سالهای بعد (که در زیر خواهد آمد)
- ۳- از راه فروش اموال دولتی از قبیل املاک خاصه و کارخانه‌ها و غیره.
- ۴- بصورت گرفتن مالیاتهای اضافی بردارائی بمبالغ زیاد این نوع مالیات‌ها را مالیات سرمایه ای (Capital Tax) مینامند که فقط در موارد مخصوص و برای منظورهای فوق‌العاده مهم گرفته میشود. در برخی موارد نیز که دولت‌ها از پرداخت وامهای داخلی خود ناتوانند قیمت اوراق را کم میکنند (نصف و یا تلت) و یا اصولا اوراق وام را بی بها اعلام می‌کنند و رسماً از پرداخت قروض خود سرباز می‌زنند.

راه استعمال اضافه بودجه - معمولا اضافه بودجه‌های سالیانه را برای پرداخت وامهای ملی بکار می‌برند و یا اگر وامی در کار نیست که اضافه بودجه برای پرداختن آن مصرف شود، این مبلغ را بعنوان ذخیره در مقابل هزینه‌های سال‌های آتی بده نگه میدارند.

وجود وام ملی نشانه چیست؟

پس از آنکه مسئله کسر بودجه و طرق برگردن محل آن مورد بحث قرار گرفت اکنون باید دید وجود وام های ملی داخلی و خارجی نشان دهنده چه حالات معینی در اقتصاد يك مملکت است و چه تاثیری بر روی قروض و غنای يك ملت و بمعنای دیگر چه تاثیری در روی ثروت ملی يك مملکت خواهد داشت.

۱- وام خارجی - میرساند که ملت ثروتی بمقدار مساوی آن وام بيك کشور

خارجی. بدهکار است و باید این بدهکاری خود را یا بصورت جنس های صادراتی و یا بصورت طلا بپردازد. گذشته از اینکه هر ساله مقداری اجناس بمنوان بهره وام بشکل صادرات باید بپردازد. فراموش نباید کرد که خواستن وام از يك دولت خارجی - اگر وام گیرنده در مقابل وام دهنده ضعیف تر باشد، خود موجب نفوذ اقتصادی و کم کم نیز نفوذ سیاسی دولت وام دهنده در اقتصادیات و اداره امور ملت وام گیرنده خواهد بود و لسی تقاضای وام خارجی در اصل، از لحاظ اقتصادی جز يك معامله سودمند بعالم ملت ها چیز دیگری نیست، و اگر وامهای گرفته شده، در داخله مملکت در راه رفاه عمومی مصرف شود نه تنها (با وجود اینکه در مقابل این وام باید مقدار زیادی از ثروت مملکت را بصورت صادرات خارج کرد) از ثروت ملی نخواهد کاست، بلکه بآن نیز خواهد افزود.

۴- وام داخلی - گذشته از اینکه نشانه وجود کسر بودجه است (هم چنان که وجود وام خارجی میباشد) میرساند که دولت بیانکهای خود و یا بعهده ای از افراد ملت خود مقداری بدهکار است. و اگر در نظر داشته باشیم که دارائی و بدهی دولت جزئی از دارائی و بدهی کل کشور و ملت است باید بگوئیم که وجود وام داخلی میرساند که عده ای از افراد يك ملت بعهده ای دیگر از افراد همان ملت (که اوراق وام در دست دارند) بدهکارند و در نتیجه می توان گفت هر قدر مقدار این چنین وامهای داخلی زیاد باشد تغییر در ثروت ملی نخواهد داد. چون در همه حال، مجموعه ثروت بدهکاران و طلبکاران، ثروت ملی يك مملکت را تشکیل میدهد. و اگر در نظر داشته باشیم که فقط در موقع کسر بودجه اقدام بتقاضای وام میشود باید گفت هر قدر کسر بودجه سالیانه یک دولت رقم بزرگتری را تشکیل بدهد باز هم نه تنها نشانه این نیست که اقتصادیات مملکت روبرو شکستگی میرود بلکه حتی نمیتوان گفت که در نتیجه آن ثروت مملکت کم یاز یابد شده است. فقر و غنای ملی و کسر و ازدیاد ثروت کشور را فقط از روی آمار درآمد و پس انداز ملی يك مملکت میتوان درک کرد که در زیر به بحث آن میپردازیم.

نیز باید در نظر داشت که وام ملی از دو لحاظ در زندگی اقتصادی کشور مؤثر است. الف) از لحاظ درآمد افراد - باین معنی که چون برای پرداخت وام ملی و بهره آن، دولت (همانطور که در پیش گذشت) مالیاتهایی مخصوص خواهد گذراند، باین وسیله درآمد معینی از افراد مالیات دهنده بصاحبان اوراق وام انتقال خواهد یافت. ب) از لحاظ بهای اجناس - چون کسر بودجه در نتیجه مخارج و هزینه های زیاد و غیر عادی دولت بوجود آمده است، پول، بیشتر از حالت عادی، در دست مردم بگردش خواهد افتاد و بدین طریق قیمت اجناس بالا خواهد رفت. بطور اختصار باید اشاره کرد که یکی از طرق جلوگیری از بحرانهای اقتصادی که رملت قلت نیروی خرید و تنزل بهای اجناس تولید میشود تنظیم اقلام هزینه بسیار زیادتر از اقلام درآمد، و در نتیجه ایجاد کسر بودجه است. چه بدینوسیله میزان نیروی خرید بالا رفته و از تنزل بهای اجناس جلوگیری میشود.

تغییرات در تمول و ثروت کشور

چنانکه در بالا اشاره شد کسر و ازدیاد ثروت يك کشور را فقط می توان

از روی آمار درآمد و پس انداز (۱) ملی آن تعیین کرد و کسر بودجه در یکسال هیچ وجه دلیل بر آن نیست که میزان تمول و ثروت کشور در آن سال باین رفته است . اکنون به بحث در اطراف این موضوع مهم و اساسی اقتصادی میپردازیم . فرض کنیم که آمار زیر برای سال ۱۳۲۶ در مورد کشور ایران صدق نماید :

طبقه کارگر و دهقان و طبقات متوسط پیشه ور	مبلغ درآمد به میلیون ریال	مالیات پرداختی به میلیون ریال	مبلغ خرج به میلیون ریال	مبلغ پس انداز به میلیون ریال
و غیره	۳۵۰۰۰۰	۴۵۰۰۰	۲۶۵۰۰۰	۴۰۰۰۰
طبقه بالا	۱۵۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰	۳۰۰۰۰
جمع	۵۰۰۰۰۰	۵۵۰۰۰	۳۷۵۰۰۰	۷۰۰۰۰

درآمد سالیانه ۵۰ میلیارد ریال است که ۵۵ میلیارد ریال آن بعنوان مالیات بدولت پرداخته میشود و فقط ۴۴۵۰۰ میلیارد ریال در دست مردم میماند که از آن نیز سالیانه ۳۷۵۰۰ میلیارد ریال خرج میشود و جزء اقلام هزینه به شمار میروند و ۷ میلیارد ریال نیز پس انداز می شود.

باین طریق اگر هزینه های دولت مساوی مالیات دریافتی اش یعنی ۵۵۰ بود مبلغ پس انداز ملی (یعنی ۷ میلیون ریال) مساوی میبود با ثروتی که در ظرف سال به ثروت ملی اضافه میگردد یعنی بمبلغ ۷ میلیارد ریال کالای تجاری و کارخانه و ساختمانها در ظرف سال بر ثروت کشور افزوده شده است. بدیهی است که اگر قسمتی از هزینه های دولت جزو هزینه های سرمایه ای باشد این مبلغ را نیز باید جزو ثروتی که به ثروت کشور اضافه شده و متعلق بدولت است محسوب نمود.

ولی اگر هزینه های دولت مثل سال ۱۳۲۶ بمبلغ ۲۲۰ میلیارد ریال بیش از درآمد آن باشد باز مبلغ پس انداز ملت همان ۷ میلیارد ریال خواهد بود ولی این دفعه مبلغی که به ثروت واقعی ملت اضافه شده است فقط ۴۸۰ میلیارد ریال (یعنی ۷ میلیارد منهای ۲۲۰ میلیارد ریال) خواهد بود . در مقابل ۲۲۰ میلیارد ریال که پس انداز گردیده است ثروتی موجود نخواهد بود. و فقط دولت اوراق قرضه بدست اهالی و یا بانکها داده است پس نتیجه میگیریم اگر کسر بودجه کمتر از پس انداز ملی باشد علی رغم کسر بودجه، به ثروت ملت افزوده خواهد شد (مثال گذشته) ولی اگر کسر بودجه بیشتر از پس انداز ملی است از ثروت کشور کاسته خواهد شد.

آیا کسر بودجه و وام ملی مفید است یا خیر؟

در خاتمه باید بطور اختصار شرح داد برای این که معلوم شود کسر بودجه و بالنتیجه تقاضای وام ملی از لحاظ اقتصادی بیجا نیست یا خیر لازم است سه عامل زیر را مورد رسیدگی قرارداد:

(۱) برای تحقیق بیشتری درباره مسئله درآمد ملی به مجله مردم شماره ۱۶ صفحه ۴۰ و

شماره دوم صفحه ۵۴ رجوع کنید .

۱- اینکه هزینه‌های دولتی از کدام قبیل باشد

یعنی از قبیل هزینه های جاری است و یا سرمایه ای و فرهنگی چون اگر جزو هزینه های جاری باشد و یا برای خرید اسلحه صرف شود ثروتی در مقابل آن ایجاد نخواهد شد و اگر جزو هزینه های سرمایه ای و فرهنگی باشد در مقابل آن بر ثروت مملکت افزوده خواهد شد و یا سطح اطلاعات عمومی را بالا خواهد برد.

۲- اینکه سیستم مالیاتی تا چه درجه مترقی باشد

اگر هزینه های دولتی جزو هزینه های سرمایه ای باشد یعنی اگر وامهای گرفته شده صرف مخارج مفید بحال ملت بشود و اگر سیستم مالیاتی کشور مترقی باشد و برای پرداخت بهره این وام ها بر روی سرمایه های بزرگ مالیاتهای سنگین بسته شود و خود وام ها از این راهها برداشته شود - با این شرایط تقاضای وام (چه داخلی و چه خارجی) بفتح ملت و اقتصادیات کشور است و در غیر این صورت نه.

۳- سیاست پولی کشور

اگر قیمتها در حال تنزل است و خطر پیدایش بحران اقتصادی و بیکاری می رود میتوان کسر بودجه را طبق شرح فوق برای رفع شدت بحران بکار برد.

بدهی دولت ایران بملت (یعنی ببانک ملی ایران) مقداری بسیار ناچیز است این مقدار ۱۴۰۰ میلیون ریال در مقابل جواهرات و سنگهای بهسازار و ۳۷۰۰ میلیون ریال روی حسابهای معمولی بدون وثیقه است. یعنی رو بهمرفته در آخر سال ۱۳۲۵ دولت ایران مقداره میلیارد ریال مقروض بوده است و اینطور که معلوم است گویا مقداری هم (خیلی کمتر ازین مبلغ) ببانک شاهی بدهکار است که مناسفانه آمار آن در دست نیست. این وام نسبت به وامهای کشورهای بزرگ جهان مانند امریکا و شوروی و انگلستان بسیار ناچیز است. مثلاً تنها انگلستان در دوره جنگ اخیر در حدود ۱۵ میلیارد لیره وام (داخلی و خارجی) گرفته است این مبلغ بیش از چهار صد برابر وام فعلی دولت ایران ببانک ملی ایران است. بیشتر دولتها در دوره های جنگ و در موقع عمران و آبادی های عمومی خود که کسر بودجه های بزرگ و وسیعی دارند اقدام بگرفتن قرضه های ملی داخلی و خارجی مینمایند. دولت ایران هم میتواند در چنین مواقعی بادر نظر گرفتن سه عامل فوق الذکر بدون ترس از اینکه وجود اقلام بزرگ کسر بودجه نشانه ورشکستگی و یا کاهش در ترقی کشور است دست بگرفتن قرضه بزند و با نقشه های اصلاحی صحیح بمصرف آنها پردازد.

خلاصه: خوبست در اینجا نتایج عملی که از این مقاله گرفته میشود خلاصه شود:

۱- کسر بودجه و وام ملی نشانه ورشکستگی دولت و یا کشور نمیباشد - اگر اینطور بود اکثر کشورهای بزرگ و متمول دنیا از قبیل امریکا و شوروی و انگلستان و فرانسه از سالها پیش ورشکست شده بودند.

۲- کسر بودجه علامت پائین آمدن میزان ثروت و تنول کشور هم نمیباشد. کسرواز دیاد ثروت ملت را فقط می توان از روی آمار درآمد و پس انداز ملی تعیین نموده.

۳- اگر دولتی دارای سیاست صحیح اقتصادی باشد میتواند بوسیله کسر بودجه و تقاضای وام ملی (الف) بکارهای عمران و آبادی کشور پردازد (ب) از شدت بحران های اقتصادی و بیکاری بکاهد - یعنی درجه استفاده از کسر بودجه بستگی دارد به سه عاملی که در بالا ذکر شد.

پایان

مارکسی و افکار جدید*

چگونگی افکار جدید که امروز در داخل حیطه عمومی تاریخ مطالعه میشود، چنانچه در کلیات مورد ملاحظه و مذاقه قرار گیرد، بسوسيله تشکیل و تحول رژیم سرمایه داری تعیین میگردد. ملاحظه در باره چگونگی این افکار نشان می دهد که جهان بینی عمومی، از طریقه جدید معیشت و زندگی اقتصادی متناسب با این رژیم پذیرفته شده است. افکار جدید در ضمن حرکت و تکامل خویش بدنبال طبقه حاکمه جدید، یعنی بورژوازی، راه می پیماید. همین که زوال این طبقه آغاز میشود، افکار جدید، همراه مارکسیسم، همراه طبقه مترقی جدید یعنی پرولتاریا حرکت خویش ادامه میدهد.

* * *

افکار جدید در حدود قرن پانزدهم بظهور رسیده است. یعنی درست هنگامی که اکتشافات بزرگ، تمدن را از اروپا بقاره های جدید الاکتشاف سوق داده و با خود تغییرات عمیقی را در سازمان اجتماعی فئودال ایجاد مینماید و حال آنکه این سازمان بعلت ثابت ماندن وضع اقتصادی و اجتماعی، ساکن و تغییرناپذیر بجا مانده بود. تکامل تصاعدی رژیم جدید که بر اساس آزادی و سیمتری در تولید و جریان ثروت قرار گرفته بود، عبور از يك جهان بینی ثابت و بی حرکت متناسب با سازمان اجتماعی قرون وسطی را به يك جهان بینی متحرك که در رژیم سرمایه داری پذیرفته شده است و مانند همین رژیم براساس مفاهیم حرکت تغییر و ترقی بنا شده، لازم میسازد.

رنسانسی و رفورم**

آزادی اقتصادی و اجتماعی که کم کم بسوسيله رژیم جدید بوجود می آید با يك آزادی فکری که بر دو زمینه یعنی رنسانس و رفورم استوار است، همراه میباشد. جنبش رفورم که نه فقط آلمان بلکه همه اروپای غربی را فراگرفت نشانه رهایی، در اساسی ترین زمینه های زندگی روحی، یعنی در زمینه مذهب میباشد. جنبش رفورم با وجود خصوصیت جامد و جزمی خویش، که بهمین علت از آن درست نقطه مقابل يك جنبش آزادخواهانه بمعنای جدید کلمه ساخته میشود، بسوسيله آزادی لاقبل نسبی عقاید مذهبی نشانه اینست که جهان بینی کلی جدید در باره طرز جدید زندگی تا حدودی پذیرفته شده است.

این جنبش آزادی فکر بسوسيله رنسانس که با تصمیم جدی تری اصل قدرت را مردود میداند، تکمیل میشود. رنسانس کوشش میکند بشر را از آداب و رسوم کهنه در تمام زمینه های فکری آزاد سازد.

* این مقاله از شماره ۱۰ مجله La pensée ترجمه شده است
** رفورم یعنی اصلاح مذهبی، و رنسانس یعنی تجدید حیات عام و ادب

راسیونالیسم (روش عقلی یا اصالت عقل)

پس از رنسانس و رفورم نوبت براسیونالیسم میرسد. این مکتب که حکومت عقل را اصل میدانست، آزادی فکر و آزادی انتقاد را بیزمان بسیار وسیع تری تأیید می کرد.

این مکتب، بر تصور آزادی، تصور ترقی را که با اصل تغییر و تکامل متناسب است و رژیم جدید تولید بر روی آن بنا می شود، اضافه مینماید. از همین جا است که دومین مرحله تطبیق جهان بینی کلی بر سازمان اقتصادی و اجتماعی جدید که بوسیله همین رژیم تعیین میگردد، عملی میشود.

عبور از نظریه آزادی محدود بشعور مذهبی، که رفورم مبین آنست، و عبور بنظریه ترقی عقلی که در عین حال هم اخلاقی و هم معنوی است، و راسیونالیسم مبین آن است، در همه کشورهای بطور متحدالشکل عملی نشد. خصوصیتی که راسیونالیسم در هر کدام از این کشورها بخود گرفت متناسب با درجات مختلف تکامل اقتصادی و اجتماعی آن کشور است.

این تحول، در آلمان از هر جای دیگر کند تر عملی شده است. این کشور در نتیجه کشف راه دریائی جنوب افریقا به هندوستان، بحالت ویرانی افتاد. زیرا تجارت بین المللی دیگر از راه آلمان بعمل نمی آمد. جنگهای سی ساله و عهدنامه مستغالی ملک را بحالت انهدام در آورده بود و در نتیجه همه این عوامل آلمان نزدیک بدو قرن از انقلاب صنعتی که در فرانسه و انگلستان تغییرات عمیقی را بوجود آورده بود، عقب ماند.

این وضع سبب شد که در آلمان یکنوع زندگی پست و محقر که هیچگونه تعدید و تعدد اوضاع اقتصادی را ایجاد نمی نمود رواج گیرد و در نتیجه آلمانها مجبور بودند فقط بداخله خود پرداخته، مذهب را بعنوان تنها غذای اصلی زندگی معنوی خود بشناسند.

خود این امر سبب شد که نفوذ رفورم بمنزله اولین مرحله آزادی معنوی بیش از هر جا در آلمان دوام یافت و راسیونالیسم فقط باحالت ضعیفی تحت شکل نهضت فلاسفه منور *Aufklärung* بظهور رسید.

بدین ترتیب فکر سازش میان افکار راسیونالیستی و سنن مذهبی متناسب با دوره نیمه ساکن وضع اقتصادی و اجتماعی بوجود آمد. و نهضت «فلاسفه منور» چیزی جز انعکاس ضعیفی از راسیونالیسم انگلستان و فرانسه که مبین تکامل سریعتر رژیم جدید تولید میباشد نبود.

در انگلستان که بورژوازی خیلی زود اداره امور اقتصادی را بدست میگیرد و با نجبا و دربار، سازشی در تقسیم حکومت بعمل می آورد، تا این راسیونالیستی در این جهت سیر میکند که اوضاع حاضر، حقیقت محسوس را موجه و صحیح جلوه

دهد؛ در نتیجه، این راسیونالیسم شکل آمپیریسم Empirisme و سانسوآلیسم Sensualisme بخود می‌گیرد .

در فرانسه که بورژوازی بطی تر ترقی میکند و خصوصیات و منافع طبقاتی خود را با صراحت کمتری اظهار داشته مطیع سلطنت قرار می‌گیرد ، راسیونالیسم که ترجمان تمایلات این طبقه است مانند انگلستان بطور مشخصی بیان نمی‌شود ، بلکه بیان این مکتب بر روی يك نقشه نظری و تجریدی عملی شده خاصیت اسپریتوآلیستی بخود می‌گیرد . بورژوازی فرانسه آزادی و ترقی را از همین نظر مورد مطالعه قرار میدهد و در نتیجه این دو را بانسان محدود ساخته بشر را روبروی طبیعت ، که از قوانین عقل پیروی نمی‌کند، می‌گذارد؛ و تکامل بشری را بطور کلی بتکامل معنوی و تکمیل مبانی اخلاقی مبدل و محدود میسازد :

با وجود این، افزایش سریع قدرت اقتصادی بورژوازی در قرن هیجدهم این طبقه را بمبارزه برضد سلطنت و کلیسا وامیدارد . راسیونالیسم این زمان که اسپریتوآلیسم را بدور افکنده و از سانسوآلیسم انگلستان و مکانیک مکتب دکارت الهام می‌گیرد ، دارای خصوصیت ماتریالیستی میشود . این حالت از يك طرف متناسب است با لزوم مبارزه بورژوازی بر علیه کلیسا ، یعنی اصلی ترین حامی سلطنت و از طرف دیگر ترجمان اهمیت روز افزون تکامل تولید و علوم در پیشرفت زندگی بشر می‌باشد .

راسیونالیسم که دارای جنبه ماتریالیستی و اسپریتوآلیستی است و در عین حال انکساکس سازمان اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری مبنی بر اساس رقابت و سود جوئی محسوب میشود ، در اثر خاصیت فردی مالکیت ، منتهی باین امر شد که بشر را بعنوان يك فرد مجزا و منفرد ملاحظه کند . بدین ترتیب ^۱نوشت راسیونالیسم چنین شد که يك نوع جهان بینی را بپذیرد که بموجب آن افراد جامعه مانند اتمهای جدا از هم فرض میشوند *Conception atomistique* . و بدین ترتیب این نظریه از تشریح سازمان اقتصادی و اجتماعی و بیان رشته‌ای که فعالیت بشر را بجهان خارجی و حقیقت معنوی را بحقیقت مادی مرتبط میسازد عاجز ماند .

چون مکتب اصالت عقل مادی «راسیونالیسم ماتریالیست» مانند اصالت عقل روحی «راسیونالیسم اسپریتوآلیست» قادر بتوضیح ^۲هیچگونگی ارتباط بشر باجهان خارجی نیست ، يك خصوصیت تنوی بخود می‌گیرد و نه تنها وجود را محکوم فکر نمیداند بلکه فکر را محکوم وجود می‌شمارد .

معمداً تکامل رژیم جدید تولید که بشر را بیش از پیش بدنیای خارج مربوط نموده و در عین حال لزوم همکاری روز افزون افراد را در جریان فعالیت اقتصادی واجتماعی ایشان آشکار میساخت ، می‌بایست این فکر مبنی بر تنویت را که بموجب آن ، روح وماده، بشر ودنیای خارجی ، فرد و جامعه ، روبروی یکدیگر قرار دارند ، يك نظریه مبنی بر وحدت که بشریت ودنیای خارجی را بهم مخلوط کرده و آنان را بعنوان يك دستگاه Organisme بیکران نظاره نماید، تبدیل کند

روسو و کانت

این جهان بینی جدید که مبنی بر وحدت عالم و ارتباط عناصر آن با یکدیگر میباشد، با صور کاملاً مختلفی بوسیلهٔ دو نفر از متفکرین که بیش از همه بر نیمهٔ دوم قرن ۱۸ نفوذ عمیق داشته‌اند، یعنی کانت و روسو، بیان شده است.

فکر روسو، تحت تاثیر دو تمایل اساسی و متضاد رژیم اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری قرار گرفته است، تمایل بآمیختن با دنیای خارجی که در نتیجهٔ تکامل تولید بیش می‌آید و تمایل بطرف حفظ منافع فردی که رقابت و سود جوئی منشاء آن است.

روسو قبلاً کوشش میکند که بر روی يك نقشهٔ خیالی اساس اقتصادی و اجتماعی خاصی ایجاد کرده بدین وسیله برای تناقض فائق آید.

روسو بشر را با يك نظریهٔ فردی می‌نگرد، و چنانکه اقتضای رژیم سرمایه‌داری است، انسان، از لحاظ عقیدهٔ روسو، مانند اتمهای مجزا از یکدیگر فرض شده و بذاته مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنا بر این روسو بشر را در مقابل جامعه قرار میدهد و جامعه را نیز محکوم میسازد زیرا آنرا مصنوعی و مایوب میداند. روسو بجای اجتماع که در واقع، محیط طبیعی زندگی بشر است، برای محیط زندگی بشر، يك طبیعت خیالی شبیه بطبیعت ابتدائی که بشر از آن بیرون آمده پیشنهاد می‌کند. این طبیعت می‌بایست کلیهٔ حسن و صفای خلقت الهی را واجد بوده بوسیلهٔ سازش قبلی بزندگی بشر تطبیق شود. البته زندگی بشری که هنوز بوسیلهٔ آثار تمدن کثیف و آلوده نشده باشد.

در چنین طبیعت خیالی که روسو آنرا در ذهن خود ایجاد میکند، اختلاف میان فرد و جامعه از میان میرود. و بشر که با سایر موجودات و اشیاء مرتبط شده با آنها وجه اشتراك حاصل میکند و میتواند با محیط خود بهم آمیخته روبه‌کمال رود.

پس از اظهار این نظریه، مخصوصاً در کتاب «قرارداد اجتماعی» نظریهٔ دیگری بظهور میرسد که بموجب آن بشر با طبیعت بهم نمی‌آمیزد بلکه در يك جامعهٔ خیالی حل میشود. در چنین حالی، بشر که دیگر تابع غرائز و امیال نبوده بلکه از عقل خود پیروی میکند بوسیلهٔ توسعهٔ افکار و اندیشه‌ها و تصاحب احساسات شریف و عالی، از مرحلهٔ حیوانی گذشته بدرجهٔ عالی مراعات اخلاق ارتقاء مییابد و پیوسته برای خود عظمت و علو روح تحصیل مینماید. البته همهٔ این مقاصد بچنگ نمی‌آید مگر اینکه این اجتماع «جامعهٔ مساوات» باشد؛ زیرا عدم تساوی و بیعدالتی اجتماعی چنین جامعه‌ای را فاسد خواهد کرد.

این نوع بهم آمیختن فرد، نخست با طبیعت و سپس با اجتماع، هر چند که مخصوصاً با شکل اول بسیار تخیلی است، مهادا بطور کلی اجازه میدهد که تضاد اساسی رژیم سرمایه‌داری تا حدودی مرتفع شود.

این عمل در حقیقت اولین اقدام بزرگ در راه بیان و توضیح زندگی بشر

از لحاظ کلی و از لحاظ روابط وی با دنیای خارج محسوب میشود.

همین نظریه است که بوسیله آن، افکار روسو در جهان طنین انداخته و سبب شده که تا این درجه روسو در عصر خود تاثیر و نفوذ نماید. این نفوذ از يك طرف در تحولات افرادی که مایل بيازگشت بحالت طبیعی بودند مشاهده شده، در نتیجه اثر معروف «پل و ویرژینی» یا «قریبا نو نهها» را بوجود آورد، و از طرف دیگر نفوذ این افکار در تمایلات مربوط بتجدد و ترقی مبانی اجتماعی بوجوب اصول عقلی و باطنی آزادی، برابری و برادری که در حقوق طبیعی افراد وجود دارد مشاهده می شود. همین تمایلات و آرزوها است که انقلابیون ۱۷۸۹ و بعد از آنها، سوسیالیست های تحلیلی را راهنمایی میکرد.

این نوع کوشش دائر بر بهم آمیختن فرد با محیط طبیعی و اجتماعی خویش، تقریبا در همان دوره منتهی بر اساس دیگری توسط کانت، فیلسوف بزرگ آلمانی بعمل آمد.

علی رغم ظاهر تنوی عقاید کانت، چیزی که بیش از همه مشخص افکار او است تمایل بایجاد يك نظریه کلی و جامع و در نتیجه بهم آمیختن فرد با دنیای خارجی است. ولی در نتیجه وضعیت عقب مانده کشور پروس کوشش کانت، خیلی بیش از روسو از یافتن راه حل مثبت و عملی دور شده بیکرشته فورمول های ظاهری منتهی گردید که بکانت اجازه نداد، نه بر اساس عقل خالص نظری (۱) و نه بر اساس عقل تجربی (۲) بر ثنویت فائق آید.

زندان کانت، وحدت بشر با دنیای خارج فقط تحت شکل يك علم حضوری A priori عملی میشود و روح این علم حضوری را بردنیای خارج که اصولا غیر قابل فهم است تحمیل میکند. در حیطه اخلاق نیز وضع بهمین منوال است. در آنجا نیز حوادث زندگی سرنوشت بشر تعیین نمی کند بلکه آنجا سرنوشت قبلا بطور حضوری بوسیله قانونی کاملا مطلق که مجرد از زمان و مکان است اجرا می شود. مهمند، با وجود این فورمول سازی که حقیقت را از علم و عمل جدا میسازد و میان آنها دنیای علیت و اختیار را که هر کدام ثابت و تغییرناپذیرند و هرگز بدیگری تبدیل نمی شوند، روبروی یکدیگر قرار میدهد، با وجود همه اینها، افکار کانت مبانی نظریه ای را که بوجوب آن همه اشیاء و موجودات بیکدیگر بستگی دارنده معرفی مینماید. تفوق عقل تجربی نشانه این امر است که دنیای علیت تحت سلطه و مرتبط با دنیای اختیار است و تطبیق اشکال حضوری معرفت و ایمان بر جهان عوارض، تطبیق قبلی و ضروری این جهان را بر این اشکال ایجاب مینماید.

سوسیالیسم تحلیلی

پس از روسو و کانت کوششی برای درهم آمیختن بشر با دنیای خارج و توضیح اصول زندگی بشری در کلیات و در روابط خود با محیطی که بشر در آن پرورش مییابد، تقییب میشود. اخلاف روسو دنباله افکار او را در زمینه سوسیالیسم تحلیلی که در حقیقت افکار همین دانشمند موجد آنست تقییب میکنند، و اخلاف کانت

در زمینه فلسفه ایده آلیستی آلمان که کانت واضح آنست ، افکار این فیلسوف را دنبال می کنند .

در جریان این تغییر و تبدیل جهان بینی کلی ، سهم اساسی فرانسه چنین بود که راه حل ، بیش از حد سهل و ساده ، روسو ، رابرت سر گذاشته و تناقض اصلی رژیم سرمایه داری ، یعنی تناقض میان خصوصیت روزافزون اجتماعی تولید و طریقه خصوصی مالکیت را مرتفع سازد .

سوسیالیسم تخیلی ، شکل مالکیت ثروت ها را اشتراکی نموده آن را با طریقه تولید هم آهنگ میساخت و بدین وسیله عبور از نظریه ای را که بموجب آن بشر مانند اتمهای جدا از هم فرض شده بداته مورد مطالعه قرار میگیرد امکان پذیر مینمورد . و از همین جا مفهوم زندگی و فعالیت مشترک بدست می آید ، و تنها همین مفهوم است که وسیله تحقق کامل بهم آمیختن بشر را در محیط طبیعی و اجتماعی خویش فراهم مینماید .

خطای اساسی سوسیالیسم تخیلی ، که افکار و تمایلات پروتاریائی نورسیده را تشریح می کند ، این بود که نمی توانست از اجتماع چنین دلایل تغییر شکل خود را نیز بدست بیاورد . وقادر نبود که با این عمل شکافی میان اکنون و آینده ایجاد کند ، بدین معنی که اجتماع حاضر را بسا اجتماع ایده آل که می بایست ایجاد کند مقابل هم قرار دهد .

فلسفه ایده آلیستی در آلمان

ارزش عظیم فلسفه ایده آلیستی آلمان که بر زمینه کاملاً متفاوتی نقشه بهم آمیختن بشر را با محیط تعقیب کرده است عبارت بوده است از اثبات این امر که چگونه آینده لزوماً از گذشته سرچشمه می گیرد و از آن جدا میشود ؛ و در این راه از سوسیالیسم تخیلی هم پاره فراتر می گذارد .

فلسفه ایده آلیستی آلمان این اندیشه عرفانی را توسعه می دهد که تمام طبیعت بوسیله روح الهی زنده و جاندار شده و همه چیز در وجود خداوند متحد می گردد . در دنباله توسعه همین اندیشه ، ایده آلیسم رمانتیک آلمان با این نظریه می رسد که جهان مرکب است از اجزاء وابسته بهم ؛ در عین حال این مکتب ، ویتالیسم (مجرد بودن جوهر حیات) را نیز قبول دارد . از این نظریه چنین مفهوم میشود که فلسفه نامبرده حقیقت معنوی و حقیقت مادی را بعنوان دو نوع تظاهر مختلف حیات میداند که در شکل باهم اختلاف دارند ولی در اصل یکی هستند . اینک فلسفه ایده آلیستی مجموع حقیقت را بسوی یک وحدت اساسی ، بسوی یک نظریه مبنی بر وحدت جهان سوق می دهد ؛ ولی در این فلسفه حقیقت اولی و اساسی ، حقیقت معنوی یعنی «فکر» و ایده است . و این ایده نه فقط وسیله آگاهی و معرفت بشمار میرود بلکه مبداء خلایق تمام موجودات نیز هست .

کانت بنظور توضیح و تفهیم مجموع جهان ثابت نمود که روح در «حقیقت» نفوذ نموده صور خود را بآن تحمیل می نماید .

فلسفه ایده آلیستی آلمان گرچه از فکر کانت الهام می پذیرد ، با وجود این

از وحدت ظاهری که کانت ایجاد نموده ولی هنوز يك ثنویت اساسی میان روح و ماده باقی گذاشته بود با فراتر نهاد. این فلسفه «شیئی بنفسه» Chose en soi کانت، را که حقیقت محسوس را وجود غیر قابل درک مستقل از فکر متفکر می دانست رد نموده و تمام حقیقت را بروح نسبت داده آنرا بوی باز می گرداند. اینک خود این حقیقت چیز دیگری نیست جز توضیح تغییر روح که بهمراه وی تبدیل و تغییر می پذیرد و بدین ترتیب روح در همین حال هم معقول (Objet) است و هم عاقل (Sujet) و حقیقت محسوس با دانایی مخلوط می شود و حرکت آن بوسیله تکامل اندیشه ها بیان می گردد. از این مسئله سه مفهوم اساسی که کارل مارکس میبایست بعدها اخذ نموده و آنرا عمیق تر سازد، جدا میشود:

مفهوم اول عبارت است از ارتباط و عمل متقابل روح و ماده، بشرودنیای خارج. این مفهوم ایجاب می نمود که نظریهٔ پتانزیستی جهان که بموجب آن افکار، حوادث و اشیاء بنفسه مورد مطالعه قرار می گیرد و ارتباط متقابل آنها مورد نظر نیست ترك شود.

از طرف دیگر، این مفهوم میبایست باینجا منجر شود که چون حقیقت اساسی و اولی، حقیقت زنده و متحرك است، بنا براین برای فهم این حقیقت باید آنرا در تغییر و تبدیل و در تحول آن مطالعه کرد.

این مفهوم بالاخره این ایده را ایجاب می کرد که برخلاف نظریهٔ سکون جهان، Conception statique مبنای اساسی حقیقت اصل یکسان ماندن اشیاء که «حقیقت را در حال رکود و مرك ملاحظه می کند، نمیتوانست باشد؛ بلکه این مبنای اساسی را باید بوسیلهٔ تضاد که تغییر شکل و تحول دائمی موجودات را ایجاب نموده و زندگی نیز از همان منبع سرچشمه می گیرد، توضیح داد و تشریح نمود. در جریان تغییر و تحول که در واقع تمام حقیقت زنده و متحرك را شامل است، مهمترین وظیفه بوسیلهٔ عنصر منفی، بوسیلهٔ تضاد و تضاد، که اساس هر گونه تغییر شکل و ترقی است، اجرا می شود.

ایده آلیسم رمانتیک آلمان این ارزش را داشت که توانسته بود مسئله ای را که تا آن زمان لاینحل مانده بود، یعنی مسئلهٔ ارتباط متقابل فکر و وجود، بشر و دنیای خارج را بر اساس ایده آلیسم حل نماید و نشان بدهد که چگونه بوسیلهٔ علمی دیالکتیکی و مبارزهٔ اضداد، تحول مجموع حقیقت زنده و متحرك عملی شده و از همین راه جریان تحول تاریخ نیز توضیح و تعبیر میگردد.

خطای این فلسفه چنین بود که مانند همهٔ مسلکهای ایده آلیستی تمام حقیقت و هر گونه فعالیت را بعمل روح نسبت می داد. خطای این فلسفه چنین بود که موجودات و حقیقت مشخص را محصول فکر میدانست و دنیای تغیلی و وهمی را جایگزین دنیای واقعی می ساخت و بدین وسیله خصوصیت حقیقت مشخص را از آن منترع می نمود.

در حقیقت روشهای مختلف فلسفی این فیلسوفان: فیتشه، Fichte، شلینگ Shelling، هگل Hegel، تمایل روزافزونی را بطرف ره آلیسم نشان میداد، تمایلی که آنها را بطرف واقعی و یعنی دانستن دنیای خارجی سوق میداد و حال آنکه قبلا این دنیا

بمنوان بیان ساده روح محسوب میشود. این بیرون آوردن حقیقت محسوس و مشخص از روح و آمیختن با آن، بطور اخص، مبین آخرین مرحله این دستگاه، یعنی دستگاه هگل بود که در عمل بر اساس ایده آلیسم، تحول و تغییر شکل تمام حقیقت را توضیح میداد.

کارل مارکس

نقش اساسی مارکس در جریان تحول افکار جدید چنین بوده است که بوسیله مسأله خویش که بر عمل مبتنی است، فلسفه ایده آلیستی آلمان و سوسیالیسم تخیلی فرانسه را بهم بیامیزد و در نتیجه جهان بینی جدیدی در باره بشر و دنیا ایجاد نماید. مارکس که در ابتدا تحت نفوذ فلسفه هگل قرار گرفته بود مانند سایر «جوانان انقلابی طرفدار هگل» پنداشت که برای تعیین خط سیر عقلی تاریخ کافی است که بوسیله انتقاد، عناصر غیر تعقلی را از حقیقت دور کند. وقتی که در این اقدام با عدم موفقیت روبرو می گردد، مسئله اصلی رابطه میان فکر و حقیقت محسوس، میان بشر و دنیای خارجی، برای وی طرح میشود.

مارکس راه حل جدیدی برای این مسئله می یابد. در این راه حل نظریه وحدت ضروری و عمیق فکر و حقیقت محسوس، و تکامل دیالکتیکی آنها را از فلسفه هگل اخذ میکند، ولی ایده آلیسم فلسفه هگل را بدور می افکند، زیرا انتقادی که فویرباخ Feuerbach از این مکتب نموده در وی مؤثر می افتد.

فویرباخ ضمن اینکه انتقاد خود را از مذهب بوسیله ایده آلیستی بسط میدهد، ثابت میکند که ایده آلیسم، بتقلید از مذهب که بشر را مخلوق خدا قرض میکند، حقیقت محسوس و بشر را یکی از صفات ایده که در ردیف نفس عاقل در آمده محسوب میدارد.

بنا بگفته فویرباخ، برای رسیدن بمفهوم صحیح روابط میان فکر و وجود باید موقعت غلط نفس عاقل (Sujet) و صفت (Attribut) را تغییر داد. از این پس نباید اصل را ایده بدانیم، بلکه اصل را باید حقیقت محسوس دانست. نباید ماده را در فکر بگنجانیم، بلکه باید فکر را در ماده گنجانند. و بالاخره باید فرد مشخص را با تمام احساسات و احتیاجاتش بمنوان بیان و توضیح این ترکیب در نظر گرفت.

با وجود این چون فویرباخ تا حدودی تحت تاثیر ماتریالیسم مکانیکی قرن هیجدهم، که بشر را زیر نفوذ محیط میدانست، قرار گرفته بود، تا اندازه ای مانند روسو، بشر را محصول یک طبیعت خیالی محسوب میداشت و در نتیجه در تئوری های خود تحت تاثیر تفکرات مذهبی و احساساتی که بشر را خارج از تاثیر محیط اجتماعی و تاریخ میداند، واقع شده بود.

این فلسفه مبنی بر تفکرات مذهبی و احساساتی نمیتوانست کارل مارکس را راضی کند، زیرا او هم، مانند تمام مصلحین اجتماعی در اندیشه تغییر و تبدیل اجتماع حاضر فرو رفته بود.

مفهوم عمل

حل این مسئله برای مارکس از این راه امکان پذیر شد که وی به انتقاد شدیدی از ایده آلیسم نظری و صوری و بموازات آن با انتقاد از ماتریالیسم مکانیکی پرداخت و در نتیجه در بارهٔ عمل بنظریهٔ جدیدی رسید .
مارکس هنگامی این انتقاد را بعمل می آورد که از لیبرالیسم روگردانده بود و بطرف کمونیسم رومی آورد .

بنظر او فقط کمونیسم است که بوسیلهٔ رفع تضاد میان طریقهٔ خصوصی مالکیت و طریقهٔ اجتماعی تولید ، قادر بهم آهنگ ساختن کامل بشر با دنیای خارجی است . برخلاف سوسیالیسم تبیلی که پایهٔ این هم آهنگی را بر اساس یک آرمان خیالی بنا نهاده بود ، مارکس در نتیجهٔ انتقاد مترقی تری از اقتصاد سرمایه داری و پروتاریا عناصر جهانی بینی جدیدی را جدا میسازد . این جهان بینی جدید بوی امکان میدهد که اضافه بر ایده آلیسم نظری و صوری ماتریالیسم مکانیکی را هم پشت سر گذارد . زیرا بقیدهٔ مارکس این نوع ماتریالیسم هم بشر را خارج از حقیقت واقع و حساسیت عملی وی در نظر نمیگیرد .

در حقیقت ، ماتریالیسم مکانیکی بنفوذ بشر بر روی محیط خویش توجه نمی کند ، انسان را خارج از فعالیت اجتماعی نگریسته و بیک نوع جهان بینی مشاهده ای و جبری میرسد که بهیچوجه امکان هم آهنگی بشر را با محیط خود نمی دهد و فعالیت را که وی برای تغییر این محیط از خود نشان میدهد تعبیر نمی کند .

در برابر این نوع ماتریالیسم ، ایده آلیسم نظری و صوری و مخصوصا ایده آلیسم هگل این ارزش را دارد که نقش عظیم فعالیت بشر را در جریان تاریخ خاطر نشان میسازد . ولی چون این فلسفه حقیقت اساسی را منحصر به ایده می داند و بدینوسیله فعالیت بشر را فقط بفعالیت فکری مبدل میکند ، فقط روح را دارای وجود حقیقی می شمارد ، و اظهار میدارد که حقیقت محسوس چنانچه از جوهر اصلی خود که همان روح باشد ، جدا شود جز صورت ظاهر چیزی نیست . بنا بر این آنطور وحدت میان واقعیت و ایده ، میان عاقل و معقول ، میان فکر و وجود و بشر و دنیای خارج ، برخلاف ادعای ایده آلیسم ، فقط با یک شکل خیالی عملی شده شده است . اگر بخواهیم این وحدت ، حقیقی و عملی باشد و برای اینکه باهم آهنگی فکر و واقعیت محسوس و بشر در جهان خارجی عملی شود ، باید در عین حال ایده آلیسم صوری و ماتریالیسم مکانیکی را پشت سر گذاشت و از یکطرف حقیقت مادی دنیا را حفظ کرد و این حقیقت را به ایده منحصر نمود ، و از طرف دیگر دنیا را نباید با یک نظر مکانیکی نظاره نمود ، بلکه باید آنرا در ارتباطات متقابل و مخصوصا در تغییر و تحولی که در نتیجهٔ فعالیت بشر بر آن وارد می آید مطالعه کرد .

هم آهنگی حقیقی بشر با دنیای خارجی فقط بدین نحو ممکن است که فعالیت بشر را تنها فعالیت روحی و معنوی ندانیم ، بلکه این فعالیت را ، مشخص ، علمی و بعنوان کار اجتماعی محسوب داریم . و این درست همان چیزی است که میان فکر و واقعیت نقش واسطه را ایفا میکند و هگل آنرا بایده نسبت میداد . در حقیقت بوسیلهٔ کار و بوسیلهٔ فعالیت اقتصادی و اجتماعی است که وحدت عمیق و متحرک (دینامیک) و زنده میان روح و ماده ، میان بشر و دنیای خارج بوجود می آید . بدینوسیله

است که در جریان يك عمل و عكس العمل مداوم محیط بر روی بشر و بشر بر روی محیط ، بشکل تصاعدي بشر با دنیای خارجی هم آهنگ میشود و آن را با احتیاجات خویش تطبیق می دهد .

ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک

مارکس جهان بینی ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک را بر اساس همین مفهوم عمل که بعنوان فعالیت مشخص اقتصادی و اجتماعی و بعنوان کار و زحمت پذیرفته شده است ، بنا نهاد . این جهان بینی بوی اجازه داد که سازمان و تغییر شکل زندگی اقتصادی و اجتماعی و آینده تاریخ را تشریح و تفسیر کند .

علت و هدف اساسی فعالیت بشر ، بنا بر تفحصات مارکس ، در ایجاد شرایط زندگی مادی و در ارضاء احتیاجات اولیه بشر بوده و خود این امر بستگی بچگونگی سازمان تولید دارد . از همین نظر است که نظریه مارکس نسبت بجهان کاملاً مادی است . این ماتریالیسم برخلاف ماتریالیسم مکانیکی ، تاریخی است زیرا جهان را در تغییر و تحول می داند . از آن رو که ارضاء حوائج اولیه افراد (غذا ، لباس و مسکن) عامل اساسی زندگی و فعالیت افراد را تشکیل میدهد ، جریان تاریخ را دیگر نمیتوان بوسیله تحول افکار که بخودی خود مورد مطالعه قرار گرفته اند فکریست ، بلکه این جریان را باید در تغییر و تبدیل شرایط زندگی مادی و مخصوصاً در تحول طبقه های تولید کننده مطالعه کرد . بنا بر این فهم تاریخ فقط با مطالعه کیفیات و اختصاصات و مقاصد فعالیت اقتصادی و اجتماعی ممکن می شود نه بوسیله نظریات سیاسی و مذهبی . زیرا این قبیل نظریات خود چیز دیگری نیست جز اشکال ایده نولوژیک معرکهای واقعی تاریخ که در شعور افراد منعکس می شوند .

مارکس بادر نظر گرفتن این امر که تغییر شکل طبقه های تولیدی سر نوشت تاریخ را تعیین میکند در جستجوی علل این تغییر شکل برمی آید و آنرا در تناقضات اقتصادی و اجتماعی می یابد و همین مسئله است که بماتریالیسم تاریخی خاصیت دیالکتیکی می بخشد . مطالعه تاریخ بمارکس نشان میدهد که طبقه تولید در عین حال که تشکیلات اقتصادی يك کشور را تعیین میکند سازمان اجتماعی آن کشور را نیز تحت نظم درمی آورد . متناسب با نیرو های تولیدی معین ، روابط اجتماعی بخصوصی گشته با استعمال این نیروها تطبیق میکند بظهور میرسد . هر گونه تغییری که در آن نیرو های تولیدی بظهور برسد ، لزوماً تغییراتی را در این روابط اجتماعی بوجود می آورد و در نتیجه اجتماع شکل تازه ای بخود می گیرد .

این تغییر شکل ، بنحو دیالکتیکی بوسیله مبارزه میان نیروهای تولیدی و سازمان اجتماعی عملی میشود . نیرو های تولیدی ضمن تکامل قطع نشدن خویش که بوسیله تزیاید مداوم احتیاجات تعیین می شود در يك لحظه معین ، با تشکیلات اجتماعی که متناسب با نیرو های تولیدی سابق بوده اند و امروز مانعی در پیشرفت آزاد نیروهای تولیدی جدید محسوب میگرددند ، برخورد مینمایند .

از این تضاد میان نیروهای تولیدی جدید و سازمان اجتماعی ، انقلابی بوجود می آید که مقصود از آن ایجاد سازمان اجتماعی جدیدی است که با نیروهای تولیدی

جدید تطبیق نماید ، این تضاد ، در زمینه های سیاسی و اجتماعی ، بوسیله مبارزات طبقاتی که عنصر اساسی تحولات تاریخی را تشکیل می دهند ، ظاهر میشود ، و هر مرحله از تاریخ بوسیله تغییر شکل عمیق سازمان اجتماعی بمنظور تطبیق با نیروهای جدید تولیدی ، معین و مشخص میباشد .

پس از اینکه مارکس این نظریه عمومی تحول تاریخی را بمطالعه رژیم سرمایه داری عصر خویش منطبق می سازد ، تحت تاثیر افکار سوسیالیست های فرانسه ثابت می کند که برای مرتفع ساختن تناقضات مسلم این رژیم و بمنظور هم آهنگ ساختن عملی بشر با محیط طبیعی و اجتماعی خویش ، باید طریقه مالکیت ثروت را با طریقه تولید هم آهنگ ساخت و بهر دو ی اینها يك خاصیت اجتماعی داد .

ولی مارکس در این زمینه از سوسیالیست های فرانسه که این هم آهنگی را فقط برای اجرای يك منظور عالی اخلاقی خواسته و ضرورت تاریخی آن را نیتوانستند درك کنند پا فراتر می گذارد . مارکس بجای اینکه مانند سوسیالیست های تخیلی ، آرمان خویش را باحقیقت و دورنمای دلخواه جهان آینده را با اجتماع حاضر روبرو و مخالف یکدیگر قرار دهد ، برعکس کوشش می کند که علل و طریقه تغییر شکلی را که باید سازمان سرمایه داری در حین تحول بسازمان کمونیستی بخود بگیرد از خود جامعه بر اساس نظریه ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیکی اخذ نماید . بدین ترتیب مارکس تحت تاثیر انتقادی که فردریش انگلس از انتقاد سرمایه داری بعمل آورده و نتایجی که بنفع کمونیسم از این انتقاد گرفته بود ثابت میکند که امحاء این رژیم بوسیله وجود خود آن عملی می شود ، و اینکار بوسیله تضاد های داخلی رژیم سرمایه داری که مسبب تشدید بحرانها و ایجاد بیکاری و فقر و مبارزات طبقاتی است لزوماً يك انقلاب اجتماعی منجر خواهد شد . این انقلاب ، رژیم کمونیسم را بجای رژیم سرمایه داری برقرار خواهد ساخت و رژیم جدید از راه تطبیق طریقه مالکیت با طریقه تولید وسیله هم آهنگی کامل بشر با دنیای خارجی را فراهم خواهد ساخت .

نتیجه

از این شرح مختصر که تحول افکار جدید را تحت شکل ضرورت منطقی آن افکار و با سادگی بیان می کند معلوم می شود که مارکسیسم هدف يك نهضت فکری است که مقصود از آن تطبیق جهان بینی عمومی بر طریقه جدید زندگی است . همان طریقه زندگی که نتیجه تکامل رژیم سرمایه داری و تشکیل جامعه کمونیستی است که رژیم اخیر را رو بزوال می کشاند .

مارکسیسم آخرین کلمه تکامل افکار جدید محسوب می شود . این افکار مفاهیم آزادی و حرکت خاص سیستم سرمایه داری را بر يك زمینه ایدئولوژیکی بسط داده عبور از يك جهان بینی مبنی بر سکون را *statique* نشان می دهد .

بعد از نهضت آزادی فکری که رنسانس و رنورم موجد آنند ، راسیونالیسم اندیشه ترقی عقلی را بر اندیشه آزادی می افزاید . در اینجا خود نشانه کوشش جدیدی است که در راه تطبیق جهان بینی عمومی بر تکامل سیستم سرمایه داری بعمل آمده است . راسیونالیسم که درجه تکامل آن در هر يك از کشورهای انگلستان ، آلمان

و فرانسه با دیگری متفاوت است قادر بجل تضاد اساسی رژیم سرمایه داری ، یعنی تضاد بین طریقه خصوصی مالکیت و طریقه اجتماعی تولید می شود . این مکتب از جهان بینی نئوی نمی تواند با فراتر گذارد و از عهده حل مسئله اساسی متحد ساختن بشر با دنیای خارج که خود تکامل تولید آنرا طرح می کند برنی آید . برای اولین بار ، روسو کانت بودند که هر یک بنوبه خود کوشش بزرگی برای حل این مسئله برزمینه نظریه جدیدی که مبنی بر وحدت جهان و ارتباط متقابل عناصر آن باشد بعمل آوردند . منتهی این کوشش ، نزد روسو بیک نتیجه ناقص و تخیلی منتهی می شود و نزد کانت بیک کلیت کاملاً صوری .

سوسیالیست های تخیلی فرانسه و فلاسفه ایده آلیست آلمان این کوشش ها را تعقیب کردند . دسته اول که از افکار روسو استفاده می کردند تمایلات طبقه مرفقی جدید ، یعنی پرولتاریا را منعکس می نمودند و نشان می دادند که برای تداخل و بهم آمیختن بشر با دنیای خارج باید بجای رژیم سرمایه داری ، رژیم سوسیالیستی برقرار شود و بدین وسیله تضاد میان طریقه مالکیت و طریقه تولید ثروت مرتفع شود .

دسته دوم که از کانت هم با فراتر گذاشته بودند نشان می دادند که چگونه وحدت متحرک فکر و وجود و بوسیله آن ، وحدت بشر و دنیای خارج در ایده که تکامل دیالکتیکی آن تحول جهان را همین می سازد ، انجام می پذیرد .

بالاخره ، مارکس که بطور وسیعتری تمایلات روز افزون پرولتاریا را منعکس می نمود ، بوسیله ترکیب سوسیالیسم تخیلی فرانسه و فلسفه ایده آلیسم آلمان بجهان بینی جدیدی میرسد ، این جهان بینی بوی اجازه می دهد که وحدت عملی بشر را با محیط خویش توضیح دهد و تفسیر نماید .

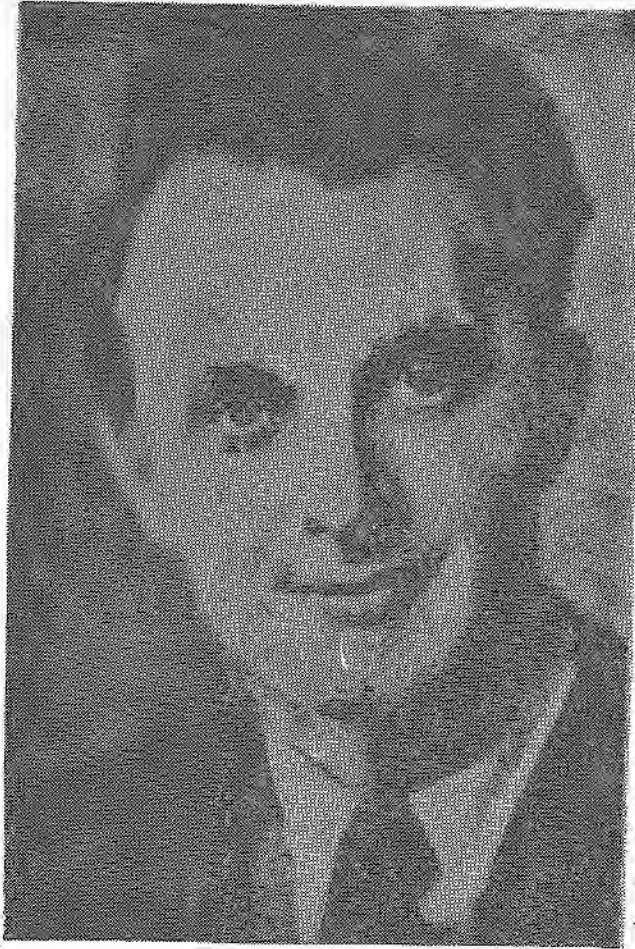
مارکس که مفهوم عمل را بعنوان فعالیت مشخص محسوب می دارد نشان می دهد که بوسیله این مفهوم است که بشر بحقیقت مادی دسترسی پیدا می کند و آنرا مطابق احتیاجات خویش تغییر می دهد . بهمین ترتیب مارکس جهان بینی جدیدی را در باره تاریخ اظهار می دارد . این جهان بینی که در عین حال مادی و دیالکتیکی است عبور از سوسیالیسم تخیلی را امکان پذیر می سازد و نشان می دهد که چگونه تشکیل میان گذشته ، حال و آینده بوسیله تغییر شکل مرفقی نیرو های تولیدی و تطبیق سازمانهای اجتماعی بر این نیرو ها در جریان مبارزه طبقات که محرک تاریخ است عملی می شود . موضوع این تغییر و تحول در زمان حاضر ، ایجاد جامعه سوسیالیستی است . ایجاد این جامعه دیگر یک آرمان خیالی محسوب نمی شود بلکه سوسیالیسم نتیجه آینده و ضروری تحول تاریخ ، شناخته شده است .

سوسیالیسم تنها ، نتیجه عمل ساده نیروهای تولیدی نیست ، بلکه نتیجه عمل مختلط این نیروها و اراده موثر افراد بشر محسوب می شود . این رژیم که طریقه مالکیت را با طریقه تولید ثروت هم آهنگ می سازد ، تداخل کامل بشر را با دنیای خارج فراهم خواهد ساخت . مرحله عظیمی از افکار جدید ، که به همراه رژیم سرمایه داری بوجود آمده و در رژیم سوسیالیستی ختم می شود ، با مارکس باخر می رسد . این مرحله از افکار جدید ، جهان بینی مبنی بر سکون و ثنویت را بیک جهان بینی متحرک و مبنی بر ارتباط متقابل عناصر وجود که بطور مجموع مورد مطالعه قرار گرفته اند تبدیل می سازد .

ترجمه لطف الله هجاب

از استیفن اسپندر

برهان قاطع سلاطین^۱



استیفن اسپندر^۲ شاعر و نویسنده معروف و معاصر انگلیسی در سال ۱۹۰۹ متولد شد. او دوست نزدیک و همکار ادبی آردن^۳ یکی از نویسندگان و شعرای متجدد انگلستان است که پیش از جنگ اخیر مکتب ادبی تازه ای بوجود آورد و در ادبیات انگلستان جای ارجحندی را احراز کرد. مکتب ادبی آردن که نویسندگان و شعرایی مانند اسپندر، سیسل دی لوئیس^۴ و کریسفر ایشروود رادر خود پرورش داده دارای یک تمایل انقلابی است. استیفن اسپندر شاعر غنائی بزرگ و پر از استعدادی است که علاوه بر اشعار و داستانها و نمایشنامهها، کتی نیز در زمینه انتقاد ادبی و سیاسی تألیف نموده است.

۱- Ultima Ratio Requre منای تحت اللفظی این عبارت لاتین « آخرین

لوثی چهاردهم دستور داده بود این عبارت را بر روی توپها نقش کنند.

۲- Stephen Spender-۳ W.H.Auden-۴ Cecil Day Lewis

قطعه زیرین که مرک یک گارد جوان اسپانولی را توصیف میکند یکی از قطعات فوق العاده حساس و زیبای شاعر متجدد نامبرده است .



تفنگها روی تپه‌های بهاری ، برهان قاطع پول را
با حروف سربی هجی میکنند .
ولی کودکی که در زیر درختهای زیتون کشته شده افتاده است
بسی جوانتر و ساده تر از آن بود
که چشمهای پر مهابت آنها را بسوی خود جلب کند
او برای بوسه آماج بهتری بود .

وقتی که زندگی میکرد ، سوت کارخانه او را بسوی خود بخواند
ودرهای گردنده زستورانها او را بداخل دعوت نمود
نام او هرگز در روزنامه‌ای درج نشد ؛
دنيا دیوار دائمی و سستی خود را
بدور مرده‌هایی که در اعماق چاهها دفینه‌های طلا دارند ، کشیده بود
در آن موقع که زندگی ، او که مانند غنله‌های داخل بورس غیر قابل لمس است ،
از بیکرش بیرون میدوید .

آه باجه سبکساری او شبکلاه خود را بر زمین انداخت
آنروز که بادهای تند ، گلبرگها را از درختها فروه بر ریخت
ودیوارهای بدون گل ، از تفنگها گل نشان شده بود .
غضب مسلسل ، علفها را درو کرد
برگها و پرچمها از شاخه‌ها و دستها افتاد
و شبکلاه پشمی در گزنها پوسید .

بزندگی او که بی‌بها بود نگاه کنید
بی‌بها از جهت ورقه شغل ، دفتر ثبت هتل ، ستون اخبار
نگاه کنید ، از هر هزار گلوله یکی به آدم میخورد و او را میکشد
پرسید ، آیا این همه مخارج تناسبی داشت ،
برای کشتن کسی که آنقدر جوان و آنقدر ساده بود
کسی که اکنون در زیر درختان زیتون افتاده ، ای دنیا ، ای مرک ؟

انتقاد در وضع کنونی حزب ما

مقدمه - تعریف انتقاد - انتقاد و پیشنهاد - شرائط يك انتقاد صحيح - شرائط يك انتقاد کننده صحيح - انتقاد بر يك انتقاد کننده - تشخيص انتقاد از سه محل مضر به حال حزب (ناسزاگوئي و تهمت ، منفي بافي ، افشاء اسرار) - علت پيدايش انتقاد و چگونگي برطرف كردن آن - حدود آزادي در حزب (نظريات ديكتاتورى ، آنارشى ، دموكراسى با انضباط) - فوائد انتقاد - مخالفين انتقاد در حزب و پاسخ آنها .

این مقاله چندین روز قبل از صدور قطعنامه اخیر مسئولین و فعالین حزبی در باره انتقاد در حزب، تهیه شده بود . نظر باینکه مفاد مقاله در موارد اصولی و اساسی با مفهوم قطعنامه مزبور کاملاً وفق میدهد نویسنده بانتشار آن مبادرت ورزید؛ زیرا آنرا برای تشریح کامل مطالبی که در قطعنامه راجع بانتقاد از خود نوشته شده مفید میدانند .

مقدمه

پس از وقایع اخیر و ناکامی‌هایی که برای نهضت آزادیخواهی در ایران حاصل گردید، چه در داخل و چه در خارج حزب ما، در میان دوستان آن این نهضت برای پی بردن بعامل این ناکامیها، که پایه‌های آن بی‌شک در میان ما است نه بیرون از ما، بجهت و انتقادی بس وسیعتر از آنچه از آغاز تاسیس حزب ما در داخل آن وجود داشت براه افتاد .

امروز چه در حوزه‌ها و مجامع حزبی و چه در انتشارات رسمی و غیر رسمی این بحث متداولی شده است که علل ناکامی چیست ؟

این حتمی است که تمام این انتقادها نمیتواند با روش عاقلانه و مطابق شرایط انتقاد ایراد بشود و نیز حتمی است که انتقادهای جانبداری درین میان میتوان یافت که با در نظر داشتن آنها باسانی بیشتری میتوان حزب را در آینده رهبری کرد و بهدفع رسانید . این دودسته را از هم تمیز می باید داد .

انتقاد و یا آزادی انتقاد در داخل يك حزب قبل از هر چیز بستگی بوقیعت سیاسی و تشکیلاتی آن حزب دارد . اگر چنین است باید دید در وضع کنونی حزب ما انتقاد آیا مجاز هست و اگر هست بچه نحو باید ایراد شود . درین مختصر ، نخست فمضی کلی و موجزی از انتقاد خواهیم آورد و پس از آن بشرايط انتقاد و انتقاد کننده و حدود آزادی در شرائط فملی حزب، خواهیم پرداخت .

تعریف انتقاد - کلمه انتقاد اگر بمعنی ریشه اصلی آن (نقد) بکار رود و اگر بمعنای لغوی آن در زبانهای اروپائی (Critic) استعمال شود همچنانکه در لغات اروپائی در اصل از لغت Krites (بمعنی قاضی) و Krinein (بمعنی قضاوت کردن) یونانی گرفته شده، معنی قضاوت کردن و نکات مثبت و منفی موضوع مورد انتقاد

را بررسی کردن است. بنابراین منظور از انتقاد قضاوت کردن در باره يك موضوع است نه بدگویی از آن. بعبارت دیگر انتقاد در باره يك مطلب و یا يك شیئی موجود تعیین نکات خوب و بد و یا جنبه های ضعف و قوت و یا محاسن و معایب آن است. بدیهی است که برای ایراد يك انتقاد، مانند هر عمل قضاوت، انتقادکنندگان باید ماهیت و خواص مشخص موضوع مورد انتقاد را بنحو منطقی و عینی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و بعد در باره آن اظهار نظر کنند. این انتقاد را اغلب با اسم انتقاد سالم و یا صحیح و یا منطقی می نامند. باید اشاره کرد که لغت «انتقاد» در زبان ما بیشتر بمعنای تعیین معایب و نواقص و نکات بد و ضعیف استعمال میشود. البته این اشتباه فاحشی است و اغلب موجب سوء تفاهات میشود که در رفع آن سعی باید کرد. ولی در بحث فعلی ماکاری با این مسئله نداریم.

انتقاد و پیشنهاد - اغلب انتقادات جدی که از موضوع معینی و یا اجرایی صورت می گیرد توأم با يك عده پیشنهادهای صریح و یا ضمنی است. یعنی درین موارد انتقادکننده پس از تعیین محسنات و معایب موضوع مورد نظر، پیشنهاد هائی بنظور ازدیاد محاسن و رفع معایب میدهد.

درین موارد میتوان عمل انتقاد را برای سهولت بسه مرحله تقسیم کرد:

۱- تعیین ماهیت و مشخصات موضوع مورد انتقاد بوسیله تجزیه و تحلیل دقیق خواص آن.

۲- تعیین و تمیز دادن جنبه های خوب و مثبت (محسنات) از جنبه های بد و منفی (معایب) موضوع مورد انتقاد.

۳- پیشنهاد برای ازدیاد جنبه های مثبت و کاستن جنبه های منفی.

شرایط يك انتقاد صحیح = برای اینکه انتقادی صحیح باشد لازم است انتقادکننده موضوع مورد انتقاد را بنحو عینی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد (مرحله اول) و از آن نتیجه منطقی در باره جنبه های خوب و بد آن بگیرد (مرحله دوم) و در صورتی که قصد اظهار نظر در طرز افزودن محسنات و کاستن معایب آن موضوع داشته باشد لازم است پیشنهادهای عملی و منطقی خود را نیز که مستقیماً از تجزیه و تحلیل عینی و دقیق خود نتیجه گرفته است ارائه بدهد (مرحله سوم).

شرایط يك انتقادکننده صالح = برای اینکه شخصی بتواند بخوبی از عهده و وظیفه انتقاد برآید لازم است حائز دو شرط زیر باشد:

۱- **حسن نیت داشته باشد.** چون برای جلوگیری از اعمال غرض شخصی در قضاوت هر مسئله، جز با داشتن حسن نیت نمیتوان بنحو عینی موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و از آن نتیجه گرفت.

۲- **باهوش باشد.** هوشیاری و داشتن شعور کافی و قوه ادراک لازم برای تجزیه و تحلیل دقیقی که بوسیله آن انتقادکننده بتواند کار خود را بخوبی انجام دهد، لازم و حتمی است و در غیر این صورت نمیتوان اطمینان داشت که جریان انتقاد صحت و سلامت خود را حفظ کند.

این دو شرط لازم و کافی برای يك انتقاد کننده است. بدون داشتن این دو شرط کسی نخواهد توانست از عهده وظیفه انتقاد بر آید و با داشتن این دو شرط هر کسی میتواند در حدود صلاحیت و اطلاعات خود از وضع حزب خود انتقاد کند. ممکن است انتقاد کنندگانی بدون داشتن این صلاحیت ها و بدون اینکه این شرایط در آنها جمع باشد دست بانتقادی بزنند. باید دید چگونه میتوان بر انتقاد آنان انتقاد کرد و برای اینکار چه راههایی موجود است.

انتقاد بر يك انتقاد کننده - برای جواب دادن بیک انتقاد کننده دو

راه موجود است :

۱) راه شخصی یعنی ایراد گرفتن بشخص انتقاد کننده.

۲) راه غیر شخصی یعنی ایراد گرفتن بمطالب مورد توجه انتقاد کننده.

برای اجرای راه اول - لازم است ثابت کرد که انتقاد کننده یا

دارای حسن نیت نیست و یا هوش و شعور کافی از خود نشان نداده است. این گونه بحث ها اغلب منجر بدعواها و ایراد تهمت های خصوصی و گفتگوهای بی ثمر می شود. زیرا کمتر میتوان دلایل کافی و قانع کننده ای برای اثبات حسن نیت و باسوءنیت طرف و یا وجود وعده هوش و فهم کافی در او پیدا کرد. بهمین علت بهتر است کمتر باین راه دست زده شود و برای جواب گفتن بیک انتقاد کننده خوبست بجنبه غیر شخصی موضوع و رد کردن مطالب مورد ادعای طرف پرداخته شود.

برای اجرای راه دوم - درین مورد لازم است مطالب و مباحث مورد

دفاع انتقاد کننده را مورد تجزیه و تحلیل دقیق منطقی و عینی قرارداد و اگر ایرادی نسبت بآنها وارد بود صریحا و بهمان روش عینی اظهار داشت.

آنچه مهم است اینکه **يك انتقاد را باید با انتقاد جواب داد**.

یعنی برای رد کردن هر نظر و قضایاتی که در باره هر موضوعی ایراد میشود نیز لازم است شرایط يك انتقاد صحیح را کاملا در نظر داشت. متوسل شدن بحربه های کهنه هو و جنجال و توهین و تهمت، در مقابل يك عمل انتقاد فقط و فقط بملت ضعف منطق و ترس از شکست صورت می گیرد.

تشیخ انتقاد از منہ عمل مضربحال حزب

برای تشریح بیشتر مفهوم واقعی «انتقاد» لازمست فرق بین این عمل و سه

عمل دیگر را که ممکن است از لحاظ ظاهری شباهت مختصری بانتقاد داشته باشند ولی در واقع کاملا بآآن متغایر و متفاوت میباشند مورد بحث قرار دهیم.

سه عمل مزبور عبارتند از : ۱ - ناسزا گوئی و ایراد توهین و اتهام ؛

۲ - منفی بافی و ۳ - افشاء اسرار.

۱ - **ناسزا گوئی و ایراد توهین و اتهام** - در این عمل برعکس «انتقاد»

اشخاص خواص و ماهیت موضوع مورد نظر را بنحو منطقی مورد قضاوت قرار نمی دهند؛ بلکه سعی میکنند با ادای چند جمله خشن و توهین و با انتشار اکاذیب و تهمت های ناروا موضوع مورد انتقاد را بدنام کنند و یا از نظرها بیندازند.

باید تذکر داد که نمی توان خشونت را بطور کلی و مطلق مردود قلمداد کرد؛ چون ممکن است در بعضی موارد کاملاً منطقی و بجا باشد ولی آنچه باید طرد کرده شود همان ایراد جملات موهن و نابجا بمنظور هو کردن و یابند نام ساختن طرف مورد انتقاد است. این حرب را بیشتر اشخاصی مورد استفاده قرار می دهند که دارای منطقی ضعیف هستند و یادداشتباه بسر می برند و تنها در فکر حفظ شخصیت خود و شکستن شخصیت طرف هستند.

۳- **منفی باقی** - عبارت از عمل نفی و یا تمسخر موضوع مورد نظر با تاکید و اصرار بروی نکات ضعف و معایب آن بدون، در نظر گرفتن محاسن و جنبه های مثبت آن است.

بطور کلی می توان گفت مسائل مختلف از نظرهای مختلف دارای جنبه ها و نکات مثبت و منفی، خوب و بد، موافق و مخالف است. منفی بافان کسانی را می گویند که بدون در نظر گرفتن جنبه های مثبت مسئله مورد نظر، تنها بروی نکات منفی و قابل ایراد آن تکیه می کنند و باین وسیله به تحقیر و یا تمسخر می رسند. عموماً منفی بافان از افراد کاهل و سست، که حاضر به پذیرفتن بار هیچ مسئولیتی نیستند تشکیل میشوند و منفی بافی را برای استتار سستی و کاهلی خود سلاح مناسبی تشخیص می دهند.

۴- **افشاء اسرار حزبی** - این عمل که در برخی موارد بجای انتقاد اشتباه می شود ممکن است بوسیله افراد معینی عمداً و یا از روی اشتباه انجام داده شود. در هر صورت، چه عمدی و چه از روی اشتباه، اقدام به چنین عملی زیان بزرگی به نهضت می رساند و جلوگیری از آن وظیفه هر یک از افراد فهمیده حزبی است.

علت پیدایش انتقاد و چگونگی بر طرف کردن آن - طبق تعریفی که برای انتقاد شد، وقتی کسی در باره موضوع معینی انتقاد خواهد کرد که تصمیم داشته باشد درباره آن قضاوت کند و یا از او خواسته شده باشد که قضاوت کند. عبارت دیگر عمل انتقاد با عمل قضاوت توأم است.

در یک حزب مشخص وقتی دست به عمل انتقاد - بخصوص انتقادی که جنبه تاکید بیشتر بروی نقاط ضعیف دارد یعنی آنطور که این کلمه در فارسی فهمیده می شود - می زند که حس کنند معایب بزرگ و مهمی در خط مشی و سیاست آن حزب پیدا شده است. یعنی در این موارد علت ایجاد انتقاد حس وجود ضعف در دستگاه حزب و ایجاد نارضایتی در افراد حزب است.

بدیهی است که در این گونه موارد و پس از احساس چنین ضعفی در راه و روش سیاسی یک حزب، عده ای مغرض و یا کم هوش از موقع استفاده خواهند کرد و بیک رشته اعمال مضر و مخرب و منافی با انتقاد، ولی زیر اسم انتقاد، از قبیل ایراد اتهام و توهین بمخالفین خود و منفی بافی و غیره دست می زنند. این گونه عملیات چه کتبی و چه شفاهی ممکن است به نام انتقاد انجام داده شود ولی بسیار واضح است که طبق تعریف بالا و مشخصات انتقاد و انتقاد کننده (که در زیر می آید)

نی توان این منفی بافی ها و تهمت ها را بجای انتقاد گرفت و یا این دو دسته را با هم اشتباه کرد .

این نیز روشن است که اگر يك انتقاد بجا و صحیح، منافی با منافع شخصی کسی و یا کسانی در دستگاه حزب باشد، گرچه تمام شرایط انتقاد نیز در آن جمع باشد باز از طرف همان کسان، بیای اقدامات غیر عادلانه و مبنی بر احساسات و یا تمینات شخصی ناسالمی که مورد ایراد همه است، گذاشته خواهد شد .

از لحاظ منطقی، این گونه اشخاص يك شباهت ظاهری را پیش می کشند و مدرک قرار می دهند و از اختلاف اساسی و کیفی این دو دسته صرف نظر می کنند .

این عمل یعنی مخالفت با هر نوع تبلیغات، چه انتقاد های صالح و سالم و چه تبلیغات ناصالح و مضر و غیر سالم درست باین مینماید که چون در شرایط نامساعد اقتصادی و یا در جنگ ها از علم سوء استفاده می کردند و علوم به زیان بشر بکار برده می شود اصولاً علم و تعلیم و تعلم را تخطئه کنند و دانائی بشر را سبب هلاکت او بدانند .

بسیار واضح است که بهترین وسیله برای از بین بردن و یا لا اقل کم کردن انتقاد درباره هر موضوع این است که علت اصلی وجود انتقاد یعنی نارضایتی های موجود افراد حزب را درباره آن مسائل برطرف کنیم .

راهی را که احزاب زنده و سالم درین مورد اختیار کرده اند عبارت از تعیین نقشه ها و خط مشی حزبی روشن و طرح آنها در حوزه ها قبل از تاریخ اجرای آن است .

پس از آنکه سیاستی و یا مسئله ای در حزب مطرح شود و مورد بحث و پس از آن مورد تصویب اکثریت قرار گیرد آنگاه بموقع اجرا گذاشته خواهد شد و ازین پس دیسپلین و نظم حزبی با افراد اجازه نخواهد داد که علناً و در خارج از حزب از نقشه ها و خط مشی معلوم و معین مورد تصویب اکثریت، انتقاد نمایند . ولی در داخل حزب ازین بیعت نیز راه انتقاد سالم در حوزه ها و جلسات عمومی باز است .

بدیهی است که در اینگونه موارد چون مسائل مورد نظر قبلاً مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است، علت واقعی برای انتقاد در خارج از حزب باقی نمی ماند؛ ولی باز هم ممکن است اشخاص مفسد و مغرضی پیدا شوند که بچنین عملی دست بزنند . برای این افراد نیز تنها چاره، طرد کردن آنها است .

آنچه مهم است و می باید در اینجا تاکید شود این است که تا چنین تشکیلاتی بوجود نیامده باشد، چون علت اصلی انتقاد باقی است، از هیچ راهی نمیتوان از انتقاد های سالم و صالح چه در داخل و چه در خارج از حزب جلوگیری کرد، جز بوسیله ترور افکار افراد حزبی و مایوس کردن آنها از اصلاح معایب حزب که این نیز بنوبه

خود موجبات انتقاد را روز بروز بیشتر می سازد .

حدود آزادی در حزب = برای بی بردن حدود يك انتقاد سالم در حزب می باید محدود آزادی در داخل آن حزب آشنا شد . بطور کلی میتوان گفت درین باره دو نظریه کاملاً مقابل هم و يك طرفه (Extrême) و يك نظریه صحیح و منطقی وجود دارد .

۱- نظریه دیکتاتوری = طبق این نظر هر گونه آزادی انتقاد بضرر انضباط و دیسیپلین حزبی تلقی میشود و بنابراین لازم است از آن جلوگیری کرد و اقدام کنندگان بدان رانیز مجازات نمود . اجرای این نظر بدون شك منجر بدیکتاتوری دستگاه رهبری حزبی که بالاخره از افراد معصوم و دائماً بری از هر گونه اشتباهی تشکیل نمیشود خواهد شد. در عمل، این روش فقط در احزاب فاشیست و نازی اروپا پیدا شده بود و هنوز هم تنها در میان همانها وجود دارد .

۲- نظر آنارشی = طبق این نظر هر کس حق دارد، در هر آن، در باره هر چه و با هر کس که مایل است طبق دلخواه خود چیزهایی بعنوان انتقاد بگوید و یا بنویسد . اگر این نظر بمورد اجرا گذاشته شود جز بهرج و مرج و ایجاد آنارشی در دستگاه حزب و پس از آن نیز بانحلال حزب بجای دیگری منتهی نخواهد شد . در تئوری فقط یکمده از آنارشیست ها و آزادخواهان ضعیف النفس ازین نوع آزادی انتقاد دفاع میکنند. چون این نظر اصلاً عملی نیست میتوان گفت که در عمل هرگز از طرف هیچ نهضتی برای مدت قابل ملاحظه ای بمورد اجرا گذاشته نشده است .

۳- نظر دموکراسی منظم و با انضباط = آزادی انتقاد = قبل از آنکه است تاکید کرد که این نظرسوم مصالحة ساده ای میان دو نظر يك طرفه قبلی نیست بلکه اگرما نظراول یعنی دیکتاتوری حزبی را بعنوان تز (Thèse) و نظر دوم یعنی آنارشی تشکیل داتی را آنتی تز (Anti-thèse) قلمداد کنیم این نظرسومی نتیجه وسن تز (Synthèse) آن دو نظریه است. یعنی در عین حال که ترکیبی از دو نظر پیش را داراست با هر دو از لحاظ ماهیت فرق دارد و صالح تر از هر دوی آنهاست . طبق این نظر سوم هر فرد اجتماعی باید دوش شرط زیر را رعایت نماید :

اول = مقررات و قوانین اجتماعی (حزبی) را که خود در ایجاد آن سهیم است و حمایت کند . یعنی يك فرد با انضباط و منظم باشد .

دوم = در عین حال حق دارد نظریات خود را بشکل يك قضاوت منطقی و عینی در مورد هر مسئله و مطلبی آزادانه بیان نماید . یعنی حق آزادی انتقاد داشته باشد .

در نتیجه اجرای این نظر، اجتماع (حزب) در عین حالی که منظم و با انضباط است آزاد و دموکراتیک نیز هست . و بمبارت دیگر ، يك اجتماع دموکراتیک منظم و با انضباط است .

اکنون باید دید مقررات و قوانین يك اجتماع حزبی مثل حزب توده ایران در وضع کنونی باید چه روشی نسبت بانقد و آزادی آن داشته باشد .

در مورد آزادی بحث و انتقاد و گفتن و نوشتن در وضع کنونی اگر حزب توده ایران از سه عدل زیر جلوگیری کند افراد حق خواهند داشت آزار نه به بحث‌های منطقی خود بپردازند

سه عمل مزبور که در بالا تشریح گردید عبارتند از :

۱- ناسزاگویی و توهین ایراد و اتهام .

۲- منفي بافی .

۳- افشاء اسرار .

جلوگیری ازین سه عمل مضر باید جزو مقررات حزبی باشد و اشخاصی که این مقررات را رعایت کنند میتوانند ادعا کنند که لاقبل در مورد تبلیغات با انضباط و دیسیپلینه هستند .

با این وصف آنچه را که باید از لحاظ آزادی گفتن و نوشتن در مورد حزب توده ایران در وضع کنونی قبول کرد، همان عمل انتقاد سالم و صحیح است که در بالا تشریح گردید . زیرا چنانکه ذکر شد انتقاد که عبارت از قضاوت منطقی و عینی در بارهٔ مطلبی^۹ است با اعمال اغراض شخصی و منفي بافی و افشاء اسرار حزبی متفاوت و حتی متضاد است . چون در آن یکی هدف اصلاح قطعی حزب نهفته است و درین دیگری جز خرابکاری نتیجه دیگری نمیتوان جست .

فوائد انتقاد

تاکنون فقط بشرح و بیان انتقاد و علت ایجاد و طرز برطرف کردن آن و تشخیص آن از سایر انواع تبلیغات و انتشارات زبان آور بحال حزب پرداختیم . اکنون لازم است دید اصولا انتقاد ، و بخصوص «انتقاد از خود» Autocritique در يك حزب عمل مفیدی هست یا نه .

همانطور که هر موجود زنده و بسا شعور طییمه و جبرا نسبت به قضایا و فنومنها و اشیائی که با آنها مواجه است گاهی خود بخود و گاهی عمد اظهار نظرها و قضاوتهائی میکند همانطور هم بر يك نهضت و حزب زنده است که عمل انتقاد از خود را دائم تشویق کند . چنانکه حزب ما همیشه باصالت «اتوکریتیک» اعتراف داشته است .

اصولا وجود اتوکریتیک هـمـچـك زنده بودن و جدی بودن يك حزب سیاسی است . فقط احزاب مرده و غیرجدی مانند موجودات بی شعور قادر و حاضر با انتقاد از خود نباشند . انتقاد نه تنها همـچـك زنده بودن و جدی بودن يك حزب است بلکه در يك حزب سیاسی عملی کاملا لازم و واجب است که بوسیلهٔ آن از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری خواهد شد و نواقص بر طرف خواهد گردید . زیرا فقط بوسیلهٔ يك انتقاد صمیمی و جدی است که يك حزب میتواند آنطور که شاید و باید بترمیم و رفع نقائص خود بپردازد . بهمین علت است که سیاستمداران بزرگ چه لیبرال و چه سوسیالیست وجود انتقاد را در يك حزب سیاسی نه فقط مفید بلکه لازم و حتمی شناخته اند . برای روشن شدن اینکه حتی در چپ ترین احزاب جهان و از آن جمله حزب کمونیست شوروی بر طبق تجارب

زیاد بچنین اصلی بایستند جملات زیر را از کتاب «کمونیسم دست چپ» لنین که مدتی پس از انقلاب بچاپ رسیده است می آوریم . لنین مینویسد :

«نظر يك حزب نسبت با اشتباهات خود یکی از مهمترین و قابل اعتمادترین محاکمها برای تأیید جدی بودن آن حزب و تعیین چگونگی انجام دادن و ظایف خود در عمل نسبت بطبقه خود و توده های زحمتکش است . قبول کردن يك اشتباه بنحو آشکار و عیان نمودن علل آن ، تجزیه و تحلیل شرایطی که موجب پیدا شدن آن گردیده و تحقیق دقیق دروسائل تصحیح و ترمیم آن ، اینها هستند مشخصات يك حزب جدی . این اعمال انجام وظیفه حزبی را میرساند و این اعمال عبارت از تعلیم و تربیت طبقه خود و توده های متوسط حزب میباشد .» (از آثار منتخب لنین جلد ۱۰ ص ۱۸)

علاوه بر اینها باید در نظر داشت که انتقاد در شرایط موجود حزب ما تنها ضامن اجرای اعمال صالح و مفید بحال حزب است که مسئولین امور را پیوسته بر آن می دارد که در اعمال و فعالیت های خود دقیقتر و جدی تر باشند .

مختالفین انتقاد در حزب و پاسخ آنها

مخالفین انتقاد در حزب را معمولاً میتوان در دو دسته نامبرد :

۱) کسانی که از انتقاد وحشت دارند .

۲) کسانی که دلائلی برای مخالفت با انتقاد می آورند .

۱- چه کسانی از انتقاد وحشت دارند؟ بطور کلی اشخاصی از انتقاد

میترسند که با شعورکافی برای فهم و درک فوائد انتقاد ندارند و یا حاضر نیستند در راه اصلاح معایب حزب اعمال و سیاست های خود را مورد قضاوت دیگران واقع شده ببینند . چون می ترسند که اشتباهات آنان کشف شود و مورد بازخواست و یا سلب مسئولیت قرار گیرند . اینگونه اشخاص گمان می کنند اشتباه کردن گناه غیر قابل بخشایشی است و میخواهند بدینگونه وسایل برای خود شخصیت های « غیر قابل اشتباه » و « اشتباه ناپذیر » بسازند . اینگونه اشخاص غافلند که هیچ اشتباهی را نمیتوان تا ابد کتمان کرد و نیز نمیدانند که دچار شدن بخطا گناه نیست بلکه تکرار اشتباهات گناه نابخشودنی است .

برای روشن نمودن مطلب با استفاده از تجربیات احزاب دیگر جهان، بیانات زیر را از تعلق استالین در آوریل ۱۹۲۴ در دانشگاه سوردف می آوریم . وی میگوید :
« لازم نیست در باره ترسی که احزاب بین الملل دوم از انتقاد از خود دارند صحبت کنم . و با در باره عادت آنها به پنهان داشتن اشتباهات خودشان و ماست مالی کردن مسائل جدی و اساسی و گدمان نواقص خود بایک نمایش جعلی ، سخن بگویم . این عادت ، افکار زنده را کند نموده از کسب تربیت انقلابی بوسیله بند گرفتن از اشتباهات جلوگیری می نماید . این عادت است که لنین مورد تمسخر و تحقیرش قرار داده است .»

۲- چه دلائلی بر علیه انتقاد حزبی هست ؟ - مخالفتهای با اصطلاح

مدللی که بر علیه انتقاد در حزب می شود اغلب بر اساس یکی از دو دلیل زیر می باشد :

دلیل اول - آنکه انتقاد در حزب تولید هرج و مرج و عدم انضباط می کند .

در پاسخ این ادعا باید گفت : این انتقاد است که در نتیجه آنارشی و هرج و مرج حزبی بوجود می آید و نه آنارشی در نتیجه انتقاد . همه می دانند که در مراحل شکست و عقب نشینی، نظم و انضباط تشکیلاتی مختل می شود و افراد در حالت یاس و نومیدی بسر می برند و بطور کلی يك آنارشی بزرگ در دستگاه حزبی بوجود می آید . چون همه کس در فکر پیدا کردن علل این شکست ها بر می آید و در راه چاره جوئی می افتد . جریان بحث و انتقاد در چنین مواقعی در حزب تشدید می شود . بلاوه انتقاد آنطور که ما آنرا بیان کردیم عبارتست از يك تضاد منطقی و عینی در باره يك جریان بمنظور تعیین معایب و محاسن آن . اینگونه قضاوت ها نه تنها تولید هرج و مرج نمی کند بلکه بعکس وقتی این وظیفه بخوبی انجام داده شود، هرج و مرج های تولید شده در اثر شکست و یا سایر عوامل را از بین خواهد برد و یاس افراد را خواهد زدود و افراد را که در اثر این قضاوت بطل شکست حزب خود پی برده اند و حاضرند برای جلوگیری از آن اشتباهات بهرگونه اقدام موثری دست بزنند - از نو بقابلت می اندازد . زیرا در نتیجه پیدایش انتقاد سالم، افکار متشنج و هرج و مرج فکری افراد سر و صورتی بخود خواهد گرفت و بهمین علت يك تجزیه و تحلیل صحیح از معایب و اشتباهات گذشته و راه حل عملی برای از بین بردن این معایب و جلوگیری از تکرار اشتباهات پیدا خواهد شد .

دلیل دوم - اینکه انتقاد علنی حر به بدست دشمنان حزب خواهد داد و عالیان را متوجه معایب آن خواهد کرد . طبق این دلیل ! مخالفین انتقاد معتقدند که لازم است انتقاد بنحوی بسیار مخفی صورت بگیرد، زیرا در غیر این صورت دشمنان حزب اولاً متوجه این معایب شده از آن سوء استفاده خواهند کرد و ثانیاً حربه تبلیغاتی خوبی بر علیه حزب بدست خواهند آورد .

امیدواریم که این ایراد کهنه و این حربه کهنه در برابر انتقاد (بنحوی که در بالا تشریح شد) کنار گذاشته شده باشد ولی برای اینکه مبادا هنوز کسانی باشند که باین دلیل استناد بجویند باید گفت .

اولاً - لازم است بین اشتباهات و معایب حزب از یکطرف، و اسرار حزبی از طرف دیگر، فرق گذاشت . از فاش کردن اسرار چنانکه در بالا ذکر شد جدا باید جلوگیری کرد و بهر طریق هست مرتکبین بآن را تنبیه نموده ولی اشتباهات و معایب بطور کلی قابل مخفی کردن و کتمان نمودن نیست . دشمنان ما بدون اینکه بانتشار آنها در نشریات ما احتیاج داشته باشند اگر زیرک و فهمیده باشند قبلاً از آنها اطلاع خواهند یافت .

بخصوص پس از اینکه حزبی در مبارزه خود بشکست دچار

می شود کتمان کردن اشتباهات عملی بسیار بچه گانه است و درست باین می ماند که کسی در نبردی بعلت فتلج بودن یکی از اعضای خود بدست دشمن خسود شکست بخورد و بعد بدوستان خود اصرار کند که مبادا باین دشمن و حریف او خیر بدهند که او افلیج بوده است!

اگر در اینگونه موارد حزب از تجزیه و تحلیل علنی وجدی علل پیدایش اشتباهات و شکست خود خود داری کند فقط دشمنان او ازین روش استفاده خواهند کرد؛ زیرا این سیاست ماست مالی منجر بتجدید معایب و نواقص در آن حزب خواهد شد و دشمنان باین وسیله خواهند توانست باز هم آن حزب را بشکست خورند و ادارند بد نیست در اینجا نظر خود را از کلیات بجزئیات بیاندازیم و مثال واقعی زیر را تشریح نمایم: در ضمن انتقاداتی که اخیرا شفاهی و یا کتبی از معایب گذشته حزب شده است مثلا گفته شده است که ۱) تشکیلات حزب در گذشته خیلی منظم و محکم نبوده است و لازم است بس ازین تحکیم شود. ۲) حزب دارای افراد فاسد بوده است (بدون بردن اسم) و لازم است که این افراد تصفیه شوند. ۳) حزب دارای مسئولین بی لیاقتی بوده است (باز بدون ذکر اسامی بخصوص) که لازم است از کار برکنار شوند و ۴) حزب احتیاج به تعلیمات بیشتری دارد. بیعضی از این انتقادات در شماره های قبلی همین مجله هم اذعان شده است. اکنون باید پرسید بحث نکردن ازین عیوب و در نتیجه سعی نکردن در رفع آنها برفع که و بضرر که تمام خواهد شد؟ آیا ازین کار دشمنان حزب استفاده خواهند برد و یا خود حزب؟ و زیان این عمل منطقی بچیز وارد خواهد آمد یا بدشمنان حزب؟ جواب این سؤالات را خوانندگان خودشان خواهند داد.

در چنین صورتی باید پرسید در شرایط کنونی بین بحث علنی و مخفی این مطالب چه فرقی میتوان قائل شد؟ در عین حال که صریحا باید گفت بحث علنی این مطالب طبق شرح زیر از جنبه های تبلیغاتی بسیاری برفع حزب تمام خواهد شد و براتب بهتر از بحث مخفی آنهاست.

ثانیا - از لحاظ تبلیغاتی هنگامی که حزب دچار بحرانی میشود و بطور کلی از آن سلب اعتماد می شود نه فقط سیاست استتار معایب و اصرار در کتمان نواقص، طبق شرح فوق، یک عمل بچه گانه است و بضرر حزب؛ بلکه بحث این معایب بنحو سری نیز کافی نخواهد بود و لازم است حزب برای جلب اعتماد اعضای خود و جلب اعتماد توده های مردم نسبت بخود، حاضر شود علنا این معایب را مورد بحث و تجزیه و تحلیل منطقی قرار داده راه اصلاح آنها را تعیین کند. فقط ازین راه میتوان مجددا اعتماد مردم را جلب کرد و اعتماد اعضاء حزب را نسبت برهبران تجدید نمود زیرا توده های مردم و افراد حزبی که در نتیجه شکست و عقب نشینی مایوس و نسبت بآینده حزب بدبین شده اند در نتیجه مشاهده یک سلسله انتقاد های سالم و صمیمی که منجر به تغییر برخی از سیاست های گذشته و رفع اشتباهات

پینغامبر

دل افسرده، عطشان عین عنایت
 سروشی بشش بال بر چارراهی
 انامل بچشمان من برد، گفتمی
 چو بگشوده چشم عقاب رمیده
 مرا باز شد دیدگان بر حقیقت
 بگوشم ز دانه کشت و شد هر دو گوشم
 شنیدم طبهای گردون گردان
 زحیر سباع ازین ژرف دریا
 پس آنکه بسیجیدو کند آن ز بانرا
 میان لبان فرو مرده من
 بیفشرد بر جای وی نیش ماری
 بدرید صدر مرا و بر آورد
 بجایش فرو راند در سینه من
 فتاده چو مرداری اندر بیابان
 که «خیزای رسول سمیع بصیرم
 جهان در نورد و بنار کلامم

همی رفتم اندر یکی دشت هایل
 پدیدار شد ناگهم در مقابل
 سبکتر ز خواب خوشست آن انامل
 که از جنبش پشه‌ای نیست غافل
 خیال و مجاز از برم گشت زایل
 ز بس بانگ و آواز، چون برج بابل
 پرشهای کسرو بیان مهلهل
 همان سربرون کردن سبزه از گل
 که بودش دروغ و دغل شغل شاغل
 بدان خون چگمان بنجه جلد قابل
 هنرمند و چابک، زبردست و فاضل
 دلی لرز لرزان چنان مرغ بسمل
 زغالی فروزان چو نور مشاعل
 شنیدم ندای خداوند عادل
 ز فیض مشیت بکش بار بر دل
 بسوزان قلوب شعوب و قبایل»

ترجمه محبتی مینوی

لندن - تیرماه ۱۳۴۴

بقیه از صفحه ۳۲

و نواقص می‌گردد از نو بآینده حزب امیدوار شده، برای فعالیت کرد آن جمع خواهند شد.

بعبارت دیگر لازم است برخلاف گفته بعضی‌ها که جدا با این سیاست مخالفند در این موارد «بوق و کرنا بدست گرفت» و عالمیان را متوجه خطاهای گذشته حزب نمود و پس از اعتراف با اشتباهات گذشته بیداری و استحضار حزب را برای رفع آنها درآینده اعلام داشت.

در پایان برای تأیید این مطالب یکبار دیگر از سخنرانی نامبرده در بالای استالین، چند جمله‌ای نقل می‌کنیم: «بعضی‌ها میگویند آشکار کردن معایب خود و انتقاد از خود برای حزب اعمال خطرناکی هستند زیرا که دشمن ممکن است از آن بر علیه حزب کارگران استفاده کند. لنین اینگونه مخالفت‌ها را غیر مهم و کوچک و کاملاً اشتباه تشخیص داده است.»



خلیل ملکی

مکتب فیزیک ایونیها

نامه ماهانه مردم میل دارد برای آن قسمت از خوانندگان خود که در فلسفه تخصصی ندارند مکتب های بزرگ فلسفی را که کلید فهم کلیات تاریخ فلسفه محسوب میشوند معرفی نماید. مقاله زیر عبارت از کوششی است که آقای خلیل ملکی برای کمک باین منظور نموده اند. انتظار میرود که دیگر علاقمندان بزاه مردم نیز در این منظور بما کمک نمایند.

فلسفه تغییر و تحول هر اکایت و مکتب اتومیسیم ذیمقراطیس - پیدایش فلسفه مابین ایونیها در جزائر دریای اژه و سواحل آسیای صغیر

در حدود قرن ششم پیش از میلاد فلسفه در ممالک ایونیهای یونان زائیده شد. فلسفه در یونان اصلی بوجود نیامده بلکه ایونیهای که در جزائر واقع در سواحل آسیای صغیر و دریای اژه و غیره سکنی داشتند فلسفه را بوجود آوردند. در سال ۵۴۶ پیش از میلاد ایونی از طرف ایران فتح می شود و شهر بزرگ ملطیه Milet که مرکز فلسفه بود در سال ۴۹۴ پیش از میلاد بکلی خراب میگردد، مرکز حیات فلسفی و فکری ازین پس به ایتالیا ای جنوبی و سیسیل میرود. بالاخره پس از جنگ معروف به «مدیک» در حدود سال ۴۲۹ پیش از میلاد آتن مرکز زندگی فلسفی و فکری می گردد. در کلیه این تغییرات و تحولات که نتیجه جنگهای داخلی و یا جنگ با ایرانیان بود ایونیها تاثیر بی مانندی در پیدایش مکاتب فلسفی داشتند چه در خود یونان و چه در ایتالیا و چه در آسیای صغیر ایونیها نیرومندترین و جدی ترین متفکرین و مبلغین فلسفه بوده اند ولی طبیعی است که در مراکز مختلف، جهت و خط سیر فلسفی آنان مطابق شرایط محیط و تمدن موجود در مراکز مختلف تغییر یافته است. کلمه یونان در حقیقت اسم طایفه کوچک ایونیهاست که ما ایرانیان بتمام کشوری که Grec نامیده میشود اطلاق نموده ایم.

پدر تدوین این مقاله از تاریخ فلسفه پول ژانه و کاریل سه آی و تاریخ فلسفه امیل بره هیه و تاریخ فلسفه قویه و تاریخ فلسفه وبر و تاریخ یونان و بعضی کتب علمی استفاده شده.

پیدایش فلسفه در یونان آنروز مانند تمام نمود های زندگی اجتماعی-مولود شرایط محیط زندگی و احتیاجات اجتماعی بود. شبه جزیره یونان از هر طرف از آب احاطه شده بود و مقدار زیادی جزائر مابین آن و ایتالیا و سواحل آسیای-صغیر وجود داشت. تمدن مصر و فنیقیها و توسط آنان تمدن ایران در آنجا تاثیر نموده بود. وجود جزائر زیاد، تجارت و کشتی رانی را آسان نموده و یونانیان آنوقت را مردمان متمولی ساخته بود. زراعت و تجارت رواج یافته بود در هر چهار سال یک بار اجتماعات بزرگ و عمومی در ایونی یونان بعنوان جشن بعمل می آمد که از تمام شهرهای یونان و آسیای صغیر و کلیه جزائر دریای اژه طوائفی بچشم میآمدند و در بازارهای عمومی کالاهای خود را مبادله مینمودند. ظروف زیبای آتن، کالا های پشمی، روغن های دریا کنار آسیای صغیر و عطریات عربستان، خواربار و مواد ضروری زندگی در این جشن های بزرگ مورد مبادله قرار میگرفت درحول و حوش این مبادله ضروریات زندگی که متدرجاً شکل جشن های مذهبی بخود میگرفت. بازبهای هنرمندانه و زور آزمایی نیز بوجود می آمد، رقصهای هنرمندانه زمینه را برای مجسمه سازی و هیکل تراشی از روی نمونه بدنهای زنده و زیبای هنرمندان مهیا می نمود.

کلیه این مسافرتها و رفت و آمدها و ارتباطات و تماسها و نزاعها و مشاهدات، تفکرات اخلاقی و اندرزهای ادبی و فلسفی را برای ایجاد هم آهنگی ایجاد و ضروری مینمود. بقول یکی از مورخین اخلاق در داستانها و سرودهای هومر از افعال و اعمال و نتایج مستقیم آنان جدا نبوده است.

ژانه در تاریخ فلسفه خود مینویسد: حکومت بدر شاهی عصر هومر، جای خود را بحکومت چند نفر Oligarchie داده بود که آنها نمونیه خود از بین میرفت. در بجهت این منازعات و مبارزات لازم بود که قوانین و قواعد و اصول تازه ای تدوین گردد.

در شهرهای نیرومند که روابط «طبیقات» بقدر کافی پیچیده و منافع زیاد متمایز از هم بود این موضوع مسئله مهمی بود. بنا بر این برجسته ترین افکار خود را بتدوین قوانین و اصول وقف ساختند: شعرا ی قدیم و فیلسوف های اولیه تماماً از سیاستمداران و تنظیم کنندگان امور کشوری بوده اند.

پیش از ظهور فلاسفه قرن شش پیش از میلاد، طبیعت و نمودهای آن در نزد یونانیان با افسانه و اساطیر و ارباب انواع حل و عقد میشد. با پیدا شدن شرایط مذکور در بالا، ظهور مکتب طبیعی ایونی لازم گردید و سعی و کوشش تازه ای بعمل آمد که طبیعت و نمود های آنرا از روی قوانین منظم توضیح داده، اساس و بایسته پیدایش طبیعت و جهان را جستجو نمایند.

مکتب فیزیک در ملاحظیه

علامت بارز و مشخصه فلسفه پیش از سقراط یونان، عبارت از اینست که بشام معنی فلسفه طبیعت می باشد. عوض اینکه طبیعت و نمودهای آنرا بکمک ارباب انواع و نزاع و آشتی و زناشویی آنان توضیح دهند، سعی و کوشش میشود که عنصر و یا عناصر مشکله طبیعت جستجو گردد.

پیدا شدن این فکر که جهان از یک یا چند عنصر بوجود آمده و تغییرات و تحولات معمول تجزیه و ترکیب آنان میباشد خود قدم بزرگی بجلو بوده و فکر انسانی را بطرف طرز تفکر علمی سوق میداد .

فلسفه پیش از سقراط روح را مانند شئی مابین اشیاء دیگر مورد بحث و مطالعه قرار میداد. با ظهور سوفسطائی ها و سقراط، روح انسانی مورد توجه خاص قرار گرفت و فلسفه طبیعت جای خود را ب فلسفه روح واگذار نمود .

فشیاغورثیان و مکتب اله آت Eléat مانند ایونیهای دوره اول میخواهند جوهر وجود را، که طبیعت از آن موجود شده، بدانمایند. از آن جمله مکتب فیزیک ملطیه که همان ایونیهای قدیمی میباشد، جوهر اولیه اشیاء را جستجوی نمودند. مثلا طالس (۱) آب را جوهر اولیه تمام اشیاء میدانست و برای آناکسیماندر (۲) بینهایت، شئی نامعین یا مجردی نبود بلکه عنصر مشکله و تولید کننده عالم بود و آناکسیمین (۳) هوا را اساس همه چیز دانسته، آفتاب و سایر اجرام سماوی را مولود هوا و با بخار متصاعده از آب دریاها تصور مینمود. با ظهور هراکلیت (۴) توجه فکر فلسفی از جوهر اشیاء بتغییرات و تحولات و قوانینی که بموجب آنها تغییر و کثرت در طبیعت ظاهر می شود، منتقل میگردد ولی پیش از ظهور هراکلیت در نتیجه جنک ایران با یونان فلسفه ابتدائی ایونی موقه از بین رفته و یا متوقف میشود ولی پس از استقرار فلسفه در آن دو باره آناکساگور (۵) و دیوژن (۶) مکتب طبیعی ایونی را احیاء مینمایند. او هوا را جوهر تمام اشیاء دانسته و آنرا متود فکر میداند و بدین وسیله میخواهد زنده بودن ماده Hylozoisme مکتب طبیعی ایون را از نو برقرار سازد و بر علیه مکتب تنویت قیام مینماید .

فلسفه تغییر و تحول در مکتب ایونی

مکتب فیزیک ایونی با ظهور هراکلیت (۵۷۶ تا ۴۸۰ پیش از میلاد) تجدید میشود. هراکلیت از اهل افز Ephése برد. پس از غلبه دار یوش بغیر از افزایش اغلب شهرهای یونان خراب شده بود و بنا بر این افزایش مرکز نشو و نمای فلسفه گزردید. هراکلیت اولین کتاب فلسفی مهم را تدوین نموده است که موسوم به «اجزاء جهان» می باشد و مرکب از سه فصل فیزیک و تتولوژی و پولیتیک است. بحث العالم Cosmologie او مقبیس از مکتب طبیعی ملطیه است . یعنی آتش باب و آب به بخار تبدیل میشود و ستارگان عبارت از تقطیر خشک متصاعد شده از زمین میباشد .

هراکلیت بچهار اصل معتقد بود: اول جنک یا تنازع. او مبارزه را بدرهمه چیز دانسته، تولد و حفظ نسل را مولود تنازع میداند. ولی مبارزه و تنازع برای او بی نظمی و بی ترتیبی نیست بلکه بهترین وسیله ایجاد هم آهنگی است . هم آهنگی و تعادل در قوای طبیعت نیز از تنازع و مبارزه حاصل می شود : شب و روز و زندگی و مرگ و تابستان و زمستان امثا ای از وجود مبارزه و تنازع قوای طبیعی و در عین حال علامت هم آهنگی می باشند . دومین اصل مهم هراکلیت اینست که

۱-Thalés ۲-Anaximandre ۳-Anaximéne ۴-Héraclite
۵-Anaxagore ۶-Diogéne d' Apollonie

همه چیز از آتش بوجود می‌آید. همان طور که طلا واحد همه چیز است، آتش واحدی است که همه چیز را به هر چیز تبدیل می‌نماید. آتش عبارت از قوه‌عامله متصله است. در عین حال این فلیسوف بیشتر از آن که جوهر و ذات اشیاء را مورد توجه قرار دهد قوانین تغییر و تحول آنها یعنی logos را مورد توجه قرار می‌دهد. آتش نه فقط عنصری است که اشیاء از آن بوجود می‌آید بلکه باعث و موجب تغییر و تحول آنانست. اصل سوم او اینست که همه اشیاء در جریان دائمی و ابدی و در تغییر و تحول و انقلاب می‌باشند. اصل چهارم نسبی بودن تناقضات است آب دریا برای ماهی شرط زندگی و برای انسان مضرات. برای خر، گاه بهتر و برای انسان طلا قابل توجه تر است. بطور کلی تمایل هراکلیت به وحدت است. تمام سلسله عمل را می‌خواهد به علت واحد و فورمول کلی یعنی logos برساند.

در تاریخ فلسفه ژانه در صفحه ۹۲۴ فلسفه هراکلیت اینطور بیان گردیده: « کلیه اجزاء عالم در حرکت است، همه چیز در جریان دائمی و ابدی است، همه چیز تبدیل به هر چیز می‌شود. شب و روز، خواب و بیداری، پیری و جوانی مولود از هم و منشاء و احدی دارند. خمیره ای که اشیاء از آن ساخته می‌شود پیوسته در قالبهای نوینی متحجر می‌گردد. جهان شبیه نوشابه ایست که از مشروبات مختلف مخلوط گردیده است و برای اینکه تجزیه نشده و از هم جدا نشود باید دائماً بهم زده شود. هیچ چیز ساخته و پرداخته نیست. همه چیز در حال تغییر و تحول و تکامل و نشو و نماست. حال که همه چیز در تغییر است و موجودیت آن بستگی باین تغییر دارد همه چیز بزرخود، نطفه آن چیزی را داراست که خود او را نفی می‌نماید. بنا بر این هر چیز در عین وجود بودن، ضد یا نقیض خود نیز می‌باشد. قانون تغییر و تحول Devenir تبدیل به قانون اجتماع نقیضین می‌گردد. ولسی این مبارزه اضداد عبارت از بسی نظمی و بی ترتیبی نیست. بازی ژوبتر عبارت از بازی بخت و اتفاق نیست. هراکلیت مانند تمام یونانیان به هم آهنگی ایمان بی مانندی دارد، آن چه را که او در این اجتماع جدی نقیضین جستجو می‌نماید عبارت است از هم آهنگی Harmonic. اضداد از يك وجود تك و تنها ناشی و جاری می‌شوند که در همه چیز خود وحدت كل را در مبارزه اجزاء بوجود آورده و حفظ می‌نماید. »

تسلر Zeller در صفحه ۱۸۸ موقع بحث از هم آهنگی ناشی از اضداد این طور می‌نویسد:

« این هم آهنگی قانون خدائی و عدالت و سر نوشت است »
 « این قانون در عین حال عبارت از دانش و logos می‌باشد یعنی عبارت از کلی و جهانی و صادق در همه جا و همه وقت می‌باشد. متافیزیک برای هراکلیت از طبیعت جدا نمی‌باشد اگر همه چیز در تغییر و نشو و نماست برای اینست که همه چیز آتش است. جهان نه بوسیله ارباب انواع و نه بوسیله انسان آفریده شده، جهان همیشه و از ابد بوده است و يك آتش ازلی و خاموش نشدنی باقی خواهد ماند و دائماً درسوز و گداز خواهد بود و مطابق قوانین خاموش و روشن خواهد شد. قانون تغییر

و تحول و جریان تعین devenir در طبیعت، ناشی از عنصر اولیه، شده یعنی واقعیت این تغییر و تحول زائیده ذات ابدی و ازلگی و همه جاتی است.»

«هر اقلیت اولین فیلسوفی است که از طرفی متغیر و ناپایدار بودن تمام آنچه را که شخصی و بیاجزئی است، بطور مشخص و منجز بیان نموده، و از طرف دیگر متحدالشکل بودن و تغییر ناپذیر بودن روابط و قوانین کلی و وجود یک قانون معقول و مطلق را که بکلیه جریان طبیعت حکومت می نماید تشریح نموده است.»

دو نظریه فلسفی اتصالی و یا انفصالی بودن ماده و نتایج فلسفی حاصله از آن دو :

اغلب فلاسفه پیش از سقراط عقیده بر واقعیت ماده داشتند و آنرا وجودی مستقل از ذهن انسانی می دانستند. ولی هیچکدام از آنها، حتی هراقلیت، تصور صحیحی از ساختمان دنیای مادی نداشته اند. برای اغلب آنها ماده و یا عنصر و عناصر مشکله طبیعت مبهم است. مثلا آب و یابی نهایت، که جهان محسوس می بایست از آنان بوجود آید، در نظر طالس و آناکسیماندر کاملاً واضح و روشن نبود. این عناصر مشکله دنیای مادی گاهی خود خواص غیر مادی پیدا می نمودند و حتی عنصر آتش هراقلیت گساهی، مرکب از ماده و روح بود و گاهی خاصیت روحی خود را از دست میداد. تنها آتومیسث ها و دموکریت بودند که تصور روشن و صریح و واضحی از ساختمان دنیای مادی داشته اند. پیش از ظهور مکتب اتومیسث راجع به چگونگی ماده و ساختمان و پیدایش دنیای کثرت از ماده واحد، اختلاف نظرهای خیلی متمایز از هم وجود داشت. ما در اینجا فقط بذکر دو تمایل زبر که شاید خلاصه و مهمترین نماینده عقاید متفاوت می باشد اکتفا می نمایم.

عده ای که پارمئید از برجسته ترین نمایندگان آنها بشمار میرفت و خود را واحد و ثابت و تغییر ناپذیر و بی حرکت می دانستند. برای آنها ماده که جهان از آن بوجود می آید، بمنزله کره بی نهایت مملو از ماده بود و بنا بر این خلاء وجود نداشت. این سیستم فکر فلسفی منافی با وجود خلاء بود. برای آنها عالم وجود، تنها ملاء می توانست باشد. خلاء که عدم است نمی توانست موجود باشد و چون خلاء وجود نداشت و ضمناً ماده تا بی نهایت قابل تقسیم بود اصلاح حرکت در تصور آنان غیر ممکن می نمود. ماده اتصالی و دائماً عین خود بوده و غیر خود نبود و بنا بر این عدم اجتماع نقیضین اصل مسلم و کلی بود. این تمایل فلسفی، به دوام و یابی تغییر بودن ماده عقیده داشت و بنا بر این تغییر و تحول و یا کثرت را نمی توانست خوب تشریح نماید. تمایل فلسفی دیگر که مکتب ایونی ملطیه تکیه گاه آن بشمار می رفت، تغییر و تحول و کثرت عالم وجود را که محقق و مسلم می نمود با دوام Permanance ماده یعنی ثابت و بی حرکت بودن آن منافی دانسته و سعی و کوشش فلسفی آن برای توضیح و سازش دادن وحدت ماده با کثرت دنیای محسوس بود. بزرگترین مسئله فلسفی آن دوره که می بایست حل شود، از طرفی پیدا نمودن ماده اولیه اصیل باقی و بادوام در طبیعت، و از طرف دیگر توضیح کثرت و تنوع و تغییرات و تحولات حاصله از ماده اولیه و توضیح قوانین تغییر و تحول بود. آنرا کساگورسی می نماید راه حل جدیدی پیدا نموده و مکتب ایونی ملطیه را با اصول پارمئید که سازش ناپذیر می-

نمود آشتی دهد. او تغییرات و کثرت را از اختلاط و امتزاج عناصر میدانند ولی همانند آمپدوکل Empédocle لزومی برای محدود بودن عناصر به چهار عنصر آب و آتش و خاک و باد نمی بیند. او برای توضیح کثرت که از ماده واحد بوجود می آید و اضداد که از هم تولید می شوند توسل باین فرضیه میجوید که نطفه همه چیز در هر چیز وجود دارد و این همان اصلی است که به Homeomerie یعنی شباهت هر چیز به همه چیز نامیده شده.

راه حل ائومیسیت ها و ذیمقراطیس «دموکریت»

راه حل دموکریت عبارت از ائومیسیم است. لوسیپ Leucipe از اهل ملطیه شاگرد ذنون بود که در شهر «اله» از او تعلیم گرفته بود ولی لوسیپ مکتب نوینی بوجود آورد که شاگرد او دموکریت یا ذیمقراطیس آنرا بیک مکتب فلسفی محکم و متقن تبدیل نمود. این فیلسوف شخص متمولی بود و توانست مسافرت های علمی زیادی بکند و تحقیق و تتبع نماید. بنا بگفته خود سه سال با هندسه دانها و علمای مصر محشور و مباشر بوده است. او می خواهد تجربه یعنی تغییر و تحول Devenir و کثرت را بساعتیه پارمنید که دوام ماده است آشتی دهد.

بنا بر فرضیه دموکریت ماده آنطوری که پارمنید فرض مینمود اتصالی و وحدانی نبوده بلکه از اجسام صغار و صلب زیاد و بی شماری بوجود آمده گسه موسوم به آتم میباشد. اتم اجسام مختلف، باهم متفاوت هستند ولی آتمهای یک جسم یا عنصر عین همدیگر می باشند. اجسام صغار و صلب یا آتمها بدون اینکه بهم چسبیده باشند در مجاورت هم قرار گرفته و اجسام محسوسی را بوجود آورده اند. ذنون عدم یا خلاء را غیر ممکن الوجود میدانست و برای امکان حرکت، وجود خلاء را لازم میدانست. دموکریت با او درین عقیده همراه است که بدون خلاء حرکت غیر ممکن است ولی عوض اینکه حرکت را غیر ممکن بداند واقعیت خلاء را متقدم میشود. و میگوید فضای مابین آتمها خلاء است پس دنیا از خلاء و ملاء بوجود آمده، دو خاصیت اصلی ماده فضا و ثقل است.

خواص دیگر مانند سرما و گرما خواص ثانوی و نتیجه تاثر اعضاء حسی انسان است.

آتمها غیر قابل تجزیه هستند و تمام فضای خود را پر کرده اند و در خلاء بینهایت میتوانند حرکت نمایند. آتم بیوسمه عین خود میباشد ولی از تجزیه و ترکیب آتمها کثرت و تغییر و تبدیل بوجود می آید. پس دوام ماده با تغییر آن مانع الجمع نمی باشد. تغییرات کیفی عبارت از تغییر موقعیت آتمها نسبت بهمدیگر، در فضا است. بقاء ماده و غیر قابل انهدام بودن اتم برای دموکریت مسلم و محقق است. بنا بر این قانون بقاء ماده که در علوم جدید از اصول علمی مسلم بشمار رفته در فلسفه دموکریت وجود داشته.

دموکریت بوجود حرکت که از خواص ماده و از آن جدا نشدنی است قائل است. او طبیعت و جهان را با ماده و حرکت توضیح میدهد. برای فلاسفه پیش از او قوه که ماده را بحرکت می آورد چیز مبهمی بوده. گاهی عشق و کینه بود که باعث تجزیه و ترکیب و کثرت دنیای محسوس قلمداد می شد و گاهی ذکاوت این وظیفه را

انجام میداد ولی برای دموکریت علت حرکت را نباید درخارج از خوداتم جستجو نمود علت حرکت جسمی، در حرکت جسم دیگر است و همینطور تا بی نهایت. بنا براین همانطور که ماده موجود از عدم بوجود نمی آید و موجود معدوم نمی شود حرکت یا نیرو نیز معدوم نمی شود و نیروی تازه از عدم بوجود نمی آید پس قانون بقاء انرژی که از مسلمیات علوم امروزه است در فلسفه دموکریت وجود داشته البته امروز این دواصل تبدیل باصل بقاء ماده و انرژی با هم گردیده است. یعنی در مبحث رادیو آکتیویته انرژی ماده و ماده با انرژی قابل تبدیل است ولی مجموع این دو غیر قابل انهدام و یا غیر قابل کم و کاستی است.

دموکریت قانون علت و معلولی و عقب رفتن سلسله علل تا بی نهایت را در ضمن توضیح حرکت واضح نموده، بنا براین بحکومت جبر در جهان وجود، قائل است. تاثرات حسی مانیز جبری و طبیعی است. حس و تجربه ما نتیجه تخدیش اعضاء بوسیله اشیاء خارجی است. برای توضیح طبیعت احتیاج بوجود علت غائی نیست. ماده و حرکت طبیعت را توضیح میدهند در عین مادی بودن و توضیح مکانیکی جهان این فکر تازه در او پیدا میشود حس و تجربه را کاملاً حقیقی ندانسته و به نسبی بودن آن معتقد میگردد ولی معرفت و شناسائی در عین حال استدلال لازم دارد. ارباب انواع نیز دارای آتم های کوچکتر و بزرگتر تر میباشد ارباب انواع ورب الارباب وجود دارد ولی بنظر دموکریت آنها هم جزء ممکنات هستند نه واجبات.

فرضیه آتم دموکریت فرضیه علمی و فلسفی در دوره معاصر:

فرضیه دموکریت تقریباً بیشتر از دوهزار سال مشرک بود. پس از ظهور عصر نوین فلسفه و ترقی علوم تجربی و طبیعی در شروع قرن نوزده پروست Proust عالم شیمی تجربیات دقیقی در باره اینکه همیشه مقدار معینی از جسم با مقدار معینی از جسم دیگر ترکیب میشوند و این نسبت برای تمام ترکیببات آن دو عنصر پایدار میباشد و همینطور قانون نسبت های مضاعف را پیدا نموده بود برای توضیح این تجربیات انگار نشدنی علمی فرضیه ای لازم بود دالتون Dalton برای توضیح این تجربه فرضیه اتمی دیمقراطیس را تجدید نمود تمام کشفیات علمی پس از آن از قبیل قوانین حجمی بخارات و نزول نقطه انجماد محلولها و قانون اسور و غیره از جهات مختلف این فرضیه اتمیسم را تاکید نمودند. تجربیات مختلف علمی بدون ارتباط بهم و از راه های کاملاً مختلف صحت این فرضیه را پشت سر هم تایید کردند بنوعی که سیستم علمی متکی با اتمیسم کم کم از حد تئوری با فراتر نهاد و از لحاظ یقین در صحت آن به قانون تبدیل میشد.

در اوائل قرن بیستم با پیدا شدن رادیوم و بالاخره پیدایش مبحث رادیو-آکتیویته معلوم شد که اتمهای دالتون به الکترون و پروتون و نترون قابل تجزیه میباشد ولی بخلاف آنچه بعضی اشخاص از روی تصورات و مطالعات سطحی قضاوت مینمایند فرضیه وجود الکترون هسته مرکزی نه فقط مکتب اتمیسم را از بین برده بلکه از لحاظ علمی تکمیل و تایید و از لحاظ فلسفی بتمام معنی تایید نموده است. صرف نظر از اینکه فرضیه ترکیب شدن اتم از الکترون و هسته مرکزی در روی پایه وجود

اتم است وصحت قوانین مربوط بآن مانند همیشه در حدود اجسام غیر رادیو آکتیو مانند پیش صادق است در باره اجسام رادیو آکتیو نیز این فرضیه از لحاظ فلسفی هیچ نوع تزلزلی پیدا ننموده بلکه تأیید گردیده است. مکتب اتومیسیم که البته با ترقی علوم تکمیل گردیده از لحاظ فلسفی دو نکته شایان توجه و اهمیت دارد که پیدایش مبحث رادیو-آکتیویته آنرا کاملاً تأیید نموده: اولاً اینکه ماده و اجزاء مشکله آن در خارج از ذهن و فکر انسان و مستقل از آن بطور عینی و واقعی موجود است. ثانیاً اینکه ماده آنظوری که اغلب ایده آلیست‌ها ادعا می‌نمودند اتصالی نیست یعنی تمام فضا را پر نکرده بلکه ماده از اجزاء کوچکتری بوجود آمده است و مابین اجزاء و یا آحاد کوچک ماده خلا وجود دارد و بعبارت ساده‌تر ماده انفصالی می‌باشد.

بر واضح است که فرضیه الکترون و هسته مرکزی نه وجود عینی ماده را انکار نموده و نه انفصالی بودن آنرا؛ بلکه بتمام معنی یک سلسله تجربیات و دلایل لازم برای عین بودن و انفصالی بودن ماده بوجود آورده است. اگر در نتیجه پیدایش اجسام رادیو آکتیو معلوم شده است که اتم علمی مفروض دالتون قابل تجزیه شدن به الکترون و هسته مرکزی است این نه فقط دلیل انفصالی نبودن ماده، که منظور از اتومیسیم همان است؛ نمی‌باشد بلکه نشان می‌دهد که حد تقسیم ماده آن آحادی که دالتون فرض نموده بود نیست؛ بلکه حد تقسیم ماده الکترون پرتون و نترون است. ممکن بود که از لحاظ منفی اسم آنها را اتمهای مثبت و منفی و خنثی گذارد ولی از لحاظ فرضیه های علمی و تاریخی اصطلاح اتم را برای آحاد مادی دالتون که بهمان وسعت میدان علمی سابق خود مورد استفاده علم شیمی است نگه‌داری نموده‌اند. فرضیه ترکیب شدن اتم از الکترون و هسته مرکزی اتومیسیم را از بین نبرده بلکه آنرا تصحیح و تکمیل نموده است و منظور علوم نیز تعیین حدود صادق بودن قوانین و فرضیه‌ها می‌باشد. اگر اشیاء و یا حدودی برای فرضیه یا قانونی پیدا میشود و یا آن قانون تصحیح میگردد دلیل تزلزل آن نیست بلکه دلایل موجود بودن و در عین حال نسبی بودن و تمایل به کمال می‌باشد.

چون این مقاله بدرازا کشید امیدوارم در فرصت دیگری با خوانندگان مردم در این مبحث باز روبرو شویم.

صادق هدایت

شخصیت او - افکار او - جای او در حیات ادبی

و اجتماعی معاصر

در این مقاله مختصر بیهیچوجه قصد آن در میان نیست که در باره زندگی و آثار صادق هدایت، بزرگترین نویسنده معاصر ایران، بررسی فنی و دقیقتی بعمل آید. بلکه تنها قصد نگارنده، مطالعه اجمالی و سریعی درباره شخصیت و افکار هدایت و تعیین مقام او در حیات ادبی و اجتماعی امروزی است *

با اینکه در این پنجسال اخیر (که مردم کشورها نسبت بزمان حکومت گذشته آزادی بیشتری بدست آورده بودند) کم و بیش در جراید و مجلات و برنامه های رادیو و محافل ادبی، راجع باین موضوع اظهار نظرهایی شده و برای معرفی هنرمندی که مدتی مدید گمان مانده بود کوششهایی بعمل آمده ولی باز این مقدار کافی نبوده است و لازم است که در راه شناساندن مقام واقعی صادق هدایت بجامعه ایرانی قدم های تازه ای برداشته شود. مجله مردم که میخواهد شخصیت های برجسته علمی و ادبی و هنری معاصر ایران را یکی پس از دیگری بشناساند موظف است بنوبه خود در این راه گامی بردارد و قضاوت خود را که در واقع نه قضاوت یکطرفه، بلکه قضاوت جمعیتی است بیان نماید.

امروز دیگر همه کسانی که کم یا بیش بمعنای واقعی هنر پی میبرند و از ادبیات، بمفهوم صحیح واصل آن سر درمی آورند، در این تردیدی ندارند که صادق هدایت از زمره آن نویسندگان مبتدل و بی ارزشی نیست که با فقدان کامل مسایه علمی و استعداد هنری، گستاخانه خود نمائی می کنند. آنها این هنرمند بی ادعا و فروتن را که در رفتار و گفتار خود کوچکترین تصنع و تظاهری ندارد، چه از لحاظ شخصیت و چه از جهت آثار گرانبهائی که بوجود آورده است نویسنده ای بتمام معنای کلمه می شناسد، نویسنده ای که نه تنها در مقیاس ایران، بلکه در مقیاس جهان دارای قدر و قیمت است.

در آثار هنری فراوان و متعدد صادق هدایت (مانند: سه قطره خون، سایه روشن، زنده بگور، سگ ولگرد، و لنگاری، وغ وغ ساهاب، حاج آقا، بوف کور، علویه خانم، آب زندگی وغیره) که غالباً مجموعه ای از افسانه های کوتاه است قطعاتی پیدا میشود (مانند آفرینگان، قضیه نیک ترکی، قضیه مرغ روح، قضیه زیربته، مردم خورها، دون ژوان کرج، قضیه ساق با وسک ولگرد وغیره) که نمونه های درخشان و بی نقص و قوی و گیرنده ای بشمار میرود. نوشتن داستانهای کوتاه (نوول) بوسیله صادق هدایت در ادبیات ما متداول شده و هنوز هیچیک از نوول نویسهائی که سبک هدایت را پیروی میکنند از لحاظ استحکام فنی و عمق مضمون پیاپی او نرسیده اند.

بوف کور، علویه خانم و حاجی آقا داستانهای نسبتاً مفصل تری است که



صادق هدایت

طرح از مؤید عهد

بصورتی کتب جداگانه ای نشر یافته . بوف کور از لحاظ بیان احساسات مرگبار و تلخ يك انسان مایوس و متنفر از ابتدال محیط، و علویه خانم از لحاظ يك تصویر ماهرانه و بی شائبه و صریح از روح عادی زمان، و حاج آقا از لحاظ توصیف مختصات اخلاق متداول و رائج عصر، آثاری است که نظیر آن در ادبیات فارسی سابقه نداشته است . هدایت با این آثار فراوان و متعدد ، ادبیات فارسی را از يك نقص اساسی که عبارت از فقدان آثار تحلیلی و روانشناسی دقیق بود رها ساخت و پایه محکم يك کوشش با شکوه و بزرگی را در این زمینه برای آیندگان گذاشت .

علاوه بر آثار هنری، هدایت در باره آداب و رسوم مردم فولکلور ایرانی و همچنین متون پهلوی تالیفاتی کرده است (مانند : اوسانه ، نیرنگستان ، مثل ، زند و هومن یسن ، شکنندگانی و بیچار ، گجسته ابایش، کارنامه اردبگیر بابکان) . تحقیقات او در باره فولکلور ایرانی جزء نخستین تحقیقات منظم و مرتبی است که در این زمینه انجام گرفته . هدایت باین رشته از تحقیقات دلبستگی خاصی دارد و میخواهد میل و توجه و علاقه همه را بآن جلب کند . ذوق و شوق و ترغیب و تشویق او در توجه بسیاری از دوستان و نزدیکانش بفولکلور ایرانی موثر بوده است . کتب تبیی و ترجمه های او از متون پهلوی، برعکس بسیاری از آثار دیگران در این زمینه ، بدون تظاهر و از روی دقت و باریک اندیشی و صلاحیت کامل است . شخصیت هدایت بعنوان يك محقق و متمتع ، با شخصیت او بعنوان يك نویسنده ، اگر برابر نباشد ، چندان پائین تر نیست . چه از این لحاظ و چه از آن لحاظ، هدایت در ایران و نزد محافل علمی و ادبی خارجی میزان و ارزشی بسزا دارد .

» * «

هدایت یکی از کسانی است که در دوران تحول و تجدید کشور ما ، در رشد ادبیات نوین و زبان فارسی نقش عمده ای را بازی کرده و در روح زمان خود موثر بوده است .

با اینکه اینکار بکار بردن زبان عامیانه در ادبیات را باید بدهخدا منسوب داشت ، ولی کسی که اینکار را با قدرت و صلاحیت و مهارت کامل انجام داده و با آثار خود زبان فارسی را دقیق تر و بیان کننده تر ساخته ، هدایت است . سبک نگارش هدایت که شاید تا ده سال پیش بر اثر تلقینات خشک و جامد ادبای متحجر و کهنه پرست ، برای مردم، غریب و نا مانوس و جسورانه بود امروز جای خود را باز کرده ، حقانیت خود را بثبوت رسانده ، برتری خود را احراز نموده و بیروان و تقلید کنندگان فراوانی یافته است . در واقع هدایت زبان بی روح « روزنامه ای » را که پراز تغییرات قالبی و اصطلاحات بخشنامه ای و ترکیبات خنک و تشبیهات تکرار شده و کسالت آور است بکلی دور انداخته و زبان زنده و دقیق و نافذ مردم را بر سرای بیان زندگی و احساسات آنها انتخاب کرده است .

در تمام آثار هنری هدایت این توجه ب مردم دیده میشود . او نه فقط نخستین کسی است که بطور جدی و کامل زبان مردم را احیاء نموده و بآن « رسمیت » داده

و در ادبیات وارد ساخته است ، بلکه اولین کسی است که بطور جدی و دقیق و با منتهای فهم و استعداد ، روح مردم را تجزیه کرده و مورد انتقاد قرار داده است. اولین کسی است که با آداب و رسوم و عادات و قیود زندگی مردم توجه نموده است. هنگامی که هدایت ظهور کرد و در تاریکی گمنامی استعداد شگرف خود را پرورش می داد نویسنده‌گی در ایران ینکارش داستانهای مصنوعی با احساسات قلبی و جمله پردازی های خنک منحصراً بود . موضوع غمیده این داستانها عبارت بود از بی وفائی مرد و دغلكاری زن و پایان زندگی او در فاحشه خانه و دفاع پر حرارتی از احساسات رقیقه این فواحش ادیب و فیلسوف ، در طی يك مشت جملات مبتذل و مضحك ، که با خطوط درشت نوشته می شد ، تحت تاثیر شوم ترجمه هائی که از مبتذل ترین داستانهای اروپائی (رمان دو بولوار) مانند افسانه های پلیسی موریس لوبلان و حکایات پرحادثه میشل زواگو، مقلدین ناشی ایرانی به بافتن خیالات ناهنجاری شروع کرده بودند . ذهن و ذوق خوانندگان ایرانی با این اباطیل و مبتذلات کور و خراب شد . گویا کسی در زندگی ملی چیز وصف کردنی و جالبی نمی یافت یادر گذران پرماجرایی انسان، حادثه ای مهمتر از عشق و ورزیدن بدختری و بی وفائی کردن باو و فاحشه شدن ناگزیر آن زن، وجود نداشت .

صادق هدایت این قبیل «ادبیات فاحشه خانه» و داستانهای پوچ و مهمل را در قضیه « تبارت طوفان عشق خون آلود » و قضیه « رمان تاریخی » (۱) هجو کرده است .

در واقع ، هدایت در آثار نخستین خود مانند « داود گوربشت » و « داش آکل » و « مرده خورها » صحنه های تازه ای از زندگی را برجسته کرد و تجزیه روح مردم محیط خود آغاز نمود و آنرا در آثار بعدی خود بکمال رساند . این کاریست که تنها هدایت از روی صلاحیت و استحکام و بدون تصنع و حقه بازی انجام داده و فقط او توانسته است در این راه گام اساسی بردارد . دیگران همه اذنبال و آآمدند . اطلاعات وسیع هدایت در باره آداب و رسوم و مثلها و متلها و افسانه ها و سرود ها و معتقدات گوناگون مردم ایران او را قادر ساخت که با عمق تاریک روح اجتماع نفوذ کند و در عین حال جنبه های زنده ، غیر انسانی ، عادی ، مبتذل و فحش آنرا با بیان هزل و مؤثر خود در معرض انتقاد قرار دهد .

قدرت هزل (Ironie) در هدایت بدرجه ایست که شخص را به تحسین و امیدارد . این یکی از صفات ممتاز هنر هدایت است و بدون شك بمنزلت او در این زمینه هر کس یا سانی دست رسی نمی یابد .

هدایت نه فقط ایرانی ، بلکه بطور کلی بشر مبتذل جامعه امروزی را که اسیر چیزهای عادی و بی مغز و زندانی قیدها و نظامات غلط و نخود پسنده است تجزیه می کند و چون آنرا مطابق الگوی ایده آلی خود نمی یابد از آن متنفر میشود .

(۱) هر دو این «قضیه» ها در کتاب وغوغ ساهاب است که هدایت به همراهی مسعود فرزاد نوشته .

هدایت بشری را دوست دارد که نه فقط از فساد، بلکه بخصوص از ابتدال بری باشد. فساد و ابتدال شدید اجتماع ما، در او که آرزومند يك دنیای زیبا و يك انسان وارسته و ارجمند است، بیزاری شدید ایجاد کرده. هدایت شیفته زیبایی است، نه فقط زیبایی طبیعی و جسمانی، بلکه زیبایی در کلیه مظاهر عمل و اراده انسان، مثلا زیبایی در اجتماع و زیبایی در حکومت کردن. ولی هدایت از مردم کشوری است که در آنجا حتی بهره‌ای از آرزوهایش به حقیقت نپیوسته. لذا دلزدگی و سرخوردگی هدایت امری طبیعی است. و چون او کسی نیست که بتدریج از عرش افکار و تخیلات هنرمندانۀ خود سقوط کرده و با کثافت روزانه و محیط معمولی خو بگیرد؛ لذا بسیار منطقی است اگر تلخکامی و نویدیش عمیق و شدید باشد. در تمام سطور بوف کور و علویه خانم، ضمن يك بیان تلخ و يك هزل ناگوار این بیزاری او آشکار می‌شود. خطا نیست اگر آثار او را، از این جهت که ماهرانه زشتی زندگی عادی محیط را نشان بدهد، انتقادی، انتباهی و تربیت کننده بدانیم. او نه فقط معایب عادی و آشکار، بلکه معایب بزرگ شده، نقاط ضعف نهائی و تمام آن مختصات ناپسند را که در زیر حجاب عرف و عادت و قیود و رسوم و آداب عصر مخفی است بیرون کشیده، آترا عربان ساخته و با تازیانه هزل خود میکوبد و اجازه نمیدهد که کوچکترین چیز ریاکارانه و مزورانه از زیر دست او در برود. او با کسی تعارف ندارد و با تعارف و مجامله بمنوان يك تقلب حلیه گرانه مخالف است. قواعد عادی اخلاق را که فقط برای تسهیل فریب کاری و دور زنی است با چاق روشن بینی و بی پروائی می کوبد. با سرکشی شگفت خود در مقابل هیچ قرارداد اجتماعی که اساس آن تزویر و خود پسندی است تسلیم نمی‌شود و با فکر بت شکن و آزاده خویش از مفهوم جدید انسان و انسانیت با تمام فضایل و مزایای آن دفاع می‌کند. او بقدری بی تظاهر و فروتن است که هرگز نمی‌گوید با چه چیز دشمنم و از چه چیز دفاع می‌کنم ولی در همه جای آثار او پیداست که منظور کدام، و مطلوب چیست.

دیگر پس از آنکه او توانست طلسمها را بگشاید؛ بسیار چیزها برای پیروان مکتب او فاش شد. ماهه؛ افرادی که امروز به «نوشتن» علاقه نشان می‌دهیم، باین معلم بزرگ هنری خود شدیداً مدیونیم و غالباً از راههائی می‌رویم که او با استقامت و شایستگی پیموده و بطور آشکار در موقع عرضه استعداد خود، ضعف و عدم لیاقت نشان می‌دهیم و بی‌مبیریم که فاصله ما با آموزگاری که شروع کننده زبردستی بوده است چقدر زیاد است.

* * *

انسان دوستی و مبارزه با فساد و ابتدال، صفاتی که ناشی از روح عالی هدایت است در همه آثار او پدیدار میشود. هدایت از این لحاظ نقش بسیار دشواری را در محیطی فوق العاده نامساعدی بر عهده دارد و لذا مبارزه او مبارزه کسی است که غالباً بکامیابی خود امید ندارد. مجاهدی است که در عین یاس می‌جنگد. زمانی که بر اثر تحولات جنگ جهانگیر اخیر قیود استبدادی که آنقدر هدایت را رنج میداد شکست، و میدان فعالیت مختصری برای دوستان ارادت پیدا شد، هدایت از ظلمات

«بوف کور» بیرون آمد و امید خود را شروع کرد .
 او بجنبش تجدد و آزادیخواهی وطن ما با قلم خود خدمت نمود و با زبان
 و بیان نافذ و قوی و هزال خویش نقاب ریاکاران و ظاهرسازان را میدریخت. کوچکی
 و حقارت آنها را برایشان ثابت می کرد و نشان می داد که تنها يك وظیفه مقدس وجود
 دارد و آن خدمت ب مردم است .

در کتاب «حاج آقا» و افسانه كوچك «آب زندگی» و قضیه «خردرچمن»
 و قضیه «زیربته» هدایت بصورت يك مبارز مثبت و امیدواری ظهور می کند .
 محیط برهیجان پس از شهریور هزار و سیصد و بیست او را بشوق آورد. هدایت کسی
 بود که بسوی هیچ چیزی جز بسوی حقیقت نمی رفت . با وجود صلاحیت کامل علمی
 و ارزش هنری هدایت در ایران گمنام ماند؛ زیرا نخواست بزبونی و آستان بوسی و
 چاپلوسی و ریاکاری تن دردهد و بآن چیزهایی که در نظر او غلط و ظالمانه و پست
 بود تسلیم شود .

سالهای دراز بقول خود او «زخمهایی مثل خوره روحش را آهسته و در
 انزوا میخورد و میتراشید» . کسی جز عده ای از دوستان معدود او ، که آنها هم از
 طرد شدگان جامعه بودند ، او را نمی فهمید .

هدایت خود را و هنر خود را در يك محیط غیب و نفرت آور ، جزو چیزهای
 هدر رفته و گمشده میدانست . وقتی که زمزمه های آزادی بلند شد و کسانی پیدا
 شدند که خواستند هدایت را بپیمند، او نشان داد که یاس جانگرای او يك فلسفه
 قطعی و ابدی نیست بلکه نتیجه ناگواری و تلخی محیط بوده است . او نشان داد که
 وقتی پای خدمت ب مردم و آزادی در میان بیاید بیطرف نباشد . وقتی در زندگی
 مبتدل حقایقی ظهور کند او بیطرف آنها خواهد رفت و بزندگی امیدوارانه و مشتاقانه
 لبخند خواهد زد .

جنگ بر ضد فاشیسم او را بوجد آورده بود . اگر او نویسنده بی عقیده
 و لاقیدی بود ، آنقدر بفتح آزادی و شکست فاشیسم علاقه نشان نمیداد . نفرت او
 از فاشیسم و دعای نژادی آنها در قضیه «زیربته» ظاهر می گردد . هدایت از
 هر ادعای باطلی که ناشی از خود پسندي بود ، از هر سالوسی ، از هر دغلی بشدت بیزار
 است . فاشیسم در نظر او مظهر يك خود پسندي بر از سالوسی و دغلی بود . فاشیسم
 مجموعه ای از پستی هایی بود که ممکن است انسان بدانها دچار شود . نه فقط بسا
 فاشیسم ، بلکه بشردوستی بی غل و غش هدایت او را با محیط تاجرانه کنونی که بر جهان
 امروزی تسلط دارد دشمن ساخته . او نمیتواند خفت و محدودیت و زشتی روح انسان
 را در زندان محاسبات خود پسندي تجارتي ، و چارچوب دیپلماسی های سودجویانه و
 «خرمذیگری» دائمی او را در تامین رزق روزانه تحمل کند . این چیزها با مفهوم
 بزرگ و درخشانی که او از انسان دارد جور در نمی آید . باید دانست که هدایت
 مانند عوام فریبها مرتباً این جملات اخلاقی را بسرخ شخص نمی کشد . او ترجیح
 میدهد که در عمل و در رفتار صادقانه خود ، بدون کوچکترین ریاکاری و دورویی مفهوم
 انسانی باشد که می پسندد .

* * *

هیجان‌ات اجتماعی که هدایت را از انزوای خود بیرون می‌کشید فرو نشست و محیط نامساعد اندک‌اندک یاس و بی‌زاری را در روح او ریشه‌دار ساخته و هزل تلخ او را متوجه همه چیز کرده است. حساسیت شدید مانع از آنست که او فساد را با خون‌سردی تحمل کند و مانند یک مجاهد واقع‌بینی با آن مبارزه نماید. آرمان او شریف‌تر از آنست که بتوان آنرا با حقایق نامطبوع زمانه تطبیق کرد. این وضع در او تمایلی ایجاد نمکند که تحقق آرزوهای خود را محال پندارد. راستش را بخواهید آن آرزوهای طلائی روزی بحقیقت خواهد پیوست ولی بشریت هنوز باید تلاشهای خونین بسیاری بکند تا کوشش قرون و اعصار خود را بشمر برساند. باید بطور آشکار گفت که نقص هدایت بعنوان یک مبارز و هنرمندی که باید در راه جهان زیباتری بیکار کند از اینجاست. انبوه موانع و مفاسد او را زده و افسرده ساخته و ریشه‌های امید را در کشتزار اندیشه او سوزانده است. از طرفی نباید فراموش کرد که اگر در هدایت ما نقصی می‌بینیم بعلت توقعی است که آثار گرانبها و روح بزرگ او در ما ایجاد میکند. این نقص بدون آنکه از بزرگی و ممتاز بودن مقام هدایت بگاهد، بما دوستان صادق او، اجازه میدهد که جوای آن هدایتی باشیم که «آب زندگی» و «زیربته» و امثال آنرا نوشته نه آن هدایتی که «بوف کور» از تاریکی‌ها و تلخی‌های روحش تراوش کرده (اگرچه اتر اخیر نیز بعنوان سند محکومیت جسمانه مبتدل عصر، مبین عظمت روح کسی است که در آن محیط خفقان آور رنج کشیده.)

* * *

نسلهای آینده، بدون تردید، نام صادق هدایت را تجلیل خواهند کرد زیرا او بزبان، بتاریخ، بملیت، بروح، بتکامل اجتماعی و آزادی ملت ایران خدمت کرده و خود سرمشق یک انسان وارسته و بزرگوار بوده است. همانطور که نسلهای و تاریخ در مقابل این هنرمند بزرگ و امدارند، این هنرمند نیز با آنها دینی دارد که اگرچه تاکنون بنحو شایسته‌ای ادا کرده ولی باز هم بیشتر و بیشتر باید ادا کند. ما که در زمره کسانی هستیم که هنر درخشان هدایت را با حیرت و تحسین تلقی کرده‌ایم و شدیداً تحت تاثیر آن قرار گرفته‌ایم، آرزو مندیم که کامیابی او در عالم هنر و اجتماع مضاعف شود و در راه تامین سعادت مردم ایران که سعادت واقعی خود اوست نقشش بیش از پیش مؤثر گردد.

رقص اموات

آنچه اکنون از نظر خوانندگان می‌گذرد ، تجسم مشابهی است از قطعه کلاسیک «رقص حیوانات» دارد . او ، قطعه «رقص اموات» را از روی نمایشی که بهمین اسم در فرون وسطی معمول بوده است ، بموسیقی در آورده و اینک آقای نادرپور همانرا با تغییرات و اضافات نسبت زیادی بقالب شعر از نظر شما می‌گذرانند .

آنچه ازدقت و هنرمندی در اشعار زیر می‌یابید اثر فریحه جوانی است که هنوز کلاسهای دبیرستان را با تمام نرسانده است

سوت ترن بگوش رسد نیمه های شب	آهسته از کرانه در یای بی کمران
باد خنک ز مزرعه ها آورد بگوش ،	در های و هوی بیشه سرود دروگران
خواند نسیم نیمه شب افدر خرابه ها	در نقش کاهنان شب اوراد ساحران
بر جاده ها فکنده چو غولان بادیه	مهابت ، سایه های چناران و عرعران
باد آورد ز ساحل دریا ، خفیف و محو	آواز موجها و شبانان و عابران

جنگل میان وحشت شب ، خفته بیصدا

گیرد درین سکوت غم آلوده ، توأمی
در نور مه ، کنار چمنهای شبنمی !
چون چشم دیو های هراسان ز آدمی !
همراه باد نیمه شبی ، با ملایمی
در سایه های کوه ، بحوی و مبهمی ،

با وهم شب ، ترانه غوکان دور دست
چون رشته طناب سیدست ، راه ده
چشمک زنان زیشت درختان ، ستاره ها
آید صدای نرم تنی ، مبهم و حزین
خیزد فروغ قرمزی از آتش شبان

درهم دود چو دود شب تیره ، سایه ها

بر هم زند سکوت بیابان سهمناک
برهم خورد ز باد خنک شاخه های تانک
آید صدای مرتعش جنیدی از مناک
و این قطعه های شسته بهم یابد اصطکاک
گسترده برده های سپهرناک و چاک چاک

از دور ها ، صدای سگان خرابه گرد
بیچند در آن خموشی شب ، اضطراب و وهم
سوسوکند چراغی از آن دور ، روی کوه ،
در توی برکه ، تند ، شود قطعه قطعه ماه
بر روی برکه ، سایه اشجار جنگلی

گاهی درآب «گل شده» برگی کند شنا ؛

آهسته ایستادم و کردم نظر ز دور
وانگه بدور خویش نظر کردم از هراس
روپای ماه و باد در آن بیشه زارها
در پیش دیده ، منظرهٔ دخمه های مرك
غم بود و نورماه دل انگیز بود و حزن

بر جادهٔ کبود که در بیشه می خزید
شب بود و ماه و باد خفیفی که می وزید
میشد بهای و هوی درختان شب مزید
دل را ز قصه های پر از غصه ام گزید
وان بقعه ها که در دل ظلمت مکان گزید

وان مرغ شب که سر زد ازو ناله فنا ؛

اینجا ، سکوت و خاطرهما خفته بود و باد
کم کم دهن ز خنده تهی کرده بود ماه
اندام بیشه در شد نرم ماهتاب
در پای چشمه ای که مه آید در آن برقص
من بودم و سکوت شبانگاه و خاطرات

در دود شب ، توهم و رؤیا دمیده بود
ساکت در آسمان کدر آرمیده بود
چون زخمیان پیر ، به بستر لمیده بود
با خستگی ، چنار نجیفی خمیده بود
گوشی ز دل سرور حیاتم رمیده بود

چون مردگان بی خبر از عالم بقا ؛

ناگه صدای همهمهٔ باد نیمه شب
گفتی ز راه دور ، سواران ایلخان
یا زیر نور ماه ، پرزادگان مست
یا رهزان دشت نشین ، های و هو کتان
یا راهبان معبد نصرانیان ، ز دور

بیچند در خموشی جنگل چه بانک پای
کنندند مرکبان خود از ضربه ها ز جای
در خلوت و سکوت ، همه دف زنده ونای
در بیشه سر دهند چو اهریمنان نوای
گزیند با دعای شب آهسته های های

با این تصورات ، شدم خیره بر قفا ؛

از آخرین قبور ، صدائی خفیف و خشک
اندام سرد اسکلتی ، لاغر و مخوف
بیراهنش سید چو مهتاب نیمه شب
وان سایه هم به پشت سرش با نزول ماه
در استخوان دست چپش ، دسته تبر

آمد بگوش و معجزه ای قبر را گشاد
تا نیمه شد عیان و در آن دخمه ایستاد
در تیرگی بوج زدن در مسیر باد ؛
هر لحظه می نهاد ز قد ، رو به اژدیاد
در استخوان دست دگر از نی اش منداد

گفتی سرود مرك در آن نی گرفته جا ؛

زد با تبر بروی لحد چند ضربتی
نی را بلب گذاشت همان دم بسرعتی
یکباره در سکوت بیبا شد قیامتی
وز هر يك آمد اسکلتی در ، بحالتی
وندر پیش برقص در آمد جماعتی

رقصی که خیره کرد مرا چشم اعتنا !

وز جنب و جوش باد خفیفی بناله اند
کز يك تژاد واحد و از يك سلاله اند
در رهگذار باد ، پریشان کلاله اند
کانچا به پیچ و تاب ، زدور پیاله اند
در عین اینکه مات بمانند و هاله اند

یا اینکه محشرست درین تیرگی یا !

بر رقص مرده بود همانگونه ام نگاه
زد حلقه در سیدی چشم شب سیاه
نی را ز لب گرفت ودمی خیره شد براه
شد رقص شب تمام و هياهو آن تباه
بر رویشان فتاد لحد ها و نور ماه

شب ماند و آن سیاهی کمرنگ و آن فضا

او نیز در مزار خود آهسته جا گرفت
زان پس سکوت محض فضا را فرا گرفت
شب بودو وهم نیمه شب اندر تو یا گرفت
رخت از زمین بیست و گریز از فضا گرفت
کم کم نظر ز منظره صبح ، وا گرفت

دیگر مرا نبود گواهی به مدعا

يك لحظه ایستاد و سپس خم شد اسکلت
وانگه تبر نهاد و دگر باره ایستاد
لختی در آن دمید و سپس از دهن گرفت
ك يك درپچه های لحد ها گشوده شد
آن اولی ترانه شوق آوری نواخت

گفتی در آمدند سیدار های پیر
یا جست و خیز بر هیجان قرشته هاست
یا رقص بومیان برهمن بود که شب
یا بزم مخفیانه پیران کاهن است
یا رقص صوفیانه اشباح و سایه هاست

من بی خبر ز خویشتن و بی خبر ز صبح
غافل که نجم صبح چنان قطره ای ز اشك
کم کم ترانه رفت بیایان و اسکلت
وانگه تبر بدست ز نو ضربه ها نواخت
آهسته جمع اسکلتان رفت در قبور ،

يك لحظه بود اسکلت نی نواز و بعد
سنگ لحد بسینه اش افتاد بی درنگ
کوئی نه مرده بود و نه غوغای مرده ها
مهباب محو و کم رمق صبح ، ناگزیر
وان اختر سحر که گواه قضیه بود

در این میان ، سایه‌ی تاریک رهروئی
از راه قریه آمد و نزدیک شد بمن ،
بیری خمیده بود چراغی بدست داشت
آمد کنار قبری و زانو زد و نشست
آغاز گریه کرد و چنان شد که گوینا

با سوسوی چراغی از آندور دیده شد
کم کم صدای پای خفیفش شنیده شد
نور چراغ ، چیره بنور سپیده شد
آهی کشید و پرده صبرش دریده شد
تنها برای غصه و غم آفریده شد

من خیره ماندم از اثر این دو ماجرا

ده ، مثل خفته‌ایکه ز خواب سحر برد
شب مرده بود و نور سپید ستاره‌ها
از توی ده ، صدای خفیف اذان صبح
کنجشگکان بشوق فتادند و جیک جیک
آمیخت بانگ کفترکان و غراب‌ها

چشمی گشود و خورد باهستگی تکبان
هی رفته رفته کم شد و روشن شد آسمان
بیچید در سکوت افق با طنین آن
پرشاخه‌های کهنه چناران سخت جان
از دور ، بانسید خروسان صبح خوان

آورد باد همه کن ، بوی آشنا

نور لطیف صبحگهان ، سایه زد بکوه
بیر از کنار گور بیاخواست با چراغ
داد آسمان ز پنجره قرمز افق
گلرنگ شد شعاع و مه نیمرنگ صبح
بیر شکسته پشت فتاد عاقبت براه

دنبال آن ، غبار کمی در فضا دمید
باد وزان ، چراغ ورا کشت و آرמיד
با خرمی ز جنبش خورشید خود ، امید
نور نشاط بخش سحر از فضا رسید
بر روی چوبدستی باریک خود خمید

درگرد جاده ، سایه‌اش افتاد باعصا

تهران ۱۶ ر ۹۴۴۵

اشتباهی که در شماره ۹ رخ داده

در سطر ماقبل آخر صفحه ۱۱ شماره گذشته ، ما کس بالانگ دانشمند معروف آلمانی
اشتباهها «دانشمند انگلیسی» قلمداد شده بود. البته خوانندگان تصحیح خواهند فرمود.

نظری ادبیات شوروی

شرح آثار ادبی شوروی در دوره معینی در یک مقاله، و لو تحت عنوان «نظری ادبیات» گستاخی است و برای آن مطالعه بسیار دقیق و بسیار طولانی و نظر بسیار صائبی لازم است. من برای تهیه این مقاله نقشه مخصوصی نداشته‌ام و آثاری را که مشخص و معروف ادبیات شوروی است منظم مطالعه نکرده‌ام و آنچه در این مقاله گنجانده شده نتایجی است که پس از آشنائی با مجلات و بعضی از آثار نویسندگان برجسته شوروی تحصیل کرده‌ام.

با تمام ناتوانی که در خود برای معرفی ادبیات معاصر شوروی و هدف‌های کنونی و آتی آن احساس می‌کنم، نشر این مقاله را ضروری و مفید می‌دانم، زیرا تا اندازه‌ای ذهن خواندگانی را که تصورات تاریکی از ادبیات این کشور دارند و با علاقتند با شنائی با آثار ادبی آن دستند، روشن خواهد کرد. مخصوصاً شاید باین دلیل که انتقاداتی که در سال گذشته در مطبوعات و محافل حزبی شوروی از آثار میخائیل زوشنکو و آنا آخمتووا



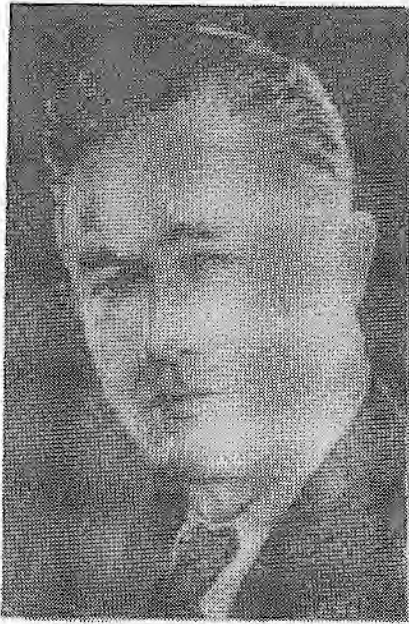
بمعل آمد، با زهم و سیله‌ای بدست کسانی داد که از هر فرصتی برای حمله بدنیای نوین سوسیالیستی که در کشور شوروی ها، درگشرف ایجاد است، استفاده می‌کنند. در صورتیکه اخراج زوشنکو و آخمتووا از اتحادیه نویسندگان (بدون اینکه از طرف مقامات دولتی اقدامی برای جلوگیری از فروش آثار آنها بعمل آمده باشد) نتیجه طبیعی رفتار این دو شاعر در ایام جنگ و بی‌اثر ماندن تذکرات بی دریغی منقدین شوروی هنگام بحث درباره آثار آنها بوده است. زوشنکو مدت‌ها قبل یعنی در اواخر سال ۱۹۴۴ اثری با اسم «قبل از طلوع آفتاب» منتشر ساخت که در همان موقع در مجله «بلشویک» (شماره ۲ ژانویه ۱۹۴۴) مورد انتقاد سخت قرار گرفت. در این انتقاد مخصوصاً این جمله جالب است: «در هر

آثار و اشکالی

حال دشوار می‌توان تصور کرد که در طی جنگ بزرگ میهنی برای مؤلف (مقصود

زوشنکو است) که از نبرد مردم لنینگراد و دفاع از شهر و از فداکارهای زنان لنینگراد بخوبی مطلع بوده، ممکن شد فقط در بارهٔ جهل و کثافت قلم فرسائی کند. در حالیکه صفات عالی ملت شوروی بطرز درخشانی جلوه‌گری میکرد و حقایق آنها را بشوت میرساند. « در بارهٔ معرفی آثار زوشنکو و منظور و هدف نویسنده شاید تذکر این حقیقت مفید باشد که پس از انعقاد قرارداد عدم تعرض شوروی و آلمان در سال ۱۹۳۹ تنها کتابی از نویسندگان شوروی که هیتلرها اجازه دادند به زبان آلمانی ترجمه گردد و در آلمان منتشر شود انرزوشنکو بود.

نکته مهم اینست که در قطعنامهٔ حزب کمونیست مورخه ۱۴ اوت و گزارش ژدانوف به اتحادیهٔ نویسندگان لنینگراد و قطعنامه‌های اتحادیهٔ نویسندگان لنین-



آلکسی سورگف

گراد و اتحادیهٔ نویسندگان کل اتحاد جماهیر شوروی نه تنها آثار زوشنکو و اخمانووا که ۲۷ سال تمام در سرتاسر شوروی آزادانه منتشر میشده است، مورد انتقاد سخت قرار گرفته اند، بلکه حزب کمونیست به نمایندگی از طرف مردم شوروی تکانی بادیات داده است که مبادا بتقلید از ادبیات بورژوازی اصول L'art pour l'art و «هنر ماورای سیاست» و «هنر خالص» و غیره در ادبیات راه یابد. در قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی و طبقه ای که بادیان شوروی تعلق می-گیرد چنین خلاصه شده: «کمک به تربیت مردم، خصوصا جوانان، پاسخ دادن به پرسش‌های آنها، تشویق جوانان بدلیبری



آلکساندر فاده‌یف



واندا واسیلوسکایا

که يك نبرد ایدئولوژیک بسیار شدیدی در دنیا در جریان است که در آن ما باید شرکت کنیم . و ما باید مانند دوران جنگ طوری مبارزه کنیم که گویی زندگی و مرگ ما وابسته بآن است . دوم : نباید تصور کرد که ما در داخل صفوف خود بی نیاز از مبارزه هستیم .»

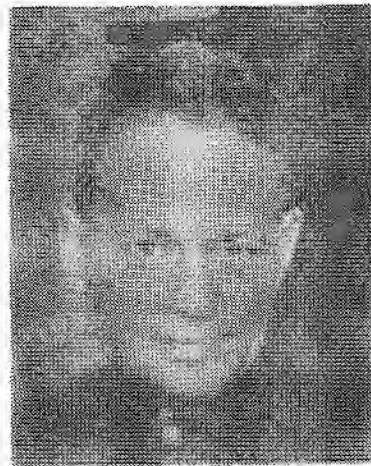
طبق اساسنامه اتحادیه نویسندگان، «نویسنده شوروی کسیست که طرفدار دولت شوروی باشد و در عمران سوسیالیستی شرکت کند و بنویسد.»

از همین ماده برای اخراج زوشنکو و اخماتووا از اتحادیه نویسندگان استفاده شده است. اما نباید تصور کرد که مقصود از اصطلاح «طرفدار دولت شوروی بودن» این است که نویسندگان از حق انتقاد محروم هستند. بر عکس در قطعنامه

و ایجاد ایمان باینکه حق با آنهاست؛ و پروا ندن عزم راسخ آنها تا بتوانند بر مشکلات فائق آیند . و علت لزوم این تکان را ژدانف در گزارش خود باین زبان بیان می کند :

«نویسندگان شوروی و تمام کسانی که بامسائل ایدئولوژیک سروکار دارند امروز در خط اول جبهه قرار گرفته اند؛ زیرا دشواریهای جبهه ایدئولوژیک و مخصوصاً مسائل ادبی در ایام صلح ازین نیروند، برعکس فزون تر هم می شوند . ملت ، دولت و حزب نه فقط نمیخواهند که ادبیات از امور روزمره کناره جویی کند ، بلکه میل دارند که در کلیه شئون زندگانی شوروی دخالت عملی داشته باشد.»

نویسنده شوروی سیمونوف همین مطلب را صریحتر و روشن تر بیان میکند: «رفقا! گمان میکنم که نکات عمده برای ما روشن شده است - اول : واضح است



شولوخوف



اتحادیه نویسندگان شوروی تذکر داده شده که در اثر عدم انتقاد کافی، عده‌ای از نویسندگان درصدد تکمیل آثار ادبی و بهبود توانایی خود برنیامده‌اند. در همین قطعنامه «روزنامه ادبی» و مجله «پرچم» و عده زیادی از شعرا و نویسندگان و منجمله گلاد کف نویسنده کتاب معروف «سمنت» و «سوگند» و آنتو کولسکی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. ایرادیکه بنویسندگان گرفته شده ایشکه چرا بعدکافی در آثار خود باوضاع واحوال بانظر انتقاد ننکرسته و عیوبرا گوشزد نکرده‌اند. و این مذاکرات و قطعنامه‌ها و بحث‌ها و استدلالات در کلیه محافل ادبی و مطبوعات باین قصد بوده که نهضت ادبی جدیدی که باوضاع کنونی مردم شوروی و جهانیان سازگار باشد آغاز گردد. مردم شوروی برای ادبیات هدف و مقصودی قائلند و آنها در صورتیکه در خدمت اجتماع باشد و بحال مردم مفید

کنستانتین سیمونوف

فتد، مقدس و محترم می‌شمارند و کمیته مرکزی حزب بنسایندهگی از طرف مردم پیخود این حق را می‌دهد که از نفوذ افکار بورژوازی که در ادبیات تحت فرمول «هنر برای هنر» جلوه‌گری می‌کند، جلوگیری نماید.

» » »

نویسندگان شوروی در این ۲۸ سالی که از زمان انقلاب میگذرد، وقایع مهم تاریخ این کشور و تحولاتی را که در سرنوشت مردم آن مؤثر بوده و آمال و آرزوها و مبارزات و موقیبتهای ملل شوروی را منعکس کرده‌اند. تاریخ ملل شوروی را میتوان به دوره تقسیم کرد: ۱ - دوره



وهدرا اینبر

نظری‌بادبیات شوروی

انقلاب و جنگهای داخلی، ۲- دوره عمران و ساختمان سوسیالیستی، ۳- دوره جنگ میهنی. در ادبیات شوروی حوادث این سه دوره بخوبی منعکس است. در دوره نخست شاعرانی مانند آلکساندر بلوک و مایاکوفسکی و نویسندگانی از قبیل سرا- فیموویچ، در کتاب «سپل آهنین»، فورمانف، در کتاب «چاپایف» آستروفسکی در «فولاد آبدیده» و فاده‌یف در «انزمام» دلاوری و روحیه انقلابی و ایمان به هدف مقدس و بیروزی قطعی مردمی را که بانی دنیای نوینی بودند، تشریح کرده‌اند. اغلب این نویسندگان خود از مبارزین سرسخت انقلاب کبیرا کتیر بوده‌اند و آنچه در آثار خویش منعکس کرده‌اند، کمابیش شرح زندگی خود آنها بوده است. در «فولاد آبدیده» آستروفسکی پرورش و تکامل روحیه و اخلاق یک جوان کمونیست را در ضمن انقلاب و شرکت او را در جنگهای داخلی مجسم کرده است. داستان پاول کورچاکین



ماناکوفسکی

قهرمان این کتاب تقریباً شرح زندگی خود آستروفسکی است. فورمانف نویسنده رومان «چاپایف» خود نیز در این جنگهای انقلابی شرکت کرده و این شرکت عملی نویسندگان در حوادثی که توأم با سرنوشت ملت بوده، اتفاقی نیست. شورویها معتقدند که دیگر آن نوع نویسنده و هنرمند که در «قصری از عاج» زندگی کند و در آن قصر صدای نیرومند زندگی‌گانی شنیده نشود، وجود ندارد. شاعر و نویسنده برای دفاع از مردم و راهنمایی آنها باید با مردم تماس داشته باشد و در رنج و لذت آنها شریک باشد.

دوره دوم: دوره عمران و ساختمان سوسیالیستی است. در این دوره سازمانهای شوروی به چیز عمده توجه داشتند: علوم، صنایع، و کشاورزی. و از همین



آلکسی نوستوی

جهت مهم‌ترین نویسندگان شوروی مانند آلکساندر تولستوی و گلاد کوف و میخائیل شولوخوف، آثار خود را بتشریح مسائلی که ارتباط با پیشرفت علوم و صنایع و کشاورزی داشت، یعنی زندگی‌گانی روشن فکران و هدف‌های جدید آنها و زندگی‌گانی کارگران و اهمیت صنایع برای نیل بسوسیالیسم و صنایع جدید و انسان نوینی که در تحت تاثیر صنایع نوین بوجود می‌آید و مزارع اشتراکی و مبارزه کمونیستها برای آشناساختن دهقانان با اصول جدید کشاورزی، و غیره... اختصاص داده‌اند.

در اوایل انقلاب، روشنفکران که در مقابل يك عمل انجام شده قرار گرفته بودند، مدتی سرگشته و بلاتکلیف بودند و نمی‌توانستند محلی که متناسب با فهم و احتیاجات آنهاست در جامعه جدیدی که بدون کمک

آنها و در اثر فداکاری کارگران و دهقانان بوجود آمده بود، پیدا کنند. آلکساندر سورگف شاعر معروف شوروی که در سال گذشته در ایران بود، در نطقی که در کنگره

نویسندگان ایراد کرد: موقیعت روشن فکران را چنین وصف کرد: «روشنفکران موضوع را با خود اینطور طرح می‌کردند: - من و انقلاب - ولی زندگی با آنان تلقین می‌کرده - من هم در انقلاب -»

در زمان بسیار زیبای گلاد کوف موسوم به «سمنت» که بیش از پانصد هزار نسخه از آن فقط در شوروی بفروش رفته و باغلب زبانهای خارجی ترجمه شده است تحولات ملل شوروی از زمان انقلاب تا دوران همران و ساختمان سوسیالیستی مجسم شده و زندگی در یک کارخانه بزرگ و تغییراتی که در روحیه و اخلاق و روابط خانوادگی بوجود آمده، و اصول اخلاقی نوین و طرف جدید زندگی نقاشی میشود.

آنها تیکه تصور میکنند نویسندگان شوروی آزادی بیان ندارند، بسیار بجاست



ش. ن. ن. ن.

که این کتاب را بخوانند.

میخائیل شولوخوف ، شاید پس از گورکی یکی از بزرگترین و بااستعدادترین نویسندگان شوروی، در رومان های معروف خود موسوم به « دون آرام » و « زمین آباد شده » بتشریح زندگانی دهقانان شوروی پرداخته و نشان میدهد که دهقان ساده روس چگونه و پس از طی چه راههای پرپیچ و خمی بیابان دهقان مزارع اشتراکی « کلخوزی » رسیده است .



کرامزین

گفتگو درباره ادبیات شوروی در دوره انقلاب و دوره عمران و معرفی آثار نویسندگانی که زبان گویای علائق و مبارزه و امیدواریهای ملت شوروی در این دو دوره باشد، نسیه آسانتر است زیرا در عرض بیست سال از زمان انقلاب تا آغاز جنگ چندین هزار نویسنده چندین هزار کتاب نوشته اند و

البته عده معدودی از آنها توانسته اند از عهده بیان و تجسم مبارزه این ملت در دوره انقلاب و سال های عسرا و آبادی برآیند . علاوه قضاوت مردم و متقدین شوروی و غیر شوروی درباره این آثار نویسندگان برجسته ، کار خواننده غیر شوروی را آسان تر کرده است و هر کس که قصد مطالعه و آشنائی بادیات بیست ساله اول حکومت شوروی را دارد کمابیش میدانند که بچه کتبی باید رجوع کند .

اما برای مطالعه درباره ادبیات دوران جنگ این راه آسان ، هنوز باز نشده است .

هنوز معلوم نیست که کدامیک از نویسندگان شوروی اثر جامعی که عظمت و عمق دلاوری ملت شوروی را در جنگ بافاشسیم جلوه گر سازد ، بوجود آورده و یا خواهد آورد . علاوه در دوران جنگ هیچ نویسنده و یا تقریباً هیچ نویسنده ای قلم بدست نگرفت و یک سطر نوشت مگر باین قصد که در تسهیل پیروزی ، شرکت عملی کرده



ایلیا ارنورک

واشده این آثار ممکن بود در باره جنک بین‌المللی دوم و یا جنک میهنی ملل شوروی و یا جنک‌های دیگر باشد و یا درباره مسئله‌ای که بطور غیر مستقیم با جنک و یا تشویق مردم بیارزّه بادشمن و یا تسهیل بیروزی ارتباط داشته باشد. مثلا در همان سالهای آغاز جنک آکادمیسین تارله کتاب معروف خود را در باره ناپلئون انتشار داد و در این اثر بملت شوروی فهمانده شده بود که ملت روس از عهده شکست ناپلئون برآمد چه دلیل دارد که از عهده شکست هیتلر بر نیاید، و یا مثلا پس از مطالعه « سقوط پاریس » اثر ایلینار نپورک خواننده آسانی درک می‌کند که مهمترین علت شکست فرانسه این بوده است که مردم فرانسه از آنچه واقعا در پشت پرده می‌گذشت، بی‌خبر بودند و عده‌ای از زمامداران خائن قبلا آزادی ملت فرانسه را به بهای کسی فروخته



تیخونوف

بودند. پس زن و مرد شوروی که در کارخانه‌ها و کلخوزها و صفوف ارتش و دسته‌های پارتیزان، جنک بادشمن را اولین وظیفه خود می‌دانند، حتما باید بی‌روزشوند. مطالعه کلیه این آثار که هنوز هم با وجود خاتمه جنک در ادبیات شوروی ادامه دارد، کار آسانی نیست و من با وجودیکه به حافظه خود اطمینان ندارم، سعی میکنم درباره چند اثر که بعقیده من در ادبیات شوروی و ادبیات بین‌المللی ممکن است برای مدت مدیدی مقام ارجحندی داشته باشد صحبت کنم.

اغلب نویسندگان سرشناس شوروی از قبیل شواوخن، کاتایف، ارنپورک، بوریس گارباتف، سیمونوف، تیخونوف و آلکسی تولستوی، فاده یف، سورگف و ورا اینبرو تواردوفسکی دارای آثاری هستند که در زمان جنک درباره جنک منتشر کرده‌اند. اغلب اینها یا فسر بودند و یا بسبب مخیرجنگی فعالیت میکردند.

بقول آلکساندر سورگوف: « قریب هزار نفر از نویسندگان شوروی در روزهای اول جنک بسبب سربازی، افسری، خبرنگاری، روزنامه نویسی و اردو صفوف ارتش شدند و به جبهه رفتند » و ۲۴۲ نفر از آنها در سنگرها و میدانهای جنک و در نبردهای هوایی و دریایی و یا در جنگهای غیرمنظم در پشت جبهه کشته شدند.

بسیاری از این نویسندگان فقط گزارشهای مختصر جنگی و یا مقالات مهیجی که احساسات مردم را ضد دشمن برمی‌انگیخت و یا با شمار کوچکی که میلیون‌ها سرباز در جبهه‌ها با آواز می‌خواندند، منتشر کردند. ارنپورک با مقالات نکته‌داری که در

مطبوعات شوروی و آمریکا منتشر کرد، شهرت جهانی یافت. سور کف می گوید: «هر نکته شوخ او را میلیونها مردم شوروی تکرار می کردند.»

گفتگو درباره آثار کایه این نویسندگان غیر ممکن است، اما من میل دارم بدو نایشنامه دو نویسنده که مطبوعات شوروی اهمیت خاصی برای آن قائل هستند و مسلماً از بهترین آثار است که تا بحال در طی این جنگ در شوروی نوشته شده است، اشاره کنم: یکی «هجوم» اثر لئونید لئونوف و دیگری «جبهه» اثر آلکساندر کورنیچوک، نایشنامه نویس او کراتینی.

«هجوم» نایشنامه در چهار پرده، اثر لئونوف یکی از آثار این جنگ است که در آینده نیز بعنوان تظاهر عکس العمل مردم شوروی در مقابل مهاجمین در ادبیات، توسط مردم شوروی و مردم دیگر جهان خوانده خواهد شد. پهلوانان این درام جنگی از قبیل دکتر تالانف و فدور برش والگا دخترش و کالسنیکوف رئیس کمیته اجراییه محل، از مردم معمولی شوروی هستند که موقع هجوم آلمانها با داشتن روحیه های مختلف در یک منظوم وبک هدف که همان مبارزه بادشمن مهاجم است، هم آهنگی دارند.

چه تالانف، که حاضر نیست هنگام حمله دشمن شهر موطن خود را ترک کند، چه فدور برش که چندسال پیش زنی را که دوست داشته کشته و امروز از زندان خارج شده و اکنون می گوید باز موقعیت خود را در زندگی پیدا کند و چه کالسنیکوف، رئیس کمیته اجراییه که فرماندهی جنگجویان غیر نظامی را در جنگلها بعهده میگیرد، همه اطمینان دارند که مسکو سقوط نخواهد کرد و «روسها» باز هم خواهند آمد.

این نایشنامه دارای سن های بسیار مهیجی است. وقتی با فرمان آلمانی با تلفون خبر میدهند که مسکو سقوط کرده است، خواننده همان طبع قلبی را احساس میکند که در زمان حمله آنها بمسکو احساس میکرد.

فدور برش دکتر تالانف با فداکاری و از خود گذشتگی، سابقه بد خود را جبران میکند. هنگامیکه بدست سربازان آلمانی گرفتار می شود، برای آنکه توجه آلمانی ها را از کالسنیکوف، رئیس سابق کمیته اجراییه و فرمانده کنونی پارتیزانها منعرف کند، خود را کالسنیکوف معرفی می کند و دکتر تالانف و مادر فدور نیز اقرار میکنند که دستگیر شده، همان کالسنیکوف است. در این نایشنامه سر نوشت افراد با سر نوشت ملت شوروی توأم شده و بخوبی پیداست که جنگ وحدت ملت شوروی را بایستاد تر و استوار تر کرده است. موقعیکه چتر بازان شوروی وارد می شوند و زندانیان نیز نجات میابند، الگا خواهر فدور بمادرش میگوید:

«ماما، چشم های تو خشک است - این خوب نیست. اکنون تو میتوانی بحال فدور گریه کنی: ما را ترک کرده بود، اما حالا دیگر برگشته است. ماما، بسرت پهلوی تو است.»

و مادر در جواب میگوید: «بله، فدور برگشته، باماست.»

نایشنامه «جبهه» اثر کورنیچوک نه فقط از احساس ادبی، بلکه از نظرسر

بماند ، ولو اینکه آنها مانند گورلوف عقیده ای بفنون جدید جنگی نداشته و مردم تکنیک امروز نباشند ؟ گورلوف افسری است دلیر و در انقلاب کبیر شهامت بفرج داده است ولی کسانی که در ستاد او هستند از عهده وظیفه دشواری که بآنها داده شده ، برنی-آیند . نویسنده در مقابل گورلوف ، آگنیف را میگذارد . اما گورلوف بانظر حقارت باین رقیب می نگرند ، برای آن که وقتی او در ارتش بودینی می جنگیده ، آگنیف بچه بوده است .

آگنیف مرد امروزی است و میدانند که جنگ موتوریزه چه مقتضیاتی دارد . اما آگنیف تنها نیست ، حتی برادر و پسر گورلوف نیز که دلاوران در جنگ کشته میشد از طرفداران جدی آگنیف هستند ، که بالاخره جای گورلوف را میگیرند .

این جنگ که نیروی معنوی ملت هارا مورد آزمایش قرار داد و حق حیات برای ملت هائی قائل شد که بحقیقت زندگی خود ایمان راسخ داشتند ، هر فردی را بطریق خاصی آزمایش کرد و صفات باطنی و معنوی ملت هارا بهزاران نوع جلوه گر ساخت . هر يك از نویسندگان بزرگ شوروی گوشه ای از این مناظر عابی را در آثار خود منعکس کرده اند . در « شبها و روزها » اثر کنستانتین سیمونوف حماسه استالین-گراد برای نخستین بار در ادبیات شوروی حکایت شده است . در این داستان دلاوری و رشادت قاعده و اصل رفتار همه سربازان است . همه میدانند که از چه دفاع می کنند و چه تاثیری رفتار آنها در سر نوشت تمام بشریت متبدن دارد ، در صورتیکه قهرمان اصلی داستان دارای مشخصات و صفات بسیار عادی است . سیمونوف کینه و تصمیم قطعی مدافعین استالین گراد را بهترین وجهی مجسم کرده است .

من درباره « رنگین کمان » که بقارسی ترجمه شده و اغلب خوانندگان آن را خوانده اند صحبت نمیکنم ولی نویسنده این کتاب و اندا و اسیلوسکیا ، که اصلا استانی است در رومان دیگری موسوم به « فقط عشق » يك موضوع مهم و بیچیده روانشناسی را مطرح کرده است . ماری بدبخت شده ، برای آنکه جنگ ، گریگوری را که ماری دوستش داشته ناقص کرده ، زندگی ماری بی پایه شده . نجات از این بدبختی و آغاز يك زندگی جدید بسیار آسان است ، مخصوصا که ورونسوف با او سعادت جدیدی پیشنهاد می کند . ولی فقط عشق ، ماری را وادار میکند که باز بسوی گریگوری برگردد ، عشقی که در اثر مصیبت و بدبختی تیره و لکه دار شده بود و اینک در اثر درك حقائق و اقامت باز صاف میدرخشد .

والتین کانیف در « فرزند هنک » تصویر دیگری از جنگ نشان میدهد . « فرزند هنک » داستان بچه ۱۲ ساله ایست که پدر و مادر و کسان او در جنگ کشته شده و دهکده موطن او آتش گرفته است . این کودک ۱۲ ساله یکی از هزاران بچه ایست که گرفتار نازی ها شده و شرح مصائب و شکنجه های آنها مکرر در ادبیات موضوع نیز جالب توجه است .

در این اثر ادبی نویسنده او کرائینی موضوع بسیار حساسی را که یقینا در سر نوشت جنگ مؤثر بود ، مطرح کرد . آیا باید اختیار جنگ در دست افراد با سابقه

شوروی منمکس شده است.

فداکاری و بی پروایی جوانان را آلکساندر فادهیف در رومان خود موسوم به «گارد جوان» منمکس کرده است. در این رومان شرح عملیات مخفی يك سازمان مخفی جوانان در کراسنو دون واقع در حوزه دوتیس در زمان اشغال آلمانها داده میشود. این جوانان بی باکانه با مهاجمین آلمانی مبارزه میکنند. با دستگاه مخفی گیرنده ای که دارند اخبار اتحاد جماهیر شوروی را گرفته و در پشت جبهه منتشر میسازند. آنها با ایجاد آشوب و وسائل دیگر اسلحه جمع می کنند و در عین حال با قوای چریک دیگر نیز ارتباط دارند.

* * *

جنگ مدتهاست که پایان رسیده. ولی اثرات جنگ هنوز باقی است. هنوز میلیونها مردم مجروح شفا نیافته اند، هنوز مادران داغ دیده مصیبت خود را فراموش نکرده اند، هنوز خردسالان زجر کشیده یاد نگرفته اند که باید زندگی را دوست داشت. هنوز سربازان ارتش سرخ داستانها دارند که نقل نکرده اند. هنوز در ادبیات شوروی این مصیبتها، این زجرها، این داستانها منمکس میشود. و شاید این داستانها انقدر گفته و نوشته خواهد شد تا آنکه نویسنده زبردستی مانند لوتولستوی پیدا شود که حساسه دلاوری ملت شوروی را در يك اثر جاودانی ثبت کند. و مسلما همه نویسندگان بزرگ شوروی نیروهای خود را آزمایش میکنند. اما هم اکنون نویسندگان مطالب تازه ای در آثار خود مطرح میکنند. چندی پیش در «روزنامه ادبی» نویسندگان دعوت شده بودند که بیشتر توجه بزندگان دهقانان معطوف دارند. در کنفرانسی که از طرف «روزنامه ادبی» از خوانندگان کشاورز داور شده بود تقاضای خوانندگان این بود که در ادبیات، عظمت و زیبایی زحمت کشاورزان و مردان جدیدی که در دهات شوروی زندگی میکنند جلوه گر شود. یکی از ناطقین معتقد بود که پس از شولوخوف دیگر نویسنده ای اثر با اهمیتی در باره کالغوزیها منتشر نکرده است.

هم اکنون نمایشنامه معروف کنستانتین سیمونوف، موسوم به «مسئله روس» که در مطبوعات تمام دنیا منمکس شد به موضوع صلح اختصاص داده شده. من با وجود میل شدید باینکه این مقاله مختصر باشد، لازم میدانم در این باره کمی مفصل تر گفتگو کنم: در حقیقت در این نمایشنامه «مسئله روس» مطرح نشده، بلکه مسئله امریکاست که برای خواننده روشن می شود. پادشاهان مطبوعات در امریکا از قبیل ما کفر سن و گولد میل دارند قبل از انتخابات کتابی که در آن بده دلیل ثابت شود که «روسها جنگ میخواهند» منتشر شود. سمیت که در زمان جنگ کتابی انتشار داده و مطبوعات شوروی نیز او را منصف خوانده اند بهترین کسی است که می تواند از عهده این کار بر آید، تا مردم امریکا آسانتر اظهارت او را باور کنند.

سمیت در مقابل سی هزار دلار این زحمت را قبول میکند. سه ماه در شوروی مسافرت می کند و قطعا درمی یابد که روسها جنگ نمی خواهند و همینطور هم مخفیانه این مطلب را در کتاب خود می نویسد.

برای کتابی که هنوز منتشر نشده و هنوز توسط پادشاهان مطبوعات خواننده

نشده، اعلانات بلند و بالائی میشود. ولی وقتی ما کفرسون کتاب را می‌خواند، البته از انتشار آن جلوگیری میکند و چون سمیت حاضر نمیشود محتویات کتاب خود را تغییر دهد، از هستی ساقط می‌شود. زنش چون عادت بزندگانی فقیرانه ندارد، او را ترک میکند، خانه‌اش را از اومی گیرند، اناتیه‌اش را جمع میکنند، ولی سمیت حاضر نمیشود که امریکای آبراهام لینکلن و روزولت را تسلیم امریکای ما کفرسون کند.

* قهرمان کنستانتین سیونوف در « مسئله روس » با قهرمان بل‌سارتر در « روسی بزرگوار » فرق دارد.

سمیت بالاخره تسلیم نمیشود. او از آخرین فرصت هم استفاده می‌کند؛ و حقائق را میگوید و اگر قرار است که امریکا، امریکای آبراهام لینکلن دوام داشته باشد، حتما موفق خواهد شد.

* * *

من میل داشتم در این مقاله از میراث ادبی ملت روس که مسلما در ادبیات شوروی دارای تاثیر عمیقی است، صحبت کنم؛ و از تاثیر متقدمین شوروی مخصوصا بلینسکی و چرنیشفسکی و بالاخره از مقام ارجمند گورکی، بانی و پایه گذار ادبیات نوین شوروی در تمام آثار ادبی این کشور سخن بمانم و بر مابین انتقادی ورنالیسم سوسیالیستی را تشریح کرده و بالاخره « رومانیتسم انقلابی » برسم. ولی صفحاتی که هیت تحریریه مردم در اختیار من گذارده محدود است و من از آن استفاده می‌کنم که چند کلمه‌ای درباره رومانیتسم انقلابی که در تکامل ادبیات شوروی تاثیر شایانی خواهد داشت بگویم.

« رومانیتسم انقلابی » یعنی توجه و علاقه بآینده ای که مبتنی بر واقعیت باشد نه بر آینه ای که در تخیل شاعر و نویسنده وجود داشته باشد. فاده‌یف میگوید « کشمکش اساسی دوره ما، کشمکش مابین طرق جدید سوسیالیستی در زندگی و آنچه کهنه و مشخص گذشته است، بصورت‌های گوناگونی جلوه‌گر میشود. ادبیاتی که از گذشته، یعنی از آنچه منفی است، حکایت میکند، سنن بیشتری در اختیار دارد تا ادبیاتی که مطالب تورا می‌پروراند. اما تا موقعی که نویسنده مطالب نو، یعنی مثبت را درک نکرده، چگونه می‌تواند راه حلی برای این کشمکش در آثار خود پیدا کند؟ تنها کسی که کاملا ارزش اصول مثبت دوره معاصر را درک میکند، و نظرش متوجه آینده است، میتواند بتمام معنی عظمت و شدت و اشکالات مبارزه در این کشمکش دوره ما نشان دهد. در این نکته باید اهمیت عظیم « رومانیتسم انقلابی » ورنالیسم سوسیالیستی را جستجو کرد.»

صحبت از ادبیات شوروی بود، در حالیکه ما فقط آثار نویسندگان روس شوروی را مورد مطالعه قرار دادیم و در صورتیکه نویسندگان شوروی بچهل زبان مختلف می‌نویسند و کتابهای نویسندگان برجسته کشور همسایه ما باغلب این زبان ترجمه میشود و چه بسا که آثار قدیم و جدید نویسندگان برجسته کشور همسایه ما باغلب این زبانها ترجمه می‌شود و چه بسا که آثار قدیم و جدید نویسندگان و شاعران

غیرروسی زبان نیز بزبان روسی درمی‌آید. در این صورت هر خواننده‌ای بآسانی درک میکند که بعد از چندی، که برای ما ممکن است مدت درازی باشد ولی در زندگانی ملت‌ها دوران کوتاهی بشمار خواهد رفت، این تبادل آثار ادبی چه اثر عمیقی خواهد داشت، مخصوصا از این نظر که هم اکنون پس از تقریباً سی سال، برادری و مساوات مابین ملت‌ها واقعا در روح مردم شوروی نفوذ کرده و اصولی نیست که فقط روی کاغذ نوشته شده باشد.

در هر حال ادبیات شوروی راه کمال می‌پیماید. شاید هنوز در این مدت نویسنده‌ای که بتوان او را با بزرگان ملت روس مانند پوشکین، داستایوسکی و تالستوی و گورکی مقایسه کرد، بوجود نیامده باشد ولی روشن شدن ذهن اذهان عمومی در تمام کشورهای شوروی، ارتقاء سطح معلومات عمومی، تمداد روز افزون و بهت آور نسخ کتبی که همه ساله بقیمت بسیار ارزان در اختیار مردم گذارده میشود، علاقه مفراط زمامداران شوروی به ادبیات و هزاران عامل دیگر نشان می‌دهد که این پوشکین و باداستایوسکی و یاتالستوی و یا گورکی آینده نیز حتما پیدا خواهد شد. سورکف در نطق خود در تهران چنین گفت:

«اگر جنک سال ۱۸۱۲ در روسیه تا حد زیادی موجب ارتقاء سطح ادبیات شد و عصر طلائی آن یعنی عصر پوشکین، نکراسوف، گوگل، تالستوی، لرمنتوف و داستایفسکی را بوجود آورد و در اثر بی نظیر «جنک و صلح» تالستوی تظاهر و تجلی نمود، پس جنگی که سال گذشته پایان یافته است، جنگی که از حیث وسعت دایره عمل و حوادث و قدرت مبارزه خارق العاده ملی برای بیروزی سابقه و مثل نداشته است، چه اثر عظیمی در ادبیات ما خواهد داشت؟»

امپریالیزم وال استریت

را ، پایداری جهانیان متوقف ساخته است

در این مقاله منظره عمومی سیاست
امپریالیستی امریکا بوسیله یک
شخصیت بزرگ اجتماعی امریکا
توضیح داده میشود.

توده های ملت امریکا آزادیخواه و کریم هستند و نسبت بر دمی که از
جنگ آسیب دیده اند بانظر همدردی می نگرند . بهمین جهت هنگامیکه جنگ پایان
زیسه امیدوار بودند که کشورهای متحده امریکا که از خرابیهای جنگ در امان مانده
است قدرت عظیم اقتصادی و حیثیت خود را بدون اینکه دستخوش تردید شود آزادی-
خواهانه در راه ترمیم خرابیهای جنگ بکار خواهد برد . آنها شعار «ضد فاشیسم» روزولت
را که در زیر آن جنگیده بودند در پیش چشم داشتند و امیدوار بودند که این
کشور و وظائف خود را از راه شرکت مؤثر در ایجاد یک دنیای مترقی ، سعادتمند و
آزاد انجام خواهد داد .

ولی سوداگران بزرگ «وال استریت» پندار و نقشه کاملاً مخالفی داشتند .
آنها فرصت مناسبی برای منافع سرشار در کشور های غارت شده بچسب آورده و
میخواستند با برقرار کردن کنترل امپریالیسم امریکا در جهان ، از این موقعیت
حداکثر استفاده را بکنند . بعضی اینکه رئیس جمهوری روزولت در گذشت و جنگ پایان
رسید این سوداگران استفاده جو که دستگاه ترومن را آلت بی اراده خود کرده بودند
حمله برق آسای سیاسی خود را که هدف آن برقراری سیادت امریکا ، و بمبارتی بهتر
سیادت ترست ها بر دنیا بود آغاز کردند . حربه هایی که در این حمله ناهنجار سیاسی
بکار میرفت تهدید با بمب اتم ، فشار اقتصادی و استفاده سیاسی از قرضه ها و ذخائر
غذایی بود . هدفهای این هجوم تبارت بودند از متوقف کردن سیل تمایل مردم بجانب
چپ ، آرام کردن امواج خروشان دمکراسی در اروپا و خاموش کردن آتش انقلابات
در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و بالخصوص بهراس افکندن اتحاد شوروی و
تنزل دان آن به پایگاه یک کشور درجه دوم . سوداگران امریکا میکوشیدند که
اتحاد نیرومندی از امریکا و انگلستان بطوریکه حاکمیت مطلق با امریکا باشد بوجود
آورند تا در سایه این اتحاد ملل متفق را بجائی که «وال استریت» صلاح میدانند
برانند .

امپریالیستهای «وال استریت» تاکنون در اجرای برنامه ارتجاعی خود
پیشرفتهای شایانی کرده اند . آنها موافقت نامه ای راجع به تبادل اطلاعات نظامی با
انگلستان تنظیم کرده و یک بلوک «انگلو آمریکان» از کشورهای سرمایه دار
که عاده در میان ملل متفق اکثریت دارند تشکیل داده اند . آنها در راههای

دور و نزدیک پایگاههای هوایی و دریایی بدست آورده اند که بمب افکن ها و ناوگان امریکا را قادر بکنکروالی بر خطوط هوایی و اقیانوسها میکند. آنها ژاپن را بیازبیچهای در دست امریکا مبدل نموده اند، فرانکورا آنها برسر قدرت نگاهداشته- اند، رژیم فاسد پادشاهی را آنها بریونان تحمیل کرده اند، سوداگران آلمانی را آنها محافظت نموده اند و آنها در اروپا احزاب ارتجاعی را تقویت کرده اند. آنها بدین ترتیب با همکاری واتیکان و سوسیال دمکراتهای ابورتوتیست، خود را مظهر آرژو- های تب آلود فاشیستهای جهان ساخته اند.

امپریالیستهای «وال استریت» در صحنه وقایع داخلی امریکا بخصوص پیروزی- های درخشانی بچنگ آورده اند. آنها کنترل هردومجلس کنسره را بدست گرفته، بر دستگاه ترومن دهانه و افسار زده و اعتصاب ملی معدنچیان را درهم شکسته و عریبه مستانه سودجویانه بیسابقه ای سرداده و امریکارا در گرداب تسلیحاتی که برای آن در زمان صلح بیسابقه بوده است انداخته و برای منحرف کردن ملیونها نفر از مردم امریکا در حقیقت مسائل داخلی و خارجی کشور را بامه غلیظ و مهمه گوش خراشی بشکل ترس از رنگ سرخ و تنفر از شوروی آکنده ساخته اند.

با اینحال هجوم مرتجعین امریکا برای قبضه کردن جهان، از نتیجه برق- آسانی که آنها خواب آنرا دیده بودند خیلی دور است علت آن اینست که مقاومت سخت کشورهای مختلف از سرعت این هجوم امپریالیستی بطور آشکار کاسته است. هنوز خیلی زود است که بگوئیم هجوم امپریالیستی امریکا بطور قطع در هم شکسته است ولی محققا زمان موعود آن گذشته است و اکنون با مشکلاتی روز افزون در بسیاری از جهات روبرو است. سیاست سخت گیری نسبت بشوروی، منجر بشکست گردیده و دنیای ویران بعد از جنگ نشان داده است، آنطور که «وال استریت» حساب میکرد، باسانی بقربانگاه نخواهد رفت.

امپریالیستها بجملة «تهدید بچنگ» که بعد از شکست ژاپن شروع کرده- بودند، امید فراوان داشتند. آنها موضوع بمب آتمی را بزرگ میکردند، در کانادا مانور نظامی و در مدیترانه نمایش دریایی می دادند، بمب افکن های امریکارا بیروازهای جهانی میفرستادند. يك بودجه عظیم نظامی در زمان صلح تنظیم میکردند، دنیارا با فریادهای عقاب آسای خود میآکنند و آشکارا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را با شروع فوری يك جنگ «دفاعی» تهدید میکردند. مقصود از تمام این حمله های جسورانه ضد شوروی آن بود که اتحاد شوروی را بترسانند و اورا مجبور کنند که در برابر تقاضاهای انگلستان و امریکا و نمایندگان آن هسا در میان ملل متفق سر فرود آورد.

ولی شورویها بنحوی که امپریالیستها را بشگفت آورد از جای خود تکان نخوردند و بزودی ورق را چنان بر گرداندند که در صورت لزوم سخت گیری هم میتوانند بکنند. عده زیادی از امریکائیسها هم بطوریکه نطق والاس در میدان

«مادلن گاردن» شاهد آنست با سیاست سخت گیری نسبت بشوروی موافق نبودند. سر- انجام استالین نقشه و هم آلود «تهدید بچنگ» را با اعلام بهت آور اینکه «خطر چنگ نژودیک نیست» درهم خورد کرد. و در نتیجه در دست چنگ فروشان جز يك باد كنك بدون باد، باضافه يك دنیای پهناور بسیار ناراحت و تقاضای مبتکرانه شوروی مبنی بر تقلیل کلی تسلیحات چیزی نماند.

امپریالیستها از سیاست وام تهاجمی خود، هم نتیجه بیشتری از سیاست تهدید بچنگ نگرفته اند، منظور اساسی آنها این بود که با در دست داشتن انحصار اعتبارات اقتصادی، سایر قسمتهای جهان را مجبور بقبول تقاضای خود کنند و هر کسی که در راههای سیاسی و اقتصادی «وال استریت» قدم نگذاشت از اعانات امریکا برای ترمیم اقتصادیات خود محروم گردد. اما این حربه امپریالیستی هم آنطور که طرح ریزی کرده بودند مؤثر نیفتاد زیرا مردم جهان حقوق مسلم خود را به آبگوشت «وال استریت» نمی فروختند.

کنگره وام ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار بانکلستان را برای جلوگیری از پیشرفت دموکراسی در اروپا، ملی شدن صنایع و قوت گرفتن احزاب کمونیست و اصول سوسیالیسم تصویب کرد. این نمونه ای از «تجارت آزاد» وال- استریت بود.

ولی این وام هم آشکارا نتیجه سیاسی مطلوب را بیار نیاورده است. عده زیادی از مردم انگلستان از شرایط دشوار آن برانگیخته شده اند و بطوریکه دیده میشود دموکراسی و سوسیالیسم هم در اروپا مغلوب شده است. وام يك میلیارد دلار به فرانسه هم که لئون بلمو مکارانه بعنوان حربه ای برای مبارزه با اشاعه افکار کمونیستی استدهای آنرا میکرد بطوریکه از ازدیاد نیرومندی حزب کمونیست فرانسه پیداست بمنظور اصلی نرسیده است و همینطور رد و کسر میزان وامهائی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، لهستان، چکوسلواکی، یوگوسلاوی و سایر کشورهای اروپای مرکزی و شرقی خواسته بودند، موفق باینکه آنها را در چنبر سیاست جهانگشایان وال- استریت درآورد نشده است. البته مقصود این نیست که وامهای امریکا حربه های مؤثرتری نیستند بلکه منظور آنست که این وامها آنطور که امپریالیستها آرزو داشتند ضربه های سیاسی قاطعی نیستند. بلی، در يك دنیای قحطی زده، خوار بار البته ممکن است که يك حربه نیرومند سیاسی باشد. امپریالیستهای «وال استریت» تصور میکردند تا هنگامیکه بزرگترین ذخائر خوار بار جهان در اختیار امریکاست آنها می توانند در سایه نقشه های کارشناسان قحطی سازی، نظیر هربرت هور Herbert Hoover نظریات سیاسی و اقتصادی خود را ب مردم آسیب دیده از چنگ تحمیل کنند. بهمین جهت تیمیض های فراوان در تقسیم خوار بار از طرف «اونرا» که تحت کنترل امریکا بود بعمل آمد و این تیمیض متوجه توده های آزادیخواه و مبارز بود و بدترین نمونه آن قسمتی از چین که تحت کنترل کمونیستهاست می باشد. یا اینکه چهل درصد مردم چین در این مناطق زندگی میکنند فقط ۲ و نیم درصد خوار باری که از طرف اونرا برای

چین فرستاده شده بود بدست آنها رسید با وجود این تبیه‌یضها ملل گرسنه جهان از معاوضه آزادی خود با خواربار اباء کردند.

منظره کنونی دنیا برای قلوب میلیونهاى وال استریت که نقشه سیادت بر دنیا کشیده بودند شادی بخش نیست.

اگرچه آنها بر اکثریت ملل حکمفرمایی میکنند ولی قبول حکم آن ها از طرف اکثریت ملل متفق از روی رضا و رغبت نیست.

کشورهای کوچک و سرزمین‌های مستعمره و اتحاد جماهیر شوروی روح استقلال طلبی خود را نشان میدهند و تازه در مورد اسپانیا و بندهای جنوب افریقا نمایندگان امریکا و انگلیس در سازمان ملل متفق در هنگام اخذ آراء در اقلیت ماندند و ناله های حزن آمیز برآوردند که اتحاد شوروی که باید در زیر فشار بلوک انگلو-امریکان بیک کشور درجه دوم تنزل کند، اکنون با شرافت سیاسی عظیمی جلوه کرده و پیشوائی دنیای آزاد و توده‌های رنج دیده را بمهده گرفته است.

در نظر وال استریت، وضع بلوک «انگلو امریکان» هم بهیچوجه رضایت بخش نیست آنها میخواهند طبق نظر وینستن چرچیل اتحاد نظامی ضد شوروی انگلیس و امریکا با همکاری کشور های سرمایه دار دیگر بزودی تحقق پذیرد و بالا اقل از نظر سیاسی ترتیبی داده شود که انگلستان برهوار در کنار امریکای پیش برود و گوش بفرمان «وال استریت» داشته باشد.

ولی تاکنون هیچ يك از این تصورات جامه عمل نبوشیده است. مردم انگلستان بجز عده‌ای سرمایه دار و مزدوران سوسیال دموکرات آنها، و قتیکه می بینند «وال استریت» بترویج پیکر امپراطوری را تکه تکه می کند و این تکه انگلستان حلقه بندگی امریکارا بگوش کند مخالفت میورزند. عده زیادی از مردم انگلستان از جمله عده زیادی از اعضاء اتحادیه های کارگری و حزب کارگر سیاست ارتجاعی متمايل با امریکا و ضد شوروی بوین وزیر امور خارجه بسابده بینی روز افزون می نگرند و بر علیه آن فشار سخت میآورند. آنها خواهان جنگ نیستند آنچه آنها میخواهند تعاون بیشتر با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. گذشته از آن سوداگران انگلیسی هم که با تقاضای «تجارت آزاد» امریکا مخالف اند می کوشند که بازار های امپراطوری را از شر رقابت نیرومند امریکا محافظت کنند. این تعارضات و رقابتها طبعاً از تاثیر بلوک انگلو امریکان برای ایجاد کنترل امپریالیسم بردنیامیکاهد.

امپریالیستهای «وال استریت» از اوضاع اروپای مرکزی و شرقی هم سخت ناراضی هستند زیرا با وجود فشار های اقتصادی و سیاسی خود، موفق بجلو گیری از اشاعه دموکراسی در آن مناطق حیاتی نشده اند. در تمام آن کشورها احزاب کمونیست نیرومندی وجود دارند و مردم آنکشورها تصمیم گرفته اند که رژیمهای خیلی دموکرات تر از دوران پیش از جنگ برای خود بوجود آورند. بعضی از این کشورها اکنون آشکارا در راه سوسیالیسم پیش میروند.

یکی از هدفهای عمده دیپلماسی انگلیس و امریکا در اروپای شرقی این بود که دوباره حلقه ای از دولتهای مضام و ارتجاعی در کنار مرزهای غربی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی^۱ بوجود آورند و داستان معروف « رشته سلامتی » پیش از جنگ را تکرار کنند. نمونه دولتهایی که امپریالیستها برای این منظور در نظر گرفته بودند دولت فوق ارتجاعی یونان میباشد که اکنون آنرا با « بول و سر نیزه » خود پشتیبانی میکنند. تلاش پایدار برای تحمیل حکومت نیمه فاشیست لندن بر مردم لهستان نشانه ای از کوشش لاجوجانه آنها برای جلوگیری از قوت گرفتن دمکراسی در اروپای شرقی میباشد.

عدم موفقیت در راه برقراری « رشته سلامتی » Cordon sanitaire بدور شوروی يك شكست اساسی برای امپریالیسم بود که در نتیجه آن اکنون کشور های مجاور مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بجای اینکه مانند دوره پیش از جنگ پایگاه فاشیسم باشند از بالتیک تا دریای سیاه و آدریاتیک بصورت قلعه مستحکم دمکراسی و سوسیالیسم درآمده اند و کوششهای مشابه امپریالیست ها برای ایجاد يك بلوک ضد شوروی در مغرب اروپا هم مواجه با عدم موفقیت شده است. در سرزمینهای مستعمره و نیمه مستعمره اکنون وقایعی میگذرد که در دل امپریالیستها هراس می اندازد، ملت های خاور نزدیک و میانه و دور در راه آزادی ملی پیش میروند، در کشورهای هندوستان، چین، هندوچین، اندونزی، برمه، کزه، مصر و فلسطین و سوریه امواج استقلال طلبی جوش میزند. يك میلیارد ساکنین این مناطق وسیع بتدریج زنجیرهای اسارت امپریالیسم را درهم می گسلند و امپریالیستهای انگلیسی فرانسوی، بلژیکی و امریکائی دیوانه وار میکوشند که از این مناطق آنچه را که ممکن است « نجات » بدهند.

دیپلماسی امریکا در چین بهیچوجه با کامیابی روبرو نشده است، امریکا با کمک سربازان و ملوانان خود و با دادن ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار اسلحه و خواربار موفق شده است که حکومت خرابکار چینی کایچک را سر بانگاهدارد و آنرا بیازبچه دست امریکا مبدل کند. ولی موفق برسیدن به هدف اصلی خود یعنی درهم شکستن نهضت ملی آزادی طلبی نشده است. راه بسیار دور است. این خبر نگاران بورژوازی امریکاهستند که میگویند کمونیستهای چین چهار سال است با قدرت روز افزون در داخله کشور خود جنگی را که امریکا آتش آن را برافروخته است دنبال می کنند و بخوبی ممکن است که سرانجام پیروزی یابند. در امریکای لاتین نیز سیاست امپریالیستی « وال استریت » با مشکلات شیرین

منتظری روبرو شده است. مردم جنوب « ریو گرانده » نه تنها بهیچوجه در میان ملل متفق بطوریکه بازیگران « وال استریت » حساب میکردند منبع آراء موافق بنفع آنها نشده اند بلکه در برابر دو حیلۀ بسیار عزیز امپریالیستی آنها یعنی منشور اقتصادی لاتین امریکای لاتین (۱) (که صنایع ضعیف امریکای لاتین را در انقیاد صنعت نیرومند

1) Clayton Latin American Economic Charter of Chapultepec

کشورهای متحده در میآورد) و نقشه ترومن برای یکسان کردن تعلیمات و آموزش کشورهای متحده و امریکای لاتین (که امریکای لاتین را در انقیاد قدرت نظامی کشورهای متحده میآورد) مقاومت واقعی نشان میدهند. مردم امریکای لاتین هم مانند مردم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره امواج سرکش دموکراسی را که بدنبال نبرد ضد هیتلری بوجود آمده است می بینند و حس میکنند و امپریالیستهای «وال استریت» از همین روح استقلال طلبی است که می ترسند.

آشکارا دیده میشود که امپریالیسم وال استریت موفق بفتح برق آسیای دنیا که انجام آن را بعد از پایان جنگ دوسر می بخت، نشده است. امپریالیسم «وال استریت» نتوانسته است تمایل دنیارا بسوی چپ متوقف کند و شعار «آزادی» او در دنیا بی اعتبار شده است. سرعت هجوم «وال استریت» برای تسخیر دنیا بر اثر مقاومت توده های آزادیخواه که بعد از شکست هیتلر یوغ بندگی «وال استریت» را بگردن نسیکندارند سستی پذیرفته است، با وجود سیاستهای مهاجمه آمیز امپریالیسم انگلیس و امریکا هنوز هم در میان ملل متفق توجه فراوانی برای برقرار صلح از راه مسالمت بکار میرود.

این از بی عقلی است اگر کسی از حرفهای ما استنجا کند که خطر امپریالیسم و هیولای وحشتناک بی نظمی اقتصادی و فاشیسم و جنگ از میان رفته است، بالعکس هنوز قدرت شیطانان آن باقی است. حکومت امریکا اکنون در زیر سلطه جمهوری خواهان محافظه کار ارتجاعی یعنی باند هور Hoover، دیوی Dewey و اندنبرک Vandenberg دست و پامیزند و در همان حال شبیه فاشیست ها یعنی باند ماک کر میک Mac cormick، هارست Hearst، باترسن Patterson و بریکر Bricker نقش بزرگی بازی میکنند. این عناصر و دوستان جنوبی آنها جدا این هدف امپریالیستی را دنبال می کنند که میلیونرهای وال استریت را دیکتاتور دنیا سازند آنها قصد دارند که با پیروز مند شدن در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۴۸ باز هم بر قدرت خود بیفزایند. اینها برای اقناع حس جاه طلبی امپریالیستی خود نقشه کشیده اند که بزرگ ترین نیروی دریائی و هوائی جهان و بزرگترین ذخائر قابل وصول مالی و غذایی و بزرگترین میزان تولید صنعتی را برای خود فراهم آورند. این امپریالیست ها جنگ یا شوروی را اجتناب ناپذیر میدانند و بیوسته برای فروزان کردن آتش جنگ تحریک میکنند. تا وقتیکه توده های آزادیخواه کشورهای متحده امریکا سیاست خارجی این کشور را تغییر شکل ندهند خطر بزرگی که صلح جهانی را تهدید می کند مرتفع نخواهد شد.

مردم امریکا بخصوص افراد نهضت کارگری امریکا باید این حقیقت اساسی را متوجه باشند که سیاست خارجی حکومت، یک سیاست ملی نیست سیاستی نیست که مبتنی بر حفظ منافع مردم امریکا باشد. بالعکس سیاستی است که بر روی مبنای منافع و قدرت خداوندان «وال استریت» قرار گرفته است.

منافع امپریالیسم «وال استریت» با مهمترین منافع حیاتی مردم امریکا تناقض فراوان دارد. توده های زحمتکش این کشور فهمیده اند که سرمایه داران

بزرگ تاجه اندازه در اجرای سیاست سودجویانه داخلی خود آزمند هستند و بهین جهت بر شدت مبارزه بر علیه استثمار کردن می افزایند. ولی با اینحال آنها هنوز باندازه کافی باین حقیقت توجه نکرده اند که این سرمایه داران همانقدر که در اجرای سیاست سودجویانه داخلی آزمند هستند همانطور هم سیاست خارجی امریکارا روی همان محور اداره میکنند. هنوز بسیاری از سخنان فریب کارانه آنها در باره امور سیاسی فریب میخورید.

ایجاد يك صلح پایدار در دنیا یا سوق دنیا بسوی يك جنگ جهانی سوم بسته به میزان آگاهی و کوشش مردم امریکا برای مبارزه با امپریالیسم است. اگر به میلیونر های «وال استریت» اجازه داده شود که به کمروائی خود بر سیاست خارجی و داخلی امریکا ادامه دهند همانطور که اکنون بوجه روز افزونی ادامه میدهند بطور قطع دنیا با خطر های سهگین ناشی از فاشیسم و جنگ جهانی دیگری روبرو خواهد شد ولی اگر آزادیخواهان امریکا در انتخابات سال ۱۹۴۸ يك کنگره و يك رئیس جمهوری مترقی انتخاب کنند ممکن است که در این کشور يك حکومت دیمکراتیک و در سایه آن برای دنیا يك صلح پایدار بوجود آید.

تهدید بزرگ صلح جهانی و دمکراسی، اکنون در فعالیت ترست ها و میلیونر-های «وال استریت» خفته است و بدین طریق اهمیت مبارزه های پارلمانی کنونی و مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۴۸ برای مغلوب کردن آنها و عروسکهای آنها یعنی جمهوری خواهان و دموکراتها آشکار میشود. مردم امریکا اصولاً با ترستها و مهاجرت امپریالیستی مخالف اند و اگر مرد نیرومندی برچم مبارزه بر علیه امپریالیسم را بدست گیرد به ندای او پاسخ خواهند داد.

اگر بغواهم امپریالیست های «وال استریت» در داخل خانه و خارج مغلوب شوند، نهضت منظم کارگری، مخصوصاً باید حس تشخیص سیاسی و اتحاد طبقاتی تاریخی خود را بکارندازد. اتحادیه های کارگران باید اختلافات داخلی خود را بکنار بگذارند و متحداً برضد سیاست خارجی امپریالیستها و برضد قوانین ارتجاعی کنگره هجدهم مبارزه کنند. آنها باید از هیچ کوششی در راه مغلوب کردن ارتجاع در انتخابات سال آینده فروگذار نکنند نتیجه مبارزات روز افزون سیاسی، دارای اهمیت قطعی و حیاتی است.

ترجمه داوود روزی - از مجله نیومسز (توده های نو)

درستون «کتابهای نو» شماره گذشته، نویسنده «جهنم دره» بامترجم کتاب «ولگردان» گورگی یکی گرفته شده بود. در صورتیکه مترجم کتاب «ولگردان» آقای علی کسمائی هستند. ازین اشتباه پوزش می طلبیم.

اندیویدو آلیسم و هنر «ماوراء جدید»

بسیاری از مفاهیم به سرهای دوصورتی افسانه‌ها شباهت پیدا کرده است. بیننده‌ای که در اول با آن مواجه می‌شود و تقاب را از چهره تمیز نپسندد، در مقابل این مخلوق عجیب که سرش مانند فرره بر روی گردن می‌چرخد مات و حیران می‌آید. تناقضات سیمای او فریبندگی خاصی پیدا می‌کند. و همین جذبه دلگشانه است که درخس شب بازیها و سیرک‌ها، کهن سالان ساده‌دل را گوش تا گوش می‌نشانند و برای ساعات می‌فریبند.

یکی از این مخلوقات چندسر دوران ما «اندیویدو آلیسم» است، که مانند مار هفت‌سر از هردندان زهری میریزد. سرهای متعدّدش باهم عشق‌بازی می‌کنند و دیده‌گان او فقط بیکدیگر چشمک می‌زنند. او کسی را بی‌بازی خود نمی‌گیرد، زیرا فرد و اجتماع را توأم درکالبد خود می‌جوید. او از هر چیز بی‌نیاز است آسوده خاطر و منزوی در درون پیله خود تارهای زندگی خود را می‌تند.

* * *

معانی و مفهوم های «اندیویدو آلیسم» را با واکنش آن‌ها اینک تجزیه می‌کنیم:

۱- اندیویدو آلیسم، نقش شخصیت را در تاریخ عامل بزرگ و اصل حرکت و تحول آن میدانند

۲- اندیویدو آلیسم، در سازمانهای اجتماعی، آزادی عنان گسیخته افراد را در میدانهای اقتصادی و سیاسی و علمی و هنری تجویز میکند. هر گونه فعالیت را که خواهش های فردی را تسکین و تسلی دهد در صف مقدم اعتبار و ارزش قرار می‌دهد.

۳- اندیویدو آلیسم، افراد را محصول محیط نمیداند، بلکه محیط را زائیده افراد می‌شمارد. لذا آن فرد و اجتماع را در دامنه یک پدیده نمی‌بیند و در حده مشخصی این دورا از هم متمایز میکند.

در اینجا بحث مادو جنبه اصلی پیدا میکند:

۱- علل پیدایش اندیویدو آلیسم و مطالعه تاریخی آن.

۲- نادرستی نظریه های اندیویدو آلیسم.

از نظر فلسفی و علمی ما ادبیات زیادی در رد و بطلان نظریه های فوق داریم. اما از نظر هنری، مطالعات تاریخی ماهنوز نارس است و کوشش بیشتری برای تحلیل جنبه تاریخی و اجتماعی آن لازم بنظر میرسد. و نیز از آن جهت که ماهیت هنر ماوراء - جدید و علل کج روی آن روشن گردد ما بیشتر مطالعه خود را متوجه میدان هنر میکنیم.

* * *

تاریخ ذوق و هنر، قرن‌ها بعد از زمانی شروع میشود که کوشش گروهی افراد برای بهبود زیست و معیشت خود ظاهر می‌شود. در چنین دوران اجتماعی بشر، ما به اولین

کارهای هنری برخوردار می‌کنیم.

قدیمیترین آثار نقاشی که تا بحال پیداشده است متعلق به مراحل میانه و بالائی دوران وحشگیری است. در اینکه این آثار مسلماً متعلق بدورانی از زندگی اولیه انسان است که زندگی گروهی وجود داشته است جای هیچ شبهه‌ای نیست. زیرا در کارهای آنها نقش حیوانات اهلی شده و نبرد های دسته جمعی طوایف دیده میشود. در قارهای اسپانیا، از میان طوایف « بوشمن » Bushman در افریقای جنوبی، و نیز از سرخ پوستان اولیه آمریکا، طراحی های زیادی بدست آمده است. « اندیویدو آلیست » ها این آثار را شاید بهترین دلیل نظاهر فعالیت فردی می‌شمارند - فردی که منفرد می‌زیسته - فردی که برای خود میخوانده و از صدای خود، جز خودش کسی لغت نمی برده است.

و از اینجا نتیجه میگیرند که هنر در اولین زمان پیدایش، بغضاً هنرمند و یا خود هنر بوده است. اگر آرتیست اولیه ما واقعاً به نحو اندیویدو و آلیستی و انفرادی زندگی میکرد، این نظریه کاملاً درست میبود.

اما آنها فراموش میکنند که هنرمند ما، در این مرحله دیگر به نحو فردی زندگی نمیکرده و لذا افکار و تمایلات او نیز انفرادی نبوده است.

زیرا اگر هنرمند پوست پوش ما، تک و تنها مانند اجداد خود در دوران اولیه وحشگیری با دست و پا از شاخه ها آویزان میشد هرگز نمیتوانست تصور رنگ و فرم و نقاشی داشته باشد. تا بیان « اندیویدو آلیستی » آنها، ما به « اندیویدو آلیستها » به بخشیم. عامل اصلی محرک نقاشی او بیان احساساتی است که زندگی گروهی باو بخشیده - یعنی اجتماع او وسایل نقاشی او را و رنگ خام او را، زندگی گروهی و قبیله ای او بوجود آورده است - یعنی اجتماع او. و نیز زندگی دسته جمعی اوست که « بیان » را برای او ایجاب کرده است. اما اگر نقاش بشمالو ما بیش از همه از کار خود لذت می برده و تصور می نموده است که برای خود میسازد، ما باو ایرادی نداریم. زیرا او نیز مانند بعضی « اندیویدو آلیست » های امروزی ما به فعالیت مغز ناهوشیار آشنا نبوده است. در دوران های پیشین تاریخ همانطور که تبوها Taboo و عادات و رسوم شدید بود، همانقدر فعالیت انفرادی و خود آگاهی و بیداری توده ها کمتر بوده است.

بدین ترتیب در جامعه ای که بر روی اصل همکاری و تقسیم کار بوجود می آید و بعداً طبقات متمایزی تقسیم می گردد، هنر نیز در اول با فنون توأم بوده و بعداً طبقاتی و مجرد تر میشود.

متشاع تمام اشکال هنری در غرایز جنسی و زیست می باشد و چنانکه میدانیم هیجان ها Emotion ی این غرایز انسان را به اجتماعی شدن ترغیب می نماید.

آرایش سر بر بگها و گلها - کلاه های شاخدار شیوخ قبایل وحشی - نقش نگار و حشنتاک صورتهای مردان جنگی - وزن یکنواخت و سحر آمیز موسیقی جنگی - آوازاها و صدا های دسته جمعی سلحشوران - کله های حیوانات درنده بجای نقاب جنگی همه بر شدت بیان منظور می افزاید و از این نظر جنبه های هنری (به مفهوم اولیه)

دارد. این مفاهیم را انسان در اجتماع می جوید و درست بکار بردن آن را هنر می نامد.

چهارتخته سنگی که سوراخی ایجاد میکند و اولین سنگ بنای تاریخی خانه می باشد تا زمان ایجاد اجتماعات و زندگی گروهی، همان چهارتخته سنگ باقی میماند و نقاشی تزئینی (دکوراتیو) مفهومی ندارد. واگراینک را این سون کوروزوی Robinson Crusو متمدن در جزایری دور افتاده زندگی منفردی را شروع کند و نقشی برای خود با دست خود بر روی دیوار اطاق خود تصویر کند، بی شک آنرا «هنر برای هنر» خواهد نامید. اما آیا هنر او کار یک «اندیویدو آلیست» جنگلی است؟ چنین نیست. شاید اگر او متوجه باشد که ذوق او در سازمان متمدن با زندگی اجتماعی بوجود آمده است و نتیجه قهرنسا تکامل اجتماعی انسان است بمنشاء خطای خود واقف شود. و اعتراف کند که ذوق متمدن و پرورده او در اجتماع به نرمندهی احتیاج داشت و اینک شخصیت منفرد او بناچار ترکیبی از عوامل مختلف اجتماعی است و نه یک فرد مجزا. بنابراین او هزار دست است که در دودست متراکم شده است و هزاران چشم دارد که هر یک بدیگری به تمنائی نگاه میکند.

همانطور که یک شیئی دائماً در حال جذب انرژی تشمعی از دنیای خارج و دفع آن بدنیای خارج است، اگر آن روحی و چشمی پیدا میگرد، می گفت رنگ من در ماهیت من نهفته است و گرمای من نیز از قلب من می زاید. «اندیویدو آلیست» های ما نیز رنگ خود را از خود می دانند و تظاهرات احساسات خود را ذاتی دانسته رشته های نامرئی که آنها را بدنیای خارج مربوط میکنند، دنیاییکه دائماً با آن در حال داد و ستد هستند، نمی بینند. بنا بر این هر یک خود را یا در مرکز هستی و یا در حاشیه دور افتاده ای از آن تصور می نماید.

* * *

چلو تر بیایم و بزرگترین مکتب هنری دوران بردگی و مرحله اولیه تمدن را مطالعه کنیم.

در تمدن یونانیان دوران پلائی کلاسیک و نیز، هم عصر آن در مصر، هنرهای نقاشی و مجسمه سازی و سنگ تراشی و معماری و نیز شعر و علم رشد بزرگی کرد. هنر زیبای یونان بیزارهای روم و آسیای صغیر راه یافت.

آیا این نوع عجیب هنر مدیون نبوغ چند نفر استاد بود که در رأس آنها «فیدياس» Pheidias قرار داشت؟ و یا تظاهر هنر همدوش فرهنگ و علم و زندگی اجتماع بوجود آمده؟

با بد دانست که مکتب کلاسیک یونان نیز مانند سایر مکاتب تاریخی از نارساترین اشکال شروع شد و متدرجاً باوج خود رسید، اوجی که روح فرهنگ زمان، آن را محدود می ساخت.

مجسمه سازان بزرگ یونان مانند میرون Myr on که مجسمه «دیسک بران» Discobolus مشهور را ساخت و فیدياس که ژوپیتری با تمام ابهت خدایش برای معبد اوساخت، و پراکتری تلس Proxiteles و بالاخره «لیسی بوس» Lysippus که

نرمی حرکت بدن را بکمال رساندند، در یک سلسله تکاملی قراردادند، و هر یک بر هنر دیگری و بر اسلوب هنر یونان قدیمتر چیزی افزودند. هنری که منبع الهاماتش بدنهای ورزیده و زیبایی سران و دختران خوندار و ورزشکار و جنگجو بود. فهم هنری فیداس و یا «میرون» را نمیتوان از درک فلسفی ارشمیدس و سقراط و افلاطون مترقی تر دانست و ذوق یونان رانسی توان مانند دنباله بادبادکی دانست که به نعلعالی فیداس بسته شده باشد. تصویر را معکوس کنید و قضیه حل خواهد شد.

(فیداس) بیشتر به آرایشگر دامن خدایان تخیلی یونان شباهت دارد، خدایانی که بقالب زیباترین و متناسبترین افراد در ذهن منتزع شدند و بوجود آمدند. هنر او کار یک «اندویدو آلیست» نبود زیرا متعلق بمکتبی بود که زندگی بوجودش آورده بود آنچه مردم می پسندیدند او بوجود می آورد و جز آنهم نه می خواست و نه تصور میکرد در آن ایام اندویدو آلیستی بمفهوم امروز چیزی نساخت تا مردم بگوید: «مردم بلید و نادانند، نبوغ خلاق مرا قرنهای آتی تضمین خواهد کرد.»

آنها افرادی بودند که بدستور دولت کار نمیکردند و از این نظر مانند هنرمندان دموکراسی های امروز بودند. اما جیماً بمکتبی وابسته بودند که انحراف از شیوه آنرا سربیزی از فرمان خدایان می پنداشتند.

آن ها نیز چشم به کیسه هائی داشتند که در کمر اشراف و مؤبدان آویزان بود.

بدین نحو شخصیت های بزرگ هنر در دوران تمدن اولیه مکتب بزرگ طلائی کلاسیک را خلق نکردند؛ بلکه چون قله هائی هستند که در بالای دامنه وسیع آن می درخشند. هزاران مجسمه ساز و نقاش و معمار و طراح با آثار خود در فراموشی خوابیدند و فیداس را بنسبندگی مکتب خود بتاریخ سپردند.

همه در تابوت پوسیده اند، اما دست «میرون» هنوز از قبر بیرون مانده است. خواهند گفت که شخصیت و نبوغ او را چگونه تحلیل می کنید.

ما اختلاف استعداد های انسان را که زائیده ساختمانهای جداگانه دماغی و بدنی است قبول داریم - اما این را علتی برای صحت نظریه های «فردی» نمیدانیم زیرا همه در مکانیسم و طرز عمل دادوستد با محیط یکسانند. بنابراین تنها اختلاف ناپه با کودن در این است که او فقط بهتر جذب میکند و دقیق تر دفع می نماید.

* *

از این پس روم قدرت گرفت و رومیهای سرباز و خشن تمدن و فرهنگ یونان را تقلید کردند. اما برای آن ها از تقلید تجاوز نکرد و هنر زیبایی کلاسیک یونان پستی گرفت.

مسیحیت با تمدن روحانی و ترک دنیا نیش آخرین ضربه ای بود که بر روی خرابه های مکتب ویران یونان فرود آمد. و مکتب بیزانسی بعد از آنکه زندگی آسمانی مسیحی ریشه دوآند، متناسب با آن احداث شد.

دیگر بت های زیبا، رنگ و رونق خود را در پشت پرده کلمات بت پرستی و کفر از دست دادند و هاله های منجمد و مسیحا و مریم آسمانی با اشکال غیر زمینی و تخیلی

سمبل انسانیت و حقیقت زیبایی شدند. آیا هنر نزول کرد؟

آری، زیرا زندگی مذهبی آن دوران جوان بود و مراحل اولیه خود را می گذرانید. در این بحران تغییر روش زندگی، هنر ناقص و نارسایی نیز بمیان آمد. دوازده قرن گذشت تا سبک گوتیک در معماری جایگزین سبک رمانسک Romanesque شد.

دوازده قرن گذشت تا آخرین آثار معماری رومی از میان رفت. در این جا تحول کامل شده بود و فرهنگ قرون وسطی با عظمت خود پیدا شد. این تحول شروع دنیای نوینی را نوید میداد؛ دنیا ای که (رنسانس) تجدید علمی و صنعتی و هنری را هم دوش هم در برداشت.

حقایق عملی بیشتر کشف شدند. اما هیچ هنرمندی نمی توانست مانند کوپرنیک Copernicus ادعای کشف راز بزرگ حقیقت نوینی را بکند. زیرا هنر زیبایی حقیقی نیست.

همآهنگی هنر با زندگی و علوم تاحدی است که گاهی بزرگترین نبوغ علمی، بزرگترین شاهکار هنری را بوجود می آورد. و بدین نحو هیچ میدانی برای رقص ناهنجار « اندیویدو آلیسم » باقی نمیگذارد. پیرادلا فرانچسکا Piera della francesca و (اوجلو) Ucello و لئونارد داوینچی L. Davinci از این قرارند.

اینان رنسانس را خلق نکردند بلکه روح زمان را در عظمت خود با فصاحت بیان بی نظیری بیان کردند.

در سراسر قرون وسطی شاید « الگرگو » Elgreco بتواند شاهی برای « اندیویدو آلیست » ها باشد. سبک « الگرگو » در رنگ آمیزی نوین بود. تابلو های او صاعقه را با آتش معرفی نمی کند، بلکه آنرا از رنگ آمیزی از نوع « کپیوژیسیون » و ترکیب بندی از خود تابلو بیرون میریزد. او الوهیت را فقط با هاله ها نمایش نمی دهد. آسمان در چشم و پیشانی و انگشتان و حتی چین های خرقه های او منعکس است. با این همه او مانند میکل آنژ (رمانتیک) و مانند بسیاری دیگر « باروک » است. همانقدر که در بار مادرید اورانی پسندید، روح مذهبی زمان او را دوست می داشت. بدین ترتیب او خورد را و فادار تر از ولاسکز Velasquez نسبت برام و عقاید آنها و هنر خود نشان میدهد. « الگرگو » از نقاشان معاصر خود مترقی تر بود. اما قدمی از احتیاجات محیط خود فراتر ننگذاشت.

بدین ترتیب وابستگی هنر و زندگی در سراسر تاریخ تا شروع کاپیتالسم روشن میشود.

* * *

با دوران « کاپیتالسم » و اقتصاد بی بند و بار Laissez faire آزادی بیان و عقاید دیگر اجتماعی، اندیویدو آلیسم با شدت ظاهر شد. چه کسانی از فرضیه های انفرادی پشتیبانی کردند و پیشرفت اجتماع را بر شخصیت افراد استوار دانستند؟

آن طبقه‌ای که از انقلاب صنعتی و سرمایه داری فاتح بیرون آمده بود میگفت
 «انسان آزاد بدنیا آمده است تا آزاد زندگی کند و بمیرد.»

«هر کس دارای همه گونه آزادی است - حتی آزادی بهره کشی از انسان‌های دیگر.» «باید در فکر خود بود و کیسه خود را انباشت، ناتوانان از پای در خواهند آمد و زبردستان چنان بدر می‌برند. این قانون کلی دنیاست !!»

فرمول آزادی بشر را بورژوازی با دهان کف کرده و موهای آشفته انقلابی اعلام داشت. بورژوازی جوان بود و فاتح، و ملو از تناقضات تئوریک بورژوازی افرادی را آزاد کرد تا توده‌ای را باسارت خود در آورد. بورژوازی برای منافع خود - منافع طبقاتی و فردی خود - بهترین راه پیشرفت را، فعالیت‌ها و ابتکارات فردی شناخت. هر که استعدادی داشت از آن حربه‌ای بران ساخت و هر که سرمایه‌ای داشت بر روی آن چون افعی لانه گذاشت. افرادی که چیز شدند و جمعیت‌ها، هم‌چون روزگاران گذشته از دخمه‌های خود سر بیرون نکشیدند. شارلاتان‌های اجتماعی نیز میدانی وسیع یافتند، میدانی که قهرمانان آن بورژوازی متبسم و چرب زبان و تمیز پوش بود، میدانی که هر کس در آن دروغ بردازتر و گستاخ‌تر و بی‌مهابا تر بود بزرگتر و بزرگوارتر جلوه می‌کرد. «اندیویدو آلیسم» به بهترین نحوی تجلیل شده.

صنعت پایبای علوم پیشرفت کرد. اما فقط تا آنجا که منافع بورژوازی تامین شود، این توازن حفظ شد. علم از کالبد مجرد خود بیرون آمده و در صنعت ریشه دوانید، از این پس حقایق علمی بارورتر شد؛ زیرا علم در لباس صنعت برای دردهای مادی و معنوی اجتماع مرهمی گردید.

اما هنر، تنوع اکتشافات علمی و هنری جامعه‌ای تنوع پسند بوجود آورد، و هنرمندان نیز تحت تاثیر محیط علمی و صنعتی، با وقت کم و فقر زیاد، بارمانسها و احساسات جدید تغییر کردند، همان تضادی که بین سازمان اجتماعی و نوع تولید پیدا شد، در دینو احساسات هنرمند با تکنیک و محصول او بوجود آمد.

بازار هنر از دربار و قصرهای فئودال باطاقهای مدرن بورژوازی مشخص بد ذوق انتقال یافت. هنر، ظرافت خود را از دست داد، زیرا در رقابت با تولید کلی با سه‌های رنگین. ارزشی که مبنی بر ساعات کار و نبوغ انسانی است بدست نیاورد. چاپ رنگین، برتریت هنری توده افزوده - توده‌ای که تابلوی اصلی نقاش را بیش از دوبرابر بهای تصویرچاپی آن نمی‌خرید - هنریک راه نجات یافت. همان راهیکه خیاطان و کلاه دوزان و کفاشان و پارچه بافان در پیش گرفته بودند، همان راهیکه بورژوازی برای فروش کلاهی خود آزموده بود - تغییر شکل و ابتکار، «مد».

بدین نحو جنبشی که از اوان سرمایه داری در هنر ریشه دوانیده بود برض انشام و تنوع دچار شد؛ رئالیسم و امپرسیونیسم دو مکتب منطقی و صحیح این دوران هستند که نتیجه تاریخی تحول جامعه می‌باشد.

مرض اکتشاف، «اندیویدو آلیست» ها را بر آن داشت که مانند علمای تجربی (آنالیتیک) هر روز به تجربه‌ای بپردازند. احشاء و امعاء هنر از زیر بوم بیرون

ریخته شد و نبوغ تاریخی انسان به اجزای مشکله اش تقسیم گردید. بنابراین هنوز مکتب های رثالیسم و امپرسیونیسم نضجی نگرفته در رحم خفه شد. و عوامل عهده سی و روان شناسی جایگزین مفاهیم اصلی زندگی و هنر گردید؛ آنچه از آن باقی ماند دیگر هنر نبود یک بلکه تحلیل علمی با قلم موی نقاشی بود. همانطور که احساسات انسان در محیط کارخانه و کارگر و کارفرما خشک و جامد و بی فروغ گردیده بود؛ اسکلت نیز از زیر پوست رنگین بیرون آمد و بجای مدل نشست. برای اولین بار در تاریخ، هنر-مندان از توده جدا شدند. نه فقط از طبقات سوم، بلکه از خواص و زیبا پسندان نیز دوری جستند. آنتهادر پی هنر « ماوراء جدید » میکشند.

این هنرمندان در برابر اعتراض مردم چه پاسخ میدهند؟
آنها تئوریهای « انشیتن » را مثال میآورند، که در روزهای اول مسخره پنداشته میشدند. و اینک همه به صحت آنها اذعان دارند. آنها مثال « سزان » و امپرسیونیست هارا می آورند و به « اندیوید و آلیسم » « وان گوگ » و « گوگن » تکیه می کنند. اما نپیدانند که نظریات علمی، حقایق است مثبت و استدلالی و زیبایی-را ملاکی جز درك بیننده نیست. بیننده ای که در روح و فرهنگ مترقی زمان خود زندگی می کند. « سزان » و « وان گوگ » را زمان بدنبال یک سلسله تحولات تاریخی، بوجود آورد. « سزان » از « الکرگو » و « وان گوگ » نیز از « سزان » پیروی کرد. هنر توده ای « وان گوگ » را که از فقر و رنج و آلام روحی مردم حیات می-کند مردم دوست دارند. اما سالیهاست که از عمر چندین مکتب علمی نقاشی میگذرد و یکی بعد از دیگری متروک و مصلوب میگردد. هیچ کس با پیدایش مکتب های نوین مخالف نیست. اما با شارلا تانیسم و تحمیل عقاید سرکش مجنونانه بعنوان اختراع زیبایی همه مخالفند.

یک مکتب نوین هنگامی بیدامی شود که زندگی باضربه های نوینی گام بردارد و وقتی رنگ زندگی عوض شود، آثار جدید محیط، احساسات دیگری، و اقلا بنحود دیگری در هنرمند بر میانگیزد.

تغییر محیط در هنر نیز منعکس میشود، زیرا آنچه هنرمند جذب میکند برمی گرداند. در این صورت یک رابطه منطقی و تاریخی بین هنر و زندگی می توان پیدا کرد.

از این جاست که تضادهای زندگی طبقاتی و عقاید انفرادی سازمان ماکه در زندگی بحران، ننگینی احداث نموده است، هنر ناپایدار و دیوانه ای نیز با تحویل میدهد. و تا تبدیل سازمان اجتماعی، هنر هدف اصلی خود را پیدا نخواهد کرد. در حالیکه من جبری بودن این مناسبات و روابط را بین زندگی و هنر قبول دارم، اما از آنجا که زندگی بورژوازی را محکوم بسقوط میدانم، هنر او را نیز محکوم به فراموشی می بندارم دوران زودگذر آثار خود را زودتر فراموش میکند.

هنرمندان « ماوراء جدید » میکوشند تا همان فاصله ای که دانشمند را با طبقات پائین از لحاظ علمی دور کرده است، بین خود و توده از نظر هنری احداث کنند. آیا آنها برای راست میروند؟ خواهیم دید که چنین نیست. علم در تحول خود از

صورت فلسفه بیرون می آید و در عمل وزندگی بیشتر وارد میشود. علم روزی فقط کنجکاوی بود، اما امروز بانان شب درهم آمیخته است. هنر بازندگی توأم بود اما سعی می کند از آن دور. شود این تقلید بی جا هنر را در جریان مخالف علم انداخته است در حالیکه سعی میکند از آن پیروی کند.

فرمول «علم برای علم» به «علم برای اجتماع» مبدل شده است در حالی که «هنر برای اجتماع» به «هنر برای هنر» تنزل کرده است.

مردم نتایج علوم را عملاً در صنعت می بینند و احساس میکنند و باتوریهای بی-آزار و مشکل علمی مانند تئوری نسبی Relativity و ذره ای Quantum و جهان در حال گسترش Expanding Universe در نمایشگاهها روبرو نمی شوند. تئوریهای نوری در لابراتوارها و در مجلات علمی آنها با مردم سروکاری ندارند. اما هنر باید در روز و در شب با مردم زندگی کند، تربیت کند، شاد کند و گاهی نیز برنجاند و تناسب و تجانس آن با زندگی و خاطرات آن دلنشین باشد. هنر «ماوراء جدید» این کار را نمی کند. بنا بر این بهتر است در لابراتوار نقاشی باقی بماند. ولی چون نمیتواند منزوی باشد، و از لابراتوار نقاشی هندسی و عالم نما مستقیماً به نمایشگاه میرود و مطالعات مقدماتی و دوران فهم خود را بمنوان آخرین کالای درک و شعور انسانی تحویل مردم میدهد - تنها برای اینکه در برابر دانش نوین قداست کرده باشد.

با این استدلالات من نمیخواهم هنر مدرن رازنده بگور کنم. اجتماع خودش آنچه لازم بداند میکند. اما کسانیکه خود را هنرمند مینامند و هر روز در جستجوی مکتبی تازه میگردند مسلماً هر روز بچنونی تازه ترمبتلا می شوند. فقط هنرمندانی که روح زمان را شناخته و باصمیمیت آنچه میسازند خود احساس میکنند و به نوعی در بیننده موثر می شوند، میتوانند ادعای رهبری مکتب نوین هنر را داشته باشند.

خلق زیبایی کاری احمقانه است. زیرا زیبایی از اجتماع بوجود می آید و با اجتماع تحول می پذیرد. اگر برای علم، حقیقت و تکاملی وجود دارد برای هنر فقط تحول و تجانس مفهوم دارد.

گفتیم که هنر از نوع سازمان اجتماعی منشاء میگیرد، یعنی هنرمند زندگی میکند، زندگی را می چشد و آن را با تمام شوخسبها، حقایق، رنجها و شیرینیهای دوباره تحویل زندگی میدهد. در سازمان سرمایه داری هر فردی دستی بکلاه و دستی بکمر بند خود دارد و بدون توجه بسایرین، چهار چشم جیب خود را می باید و بدین نحو در جریان زندگی رانده میشود. توجه او بیش از محیط بدرون خود منعطف شده است؛ به منافع فردی خود، بابتکارات خود، بشهرت خود و به بیان شخصی خود. در ذهن او دو جمله مبهم «آزادی عقاید» و «خلق و اختراع» دور میزند و او را آزار میدهد. در یکطرف او بدنیاعجولانه و سرسام آور بگرد خود میچرد و او را فراموش کرده است. در طرف دیگر سیل انسانهای مکانیکی و مبارزات طبقاتی او را حیران کرده است. او نیز براه خود میرود، سردرگریبان خود، دنیائی که او را نمیخواهد پشت می گذارد. عصر خود را دوران قهرمانان علمی می بیند. شخصیت های بزرگ علمی که در پشت ذره بین های تبلیغاتی چندین برابر بزرگتر شده اند او را تحقیر میکنند. لذا او نیز دنیای تحقیقی و لابراتوار خود را بوجود می آورد. او نیز کشف میکند او نیز

«مد» می‌تراشد. اگر عالم، اجتماعی‌تر شده او اندیویدوالیست‌تر می‌گردد.

«اندیوید و آلیست» های هنر باید بدانند که فعالیت دانشمندان در هر دورانی یک فعالیت‌متد و گروهی است، و فعالیت انفرادی آنها سراسر در یک سلسله تکاملی قرار دارد.

بنابر این نمیتوان عالم را اندیوید و آلیست باین مفهوم نامید. هر چند که فعالیت های علمی انفرادی که مبنی بر یک طرح کلی و تقسیم کار نباشد دیرتر به نتیجه خواهد رسید و مورد استفاده قرار خواهد گرفت. هنرمندانی که از اجتماع و زندگی دور می‌شوند مانند دانشمندی هستند که لاابراتوار خود را بکنار گذاشته و به تخیلات و استنتاجات ذهن خود قناعت میکنند.

«هنرماوراء جدید» که زائیده اندیوید و آلیسم است تماس خود را با زندگی مردم از دست داده است و گوئی بیشتر برای کسانی بوجود می‌آید که در زندگی رنج‌ها و آلام بشری را نمی‌شناسند؛ حیات وزیست و مرگ را با مشتکی کلیات عالمانه تحلیل میکنند؛ انسان را اسکلتی می‌بینند که بطور مکانیکی می‌رقصد، می‌خندد، می‌دود، و می‌افتد؛ انسان را کرم وار بچند متر جهازهاضه و بیچارگان تناسلی مجرد و خلاصه میکنند؛ از تظاهر بفهم خاص و ذک ظریف برای خود جایگاهی مافوق اجتماعی می‌سازند. هنر را برای خود منحصر می‌دانند و نقش اجتماعی آنرا انکار کرده و سقوط و تنزل هنرمی‌نامند. هنر باز یچه این افراد مشخص شده است. همانکاری را که بارون‌ها و خانها و دربارها و پاپها در زمان فنودالیت در قبال زردوزی شده و عصای نقره انجام می‌دادند، اینک بورژوازی با سیلندر و فراك بمده گرفته است. بورژوازی باصدای متین و خود پستدانه تعصین می‌کند و مشتکی ساده‌دل و کنجکاو با دهن باز متحیرانه نگاه میکنند، گوش می‌دهند، و از بیم نادانی در خاموشی و سکوت بتصدیق، سر می‌چپانند.

هنرمندان جدیدی که دلقک طبقات تروتمند شده‌اند و آنها که با اجتماع و مبارزه آن پشت کرده‌اند، دانشمندانیکه از آخرین نظریات علوم سمی میکنند. بنفع بورژوازی فلسفه بافی‌کنند، بتنگین‌ترین وجهی از وظیفه تاریخی خود فرار کرده‌اند چنین است مفهوم «هنر برای هنر»

چنین است «اندیوید و آلیسم»، سوقاتی که بورژوازی برای ما برایگان آورده است.

دبالة ترجمه کتاب ژورژ پولیتسر بنام «اصول مآدمائی فلسفه» بمناسبت نشی
مجال درین شماره چاپ شد.

قسمت اول این کتاب که شامل قسمت های چاپ شده در مجله، با ضافه چندین فصل
دیگراست؛ بزودی بصورت کتاب جداگانه ای منتشر خواهد شد.

تحلیل تاریخ ایران

مقدمه (تاریخ ایران را چگونه و از چه نظر تقسیم کنیم ؟
 فصل اول (سرچشمه های اطلاع در باره بشر ما قبل تاریخ.
 فصل دوم (ادوار مختلف تاریخ بشر بطور کلی: ۱ - دوره
 وحشیگری ۲ - دوره بربریت ۳ - دوره تمدن .
 فصل سوم (ایرانیان در دوران پیش از تمدن: ۱ - تاریخ آغاز
 دوره تمدن ۲ - تاریخ مهاجرت آریانها بایران ۳ - مهاجرت
 آریانها درجه دوره تاریخی انجام گرفت ؟ ۴ - آیا اوستا
 میتواند راهنمای ما باشد ؟ ۵ - اوستا میگوید مسکن اصلی ایرانیها
 در چراسگاههای خرم بود ۶۰ - اوستا تأیید میکند که زراعت
 برای تغذیه چهارپایان پیدا شد . ۷ - آریانهای شهرنشین و قبایل
 چوپان ۸ - آیا نئوت مذهب زردشت ریشه اقتصادی و اجتماعی
 دارد ؟ ۹ - نظر شاهنامه را بخوانیم: ۱۰ - خلاصه کنیم .

مقدمه - تاریخ ایران را چگونه و از چه نظر تقسیم کنیم ؟

وقتی که از تاریخ ایران سخن می آید عموماً آغاز آن را تشکیل دولت
 هخامنشی حساب می کنند. وقتی که از شئون اجتماعی ایران، از خانواده، از طبقات،
 از آداب و رسوم و قوانین گفتگو میشود باز هم باین تر می آیند و از روزگار سانیان
 آغاز مباحثه میکنند. اگر ما فقط دربی تاریخ کتبی باشیم فقط دوران تمدن ایران
 را در نظر بگیریم می توانیم فعلاً این برداشت را قبول کنیم. ولی بدیهی است که ایرانی-
 بیش از دوره تمدن نیز وجود داشته و تاریخی از سرگذرانده است که اگر چه نوشته
 نیست نمیتوان آن را نفی کرد. مخصوصاً که از لحاظ منطقی اگر بخواهیم مرحله ای
 از زندگانی ملتی را خوب بفهمیم باید قبلاً مرحله پیشتر از آن را مورد تحقیق و
 دقت قرار دهیم.

از تاریخ پیش از تمدن ایران، متأسفانه اطلاعات دقیقی در دست نیست.
 اما چون دانشهای کنونی بطور کلی ثابت کرده است که بشر پس از جد شدن از حالت
 حیوانی چه مراحل را طی کرده و از چه راههایی به مرحله تمدن رسیده است. این اطلاعات
 کلی می تواند ما را در روشن کردن تاریخ پیش از تمدن ایران راهنمایی کند، و خبر-
 های جسته گریخته ای که علاوه بر اطلاعات مذکور در دست میباشد ما را باز هم در این راه
 جلوتر خواهد برد.

از این جهت ما « تحلیل تاریخ ایران » را از عهد پیش از تمدن شروع
 میکنیم و در این قسمت از اطلاعات کلی که در مورد دوره وحشیگری و بربریت بشر در دست
 میباشد کمک خواهیم گرفت.

اما دوران تمدن ایران را بعقیده ما می توان به دوره تقسیم کرد: ۱ - دوره
 هخامنشی و ساسانی ۲ - دوره بعد از اسلام و عرب ۳ - دوره نفوذ تمدن باختر.

مقصود از يك دوره تاریخی دوره سلطنت يك پادشاه یا يك سلسله نیست. کسانی که در تقسیم تاریخ بدگر تعویض پادشاهان و انقراض و تاسیس سلسله‌ها اکتفاء مینمایند می‌توان گفت که بانظر نافذ بتاریخ نگاه‌نمایند و بجرایان-های عمیقی که دردل اقیانوس اجتماع میگردد توجه ندارند. تاریخ يك ملت را با تاریخ يك یاچند فرد و یا يك یاچند سلسله نباید اشتباه کرد، و باید در نظر داشت که تاریخ هیچ فرد و هیچ سلسله‌ای را بدون تحلیل تاریخ ملت نمی‌توان درك کرد. تشکیلات اجتماعی ایران و زندگی ملت ما، باوجود حوادث شگفتی که از سرآن گذشته و هجوم قبائل مختلف و متعددی که برآن تاخته‌اند، کمتر درمرض تغییرات اساسی قرار گرفته است و این موضوع مخصوصاً در دوره پیش از اسلام به چشم می‌خورد.

در این دوره فقط در عهد اسکندر و جانشینان او در تشکیلات اجتماعی ایران تزلزلی پیداگردید اما این تزلزل سطحی بود و بزودی در زمان اشکانی‌ها و مخصوصاً ساسانیها بنیاد استوارتری برای تشکیلات پیش از عهد اسکندر گذاشته شد اسلام و عرب تکانی بزنگی ملت ایران دادند و آثاری باقی گذاشتند ولی می‌توان بزرگترین تحولی را که در انتظار ملت ایران می‌باشد تحولی دانست که زمینه آن از تاریخ نفوذ تمدن غرب در ایران شروع شده است. دراین میانه اقوام متعددی مانند چنگیزی‌ها، تیموری‌ها، برایان چیره شدند و بدیهی است که آثاری در تشکیلات و مخصوصاً روحیات ایرانی باقی گذاشتند اما چون اقوام تمدنی نبودند و در حقیقت مغلوب تمدن ایرانی شدند و جنبه مذهبی نیز نداشتند، دوره آنها را از لحاظ تشکیلات اجتماعی میتوان دنباله تشکیلات قبلی دانست. از اینجهت ما این سه دوره را برای تقسیم کافی میدانیم و در تشریح هر دوره خصوصیات همان دوره و ملاک امتیاز آن را از سایر ادوار نشان خواهیم داد.

فصل اولی - سرچشمه‌های اطلاع درباره بشر ما قبل تاریخ

چطور بشر از حالت حیوانی بیرون آمد؛ و راه تکامل را، پیش از اینکه بتمدن برسد چگونه پیمود؟

پنج سرچشمه اطلاعات می‌تواند در جواب این سؤال بیا کمک کند: ۱- باستان شناسی ماقبل تاریخ (۱). ۲- نواد شناسی (۲). ۳- فلکلور (۳). ۴- زبان شناسی (۴) ۵- انسان شناسی.

۱- باستان شناسی - مقصود از این علم مطالعه آثار مادی است که از بشر ماقبل تاریخ باقی مانده است. این آثار برحسب روابطی که میان افراد بشر بایکدیگر و با طبیعت موجود میباشد تغییر می‌پذیرد. از این جهت اگر ما این اشیاء را منظم‌ا

- 1) Archéologie Préhistorique
- 2) Ethnographie
- 3) Folklore
- 4) La Linguistique
- 5) Anthropologie

بنسبت تکامل آنها کنار یکدیگر بگذاریم می‌توانیم بتغییر تدریجی که در رابطه افراد بشر با یکدیگر و با طبیعت حاصل شده است پی ببریم. مثلاً اگر يك شمشیر چوبی از آثار بشر اولیه بدست بیاوریم تعیین می‌کنیم که این شمشیر متعلق بدوره‌ای است که هنوز بشر آهن را نشناخته و ذوب نکرده بوده است ولی شمشیر فولادین دلیل اکتشاف آهن و تکامل بشر و قدرت او بر شکار حیوانات است و شکار حیوانات و اهلی کردن آنها بشر را از میوه درختان بتدریج بی‌نیاز میگرداند و او را وارد زندگی نوینی می‌کند.

اگر خانه‌ای از بشر ماقبل تاریخ بدست آوریم یقین می‌کنیم که در این دوره بشر بصورت گله‌های متحرک نیز بسته، بلکه سکونت را آموخته است.

۲- نژاد شناسی- مقصود از این علم مطالعه در احوال ملت هائی است که تا این اواخر در حالتی شبیه بزندگان بشر اولیه و در عین بربریت زندگانی کرده‌اند و یا میکنند. در زمانی که اروپاییها بنیمکره غربی: بامریکا و استرالیا قدم گذاشتند باین گونه اقوام که بقایای بعضی از آنها هنوز دیده میشود، برخوردند و از مشاهده زندگانی آنها بهتر توانستند بزندگان بشر اولیه راه یابند.

این مطالعات یکی از وافرترین سرچشمه‌های اطلاعات امروزی مادرباره بشر اولیه می‌باشد.

۳- فلکلور - مقصود از فلکلور مجموعه افسانه‌ها، اعتقادات و آداب و رسوم عامیانه می‌باشد که حاوی ریشه‌های عمیق زندگانی هر قوم است. فلکلور را از اینجهت مخصوصاً باید مورد توجه قرار داد که آثار قدیم‌ترین زندگی بشر را میتوان در آن پیدا کرد. مار (۱) دانشمند معروف شوروی، فلکلور را « ادبیات جامعه بشری پیش از پیدایش جامعه طبقاتی » می‌خواند، و از اینجامیتوان با اهمیت فلکلور در تنبغات ماقبل تاریخ پی برد.

۴- زبان شناسی - زبان یکی از آفریده‌ها و مخلوقات بشر است که دوره‌های خلایقیت و تکامل بشر را در خودش متعکس می‌نماید. البته همانطور که «مار» میگوید کلمات ما را بتنگنای سر زمین معین و فلان سال بخصوص، دلالت نمینمایند. ولی دوره‌های تاریخی را از لحاظ سازمان اجتماعی و اقتصادی بمانشان میدهند، زیرا که این سازمان‌ها انعکاسی در زبان دوره خود دارند.

۵- انسان شناسی وقتی خدمات بزرگ انجام میدهد که تغییرات فیزیکی را که در اثر جریان کار بشری و روابط اجتماعی حاصله از آن در ساختمان فیزیکی بشر حاصل میشود مورد مطالعه قرار دهد (۲)

فصل دوم

ادوار مختلف تاریخ بشر، بطور کلی

مطالعه منابعی که ذکر کردیم بما همینطور ثابت میکند که بشر از سلسله حیوانات جدا شد و مانند اسلاف خود بصورت گله زندگی می‌کرد. بشر که در اثر احتیاج

1) Marr: Langage et L'actualité

2) Les origines de la religion (Lucien Aenry) P:59-61

زندگی و در اثر ممارست، توانست کمر راست کند و دست را در گرفتن اشیاء مورد استفاده قرار دهد، با این دو عمل اولین وجه امتیاز خود را با سایر حیوانات بدست آورد. فرار گرفتن شست دست در مقابل سایر انگشتان برای بشر فتح بزرگی محسوب میشود و مرگان (۱) میگوید: « در اثر قائم ایستادن بشر، دستها دیگر هیچ کاری نداشتند مگر گرفتن و استفاده کردن از اشیاء و ساختن یا بکار بردن آلات دفاع. فکهای بشر که در اثر آزاد شدن دستها دیگر عمل گرفتن را انجام نمیدادند و کار آنها فقط پاره کردن و جویدن حیوانات بود در اثر پیدایش آلات دفاع بکلی از گاز گرفتن و پاره کردن نیز باز ایستادند و در اثر اینکه کارشان کم شد کوتاهتر و سبک گشتند.»

از اینجهت بقول انگلس: دست نه فقط عضو کار است بلکه نتیجه کار است.

گله های بشر که بتدریج بسکونت نزدیک میشدند در حالتی که آن را کمونیم اولیه (۲) نام گذاشته اند زندگی میکردند؛ و این کمونیم اولیه نه فقط از اشتراك وسائل تولید - که در آن روزگار خیلی بدوی بود - ناشی میشد بلکه مخصوصاً ناشی از این بود که بشر بطور انفراد در برابر طبیعت بسیار ضعیف بود و هنوز نتوانسته بود نافع خود را از گله های بشری - که در حقیقت بشر زائیده آنهاست - ببرد. هنوز در این اجتماع اختلافات طبقاتی که ناشی از شکل بعدی زندگانی بشر است بوجود نیامده بود.

در باره مراحل بشر تا رسیدن بدوره تمدن بیمود، انگلس (۳) مینویسد:

« مرگان (۴) اولین کسی است که با آشنائی بماهیت قضیه، کوشیده است نظم صریحی در دوره ماقبل تاریخ بشریت وارد کند. این گروه بندی که مرگان پذیرفته است یقیناً تا هر مدت مدیدی که مدارک خیلی فراوانتری بدست نیاید و تغییر آن را ایجاد ننماید، بقوت خود باقی خواهد ماند.»

بعقیده مرگان دوره های اصلی عبارت اند از: دوره وحشیگری، دوره بربریت و دوره تمدن. محتاج به تذکر نیست که مرگان فقط بدو دوره اول و چگونگی گذشتن آنها بدوره تمدن می پردازد. مرگان هر يك از این دو دوره را بر حسب ترقی و تکاملی که در تولید وسائل زندگی حاصل شده به مرحله پائین، وسط و بالا تقسیم نموده است. زیرا که بقول خودش « مهارت بشر در تولید وسائل زندگی در نسبت درجه تفوق و تسلط بشر در طبیعت، تاثیر ضروری و قاطع دارد. از تمام موجودات فقط بشر است که تقریباً توانسته است بر تولید آذوقه خویش مسلط باشد. تمام دوره های بزرگ پیشرفت و تکامل بشر، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، بادوره های بسط سرچشمه های تغذیه بشر مطابقت دارد.»

1) Morgan; L' humanité préhistorique.

2) Communisme primitif

3) Engels; Les origines de la société

4) مرگان دانشمند انگلیسی که در قرن ۱۹ میزیسته، سالها در میان قبایل وحشی آمریکا و استرالیا بسر برده، و تحقیقات او اساس استنتاجات انگلس قرار گرفته است.

۹- دوره وحشیگری (۱)

مرحله پائین (۲): این مرحله دوران کودکی بشر است. گله‌های بشر از برس حیوانات قویتر، غالباً بر روی درختها زندگی میکردند. محل زندگی آنها، در منطقه استوائی بود و از میوه‌ها، از گردو، و از ریشه‌ها تغذیه میکردند. زبان بمفهوم امروزی (۳) در این دوره بوجود آمده. با آن که این دوره قاعده هزاران سال دوام کرده است نشانه‌های مستقیمی از آن در دست نداریم. اما همینکه قبول کردیم نوع بشر از سلسله حیوانات بیرون آمده است وجود این دوره را باید قبول کنیم.

مرحله وسط (۴) - این دوره بامصرف ماهی (حیوانات صدف‌دار و ذوات القشر Crustacés در جزو ماهیها حساب میکنیم) و استعمال آتش آغاز میشود. این دو با هم در زندگی بشر داخل شدند زیرا که فقط با آتش است که میتوان ماهی را قابل خوردن نمود. بشر در اثر پیدا کردن این غذای جدید، از قید منطقه و محیط بیرون آمد و حتی در این مرحله از زندگی، در اثر اینکه در کنار رودخانه‌ها اوسواحل دریاها می‌توانست حرکت نماید و از ماهی استفاده کند در قسمت اعظم زمین پراکنده شده. افزارهای سنگی و بدون ظرافت و غیر صیقلی (۵) که در تمام قاره‌ها بدست آمده و متعلق باین دوره از زندگانی بشر میباشد گواه این نقل و انتقالات بشر است. اشغال منطقه‌های جدید، غریزه اکتشاف که هر روز در بشر بیدارتر میشد، توأم با داشتن آتش که در اثر اصطکاک بدست آمده بود، غذاهای تازه‌ای بوجود آوردند؛ مانند ریشه‌های درختان و پیاز. نباتاتی مانند سیب‌زمینی و غیره که در میان خاکستر داغ و یا کوره-هایی که در زمین کنده میشد پخته میگشت. همچنین شکار در اثر اختراع اولین سلاح‌های بشر مانند گرز و نیزه، گاهگاهی بدست می‌آمد و در جزو غذاهای بشر شده بود. هیچگاه آنطور که در بعضی از کتابها نوشته شده است، ملت‌هایی که فقط از گوشت شکار زندگی کرده باشند وجود نداشته‌اند. زیرا که محصول شکار خیلی اتفاقی و وابسته بتصادف بود و اسلحه بشر آنقدر تکامل نیافته بود که بتوان بر روی آن حساب کرده بظفر میرسد که در این مرحله بود که در اثر ثابت نبودن منابع تغذیه، خوردن گوشت بشر (۶) که مدت‌ها دوام یافت پیدا شد. اهالی استرالیا و بسیاری از اهالی پلینزی (اقیانوسیه) هنوز در این مرحله از وحشیگری زندگی میکنند.

مرحله بالا: این مرحله با اختراع تیرو کمان آغاز میشود و در اثر این اختراع گوشت شکار يك غذای مرتب، و عمل شکار یکرشته عادی از کار بشری میشود. کمان، زه، و تیر افزارهای بفرنجی هستند که اختراع آنها تجربه‌های متمدن و قابلیت عالی فکری و آشنایی با عده زیادی اختراعات دیگر لازم دارد. بادر نظر گرفتن ملتهائی که با تیرو کمان آشنائی دارند ولی هنوز صنعت کاسه‌گری را (صنعتی که بدایش آنرا، تاریخ ورود بدوره بربریت میداند) بلد نیستند، ملاحظه می‌کنیم که این ملت‌ها آغاز شهر نشینی کرده‌اند، تاحدی بر تولید و سائل زندگی تسلط دارند، کاسه و ظروف چوبی

1) Etat sauvage

2) Stade inférieur

3) Langage articulé

4) Stade moyen

5) Paléolithique

6) Anthropophagie

میسازند، پافت بادست را بانسوج پوست درخت بلدند، با پوست درختان یا جگن، سبد و زنبیل میسازند، ظروف سنگی صیقلی (۱) درست میکنند. اکتشاف آتش و اختراع تبرسنگی باعث شد که بشر بساختن زورق نامل گشت یعنی تنه درخت را یک پارچه جدا میکرد و بصورت زورق بهریا می انداخت (۲) و آنرا با پارو حرکت می داد. در میان بعضی از ملتهای راتر همین افزارها، تیروخته برای ساختن خانه پیداشد. تمام این پیشرفت ها در میان سرخ بوستان شمال غربی امریکا دیده میشد، درحالی که آنها کاسه گری بلد نبودند.

تیرو کمان برای حالت وحشیگری همان مقام را دارد که شمشیر آهنین برای بربریت و سلاح آتشین برای تمدن - یعنی سلاح قاطع آن دوره است.

۴- دوره بربریت

مرحله پانین - این مرحله با ورود صنعت کاسه گری در زندگی بشر، آغاز میشود. این صنعت در بسیاری از جاها و ظاهراً در همه جا از این راه بوجود آمد که اشیاء بافته شده و یا اشیاء چوبی را از گل رس میپوشانند، تا آتش در آنها تاثیر نکند. بعداً فهمیدند که گل رس وقتی پخته میشود لازم نیست چیزی در وسط داشته باشد.

ما تا اینجا حرکت پیشرفت بشری را بطور کاملی در نظر گرفتیم. دوره - هائی که تاکنون شرح دادیم کلیه ملت ها از آنها عبور کرده اند و ما بخصوصیات هر محل نه پرداختیم. اما دوره بربریت که شروع میشود اختلاف خواص طبیعی دو قاره بزرگ زمین باعث اختلاف در سیر تکامل میان ملتها میگردد.

آنچه دوره بربریت را مشخص میگرداند عبارتست از تربیت حیوانات و کشت گیاهان - قاره شرقی که آنرا دنیای کهن مینامند تقریباً دارای کلیه حیواناتی که قابل اهلی شدن میباشد و همچنین دارای کلیه حیواناتی که برای کشت خوبند باستانی یکی از آنها بود. ولی قاره غربی یعنی افریقا دارای هیچیک از حیوانات پستاندار که قابل اهلی شدن باشند نبود مگر لاما (۴) که آنها فقط در قسمتی از جنوب امریکا بود. امریکا از جهت حیوانات قابل کشت هم فقط دارای یکی از آنها ولی بهترین آنها - بود یعنی ذرت.

این شرایط طبیعی باعث شد که از این تاریخ، جمعیت هر نیمکره ای راه مخصوصی در پیش گرفت و هدف خاصی پیدا کرد.

مرحله وسط - شروع میشود: در مشرق، با تربیت حیوانات اهلی، در مغرب با کشت سبزیجات بوسیله آبیاری با دست، با استعمال خشت و سنگ در بنا. ما از مغرب شروع میکنیم زیرا که این مرحله وسط بربریت تازمانی که اروپاییها امریکارا فتح کردند در آن قاره از میان نرفت.

- 1) Néolithique 2) Pirogue mono
3) Barbarie 4) Lama

در نزد سرخ پوستان مرحله بائین بربریت، (که تمام ملت هائی که در مشرق می‌سی‌سی‌پی دیده شدند در آن دوره بودند) در وقتی که سرخ پوستان مذکور کشف گردیدند، بگونه کشت دستی ذرت، و شاید هم کهو و خربزه و سایر نباتات بستانی وجود داشت که قسمت اصلی غذای آنها را تشکیل میداد. این سرخ پوستان درخانه‌های چوبی و در دهکده‌هائی که دور آنها نرده کشیده بودند زندگی می‌کردند. قبائل شمال غربی و مخصوصاً قبائل دره کلیمی هنوز در مرحله بالایی دوره وحشیگری زندگی میکردند و کاسه گری و کشت نباتات را بهیچوجه بلد نبودند. برعکس، سرخ پوستان مکزیکی جدید، مکزیکی‌ها، آمریکائی‌های مرکزی و اهالی پرو در موقعی که اروپائیان آن مناطق را فتح کردند در مرحله وسط بربریت بودند، در خانه‌هائی که ازخشت و سنگ و بشکل قلمه ساخته بودند زندگی میکردند ذرت و سایر نباتات مغزی میکاشتند و این زراعت در بستانهائی که با کوشش سرخ پوستان آب میگرفت بعمل می‌آمد. حتی بعضی از حیوانات را اهلی کرده بودند: مکزیکی‌ها بوقلمون و بعضی دیگر از پرندگان را - اهالی پرو «لاما» را - علاوه مردمان مذکور استفاده از فلزات را باستانی آهن بلد بودند و بملت همین استثناء بود که نیشوانسند از اسلحه و افزارهای سنگی خودشان بگذرند. و قتیکه اسپانیا این مناطق را فتح کرد بتکامل تدریجی این زندگی خاتمه داده شد.

* * *

در مشرق، مرحله وسط بربریت شروع میشود، با اهلی کردن حیواناتیکه شیر و گوشت میدهند، درحالی که کشت نباتات ظاهراً تا مدت‌ها در این مرحله شناخته نبود. بنظر میرسد که اهلی کردن و بار آوردن حیوانات و تشکیل گله‌ها باعث شده که آریاها و سامی‌ها از سایر بربرها جدا شدند.

تشکیل گله‌ها باعث شده که بشر در پی انتخاب محل‌هائی باشد که باز زندگی شبانی مناسب است. سامی‌ها چمن‌های رچله و فرات را انتخاب کردند و آریاها چمن‌های هندوستان، سیحون و جیحون، دن (۱) و دنیپر (۲) را بر روی این مراتع است که گله‌داری مبیاست آغاز شده باشد.

همین که این بربرهای مرحله وسط، بزندگان شبانی خو گرفتند هرگز بخاطر آنها نیامد که بپیل و اراده خودشان جلگه‌های علف‌زار اترک نموده و به سرزمین‌های جنگل‌زار که مسکن نیاکان آنها بود باز گردند، و حتی پس از آنکه آریاها و سامی‌ها بسمت شمال و مغرب رانده شدند برای آنها غیر ممکن بود که بنواحی جنگل‌زار آسیای غربی و اروپا پناه ببرند. پیش از آنکه غذای حیوانات خود را بر روی این زمینی که کمتر مناسب بود بوسیله کشت حبوبات تامین نمایند و قادر باشند که فصل نبودن علف را در روی این زمین بگذرانند. تقریباً حتمی است که در این نواحی کشت حبوبات در اول برای احتیاج غذای حیوانات معمول شد و بعد - ها بود که برای غذای انسان بکار رفت.

- 1) Don
- 2) Dniéper

شاید تمدن عالی نژاد آریایی و سامی را، باید معلول این دانست که گوشت و شیر فراوان داشتند و این محصولات در تکامل اطفال دارای تاثیر بسزائی است. این حقیقت در جای خود محرز است که سرخ پوستان مسکریک جدید که فقط باخوراک سبزیها و حیوانات بسر میبردند از هندوهای مرحله پائین بربریت که بیشتر از گوشت و ماهی برخوردارند دارای مغز کوچکتری هستند.

در حال، در طول این مرحله، خوردن گوشت آدمیزاد بتدریج از میان رفت و فقط بصورت اعمال مذهبی و بیسارت بهتر، اعمال جادوگری باقی ماند. مرحله بالا - این مرحله آغاز می گردد با ذوب سنگ آهن. و با اختراع آلیاژ و آرد مرحله تمدن میشود. این مرحله که فقط نیمکره شرقی توانست مستقلا از آن عبور نماید از کلیه مراحل دیگر از جهت پیشرفت تولید تجاوز نمود. یونانیهای دوران پهلوانی، قبایل ایتالیائی کمی پیش از تشکیل رم، در این مرحله بودند. در این مرحله بارابره آهنی برمیخوریم که بوسیله حیوانات کشیده می شده اختراع این ارابه بیشتر امکان داد که زمین را بقیاس زیاد بکارند و بالتسویه افزایش وسائل زندگی برای بشر حاصل شد. پیدایش ارابه بیشتر اجازه داد که زمینهای جنگلی را باراضی قابل زراعت و برترج تبدیل گرداند و اینکار البته بدون تیر و گوسه آهنی (۱) غیر ممکن بود. همین موضوع ضمناً باعث افزایش سریع و تراکم جمعیت در روی قطعه زمین کوچک گردید. پیش از دوره زراعت، بندرت ممکن بود که نیم میلیون از افراد بیشتر در حول یک مرکز جمع شوند و میتوان گفت که هرگز چنین اتفاقی نیفتاده بود.

بر رونق ترین دوره مرحله بالای بربریت را در اشعار همر مخصوصاً ایلیاد (۲) می بینیم. افزارهای آهنی تکامل یافته، دم کوره، آسیاب دستی، چرخ گوزه گری، تهیه روغن زیتون و شراب، فلزکاری، گاری و ارابه جنگی، ساختمان کشتی بوسیله تخته و تیر، آغاز صنعت معماری، شهرهای محصور در برج ها و کنسکره ها، افسانه های قهرمانی، اینها هستند میراث اساسی که یونانیها از مرحله بربریت بمرحله تمدن با خود آوردند.

* * *

خلاصه میکنیم:

دوره وحشیگری - دوره ای که تملک محصولات طبیعی، بهمان شکل کاملاً طبیعی خودشان، در نزد بشر تسلط دارد. محصولات مصنوعی بشر بیشتر برای این بکار می رود که این تملک را تسهیل نماید.

دوره بربریت - دوره پرورش حیوانات و دوره زراعت، دوره ای که بشر شیوه های مفیدتر و شمرتری برای تحصیل محصولات طبیعی بکار میبرد.

دوره تمدن - دوره ای که بشر با استفاده از محصولات طبیعی بعنوان مواد اولیه، بوسیله صنعت بمعنای اخص، تهیه محصولات صنعتی میپردازد. (۳)

1) Coin de fer

2) Iliade

3) مطالب مربوط به دوره تاریخ بشر ترجمه و خلاصه ای است از کتاب

معمروف انگلس

فصل سوم - ایرانیان در دوران پیش از تمدن

۱- تاریخ آغاز دوره تمدن - «ایران یکی از قدیمی ترین گهواره های تمدن است . تاریخ ایران تا ظهور اولین اجتماعات بشری بالا می رود . حفريات جدید ثابت میکند که در نزدیک سه هزار سال پیش از مسیح ، ملتی که نسبت بزمان خودش منظم و با تشکیلات شده بود صنعت او از چندین قرن تکامل قبلی او خیر میداد/ در دشتهای شوش (سوزیان) میان دجله و دریای خزر زندگی میکرد . این ملت یعنی عیلامی ها که تاثیر مهمی در ایجاد تمدن بابلی و آسوری داشته اند چندین بار نسبت بسامی ها و کاسوها (۱) که همسایگان آنها بوده اند مغلوب و غالب شدند و بالاخره در نزدیک نیمه قرن هفتم پیش از مسیح ، بدست ازتشیای آسوریانی پال پادشاه آسور گرفتار گشتار گردیدند و پراکنده شدند . اما مقارن همین احوال مادها در شمال و شمال باختری ایران ، امپراطوری بزرگی بوجود آوردند که بزودی دولت آسور را سرنگون گردانید (۶۰۶ پیش از مسیح) ، از مغرب تا رود قرل ایرماق (هالیس) یعنی تا نزدیکی مرز لیدی ، و از جنوب تا کنار خلیج فارس گسترده شد . پارسی ها بنوبه خودشان جانشین مادی ها شدند و دولت هخامنشی را بوجود آوردند (۵۵۰ پیش از مسیح)»

«... با آنکه پیش از بقدرت رسیدن شاهان هخامنشی ، ملت های دیگر بر ایران فرمانروایی کردند ، فقط بعد از تشکیل سلطنت هخامنشیان است که يك دولت پارسی تشکیل گردید . عیلامها و کاسوها که تاریخ آنها زیاد بر ما روشن نیست ایرانی نبودند و علاوه هرگز نتوانستند بر تمام فلات ایران و بالا اقل بر قسمت اصلی این فلات که بعنوان يك عامل ضروری در تعریف دولت ایران بشمار می آید مسلط گردند . فقط مادی ها هستند که ایرانی بودند و تقریباً بر تمام ایران فرمانروایی داشتند و طلابه هخامنشی هامحسوب میشوند و در تاریخ ایران جایی برای خود دارند . تاریخ مادی ها از لحاظ تاثیری که این ملت بر روی پارسی های هخامنشی داشته دارای فائده فراوانی است... (۲)»

اینست آنچه یکی از مؤلفین جدید باستناد نوشته های مرگان (۳) راجع بتاریخ عیلام ، نوشته های کروویلهبه (۴) راجع بتاریخ حفريات شوش ، و نوشته های مجله صنایع آسیائی ذکر میکند . این توضیحات مربوط بدوره تمدن ایرانیها وزمانی است که تمدن آنها بدرجه تشکیل دولت رسیده بود ، و از این جا نتیجه میشود که ایرانیها پیش از قرن هفتم قبل از میلاد از دوره بریریت بدوره تمدن رسیده بودند .

۴- تاریخ مهاجرت آریان ها با ایران

خلاصه حدسیات آقای مشیرالدوله پیرنیا درباره دوره پیش از تمدن ایرانی -
هابقرار ذیل است:

- 1) Kassites
- 2) D Taghi Nasr : Essai sur l'histoire Du droit Persan dès l'origine à l'invasion arabe .
- 3) G. de Morgan
- 4) Cruveilhier

آریان‌ها یکی از شعب مردم هند و اروپائی‌اند که بعد از جدائی از مردمان هند و اروپائی بطرف جنوب رفته، بعدها به شعبه هائی تقسیم شده‌اند: شعبه هندی، شعبه ایرانی، شعبه سکائی. جد شدن آریان‌ها از مردمان هند و اروپائی باید لااقل در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح باشد آریانهای هندی و ایرانی غالباً بطرف آسیای وسطی و غربی رفته مدتها در آنجا زندگی کرده‌اند. در باب مساکن آنها بین علماء اختلاف نظر میباشد ولی بیشتر باین عقیده‌اند که بین رود آمویه و سیحون میزیسته‌اند. آریانهای هندی و ایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگی کردند از آسیای وسطی مهاجرت کرده بباختر آمدند، از آنجا شعبه هندی بطرف هند و کش رفته بدرة پنجاب هند سرازیر شد و شعبه ایرانی بطرف جنوب و غرب متایل شده در فلات ایران منتشر گردید. اخیراً این عقیده نیز اظهار شده که جدائی آریانهای هندی از ایرانی، در اروپا روی داده، بعد هندیها در ۹۷۰ قبل از میلاد از قفقاز بایران آمده‌اند و آریانهای ایرانی در دنیال آنان بایران وارد شده آنها را بطرف شرق رانده‌اند.

۳- مهاجرت آریانها در چه دوره تاریخی انجام گرفت؟
این مهاجرتها بدیوبی است که در دوران کودکی بشر یعنی در مرحله باین دوره وحشیگری که بشر بناچار می‌بایست در منطقه‌های استوائی و نیمه استوائی و از جمع آوری میوه‌ها زندگی کند و وابسته باقلیم و آب و هوا باشد نمی‌توانسته است صورت گیرد. آریانهای هندی و ایرانی در موقع این مهاجرت حتماً بحرله وسط و وحشیگری که مرحله نقل و انتقالات بشر است رسیده و حتی بطوریکه قرائن نشان میدهد از این مرحله نیز گذشته بودند. دیدیم که انگلس در باره آریانها عقیده دارد که آنها در مرحله وسط بر بریت بزنگانی شبانی خو گرفته از جنگلهائی که مسکن نخستین آنها بود بسوی جلگه‌های علف‌زار روی آوردند و پس از آن که آریانها و سامی‌ها بسمت شمال و مغرب رانده شدند دیگر نمیتوانستند بنواحی جنگل‌زار آسیای غربی و اروپا پناه ببرند و ناچار بودند که برای تامین غذای چارپایان خود بکشت حبوبات بپردازند. اگر این مطلب را با گفتار اوستا بسنجیم قرائنی در تایید آن بدست خواهیم آورد:

۴- آیا اوستا میتواند راهنمای ما باشد؟

آقای پورداد در مقدمه کتاب «گاتها» میگوید:

«زمان زرتشت را بیش از تشکیل سلطنت ماد یعنی از قرن هشتم پیش از

مسیح بیلا میتوان احتمال داد» ص ۴۶

«شاید زمان زردشت بسیار دور نباشد از اوقاتی که آریانهای این طرف رودسند، یعنی ایرانیها، و هندوان طرف مغرب هنوز باهم بودند و یک ملت واحد را تشکیل میدادند و از حیت تمدن و مذهب هم یکی بودند.» ص ۳۱

این ادعای آقای پورداد اگر هم در باره قدمت زردشت صحیح نباشد یقیناً درباره قدمت آثار تاریخی اوستا و گاتها صحیح است زیرا که عقاید مذهبی و افسانه‌ها و سرودها عموماً حاوی قدیمترین احساسات و اعتقادات بشری میباشد و از دوره‌های فراموش شده خبر میدهند.

آقای پورداد در همین مقدمه درباره گاتها میگوید: «اگر خواسته

باشیم از علائم دیگر صرف نظر کرده فقط زبان گات‌ها را دلیل قدمت آن بشماریم، هر-
آینه باید بقول بارتولومه فاصله بزرگی میان عهد هندو ایرانی و گات‌ها قرار ندهیم .
نه آنکه فقط گات‌ها بواسطه زبان مخصوص خود دلیل قدمت خویش می‌باشد بلکه
کلیه اوستاداری علائم روزگاران بسیار قدیم است . در اوستا نه از مادها اسم برده
شده و نه از فارس‌ها . ساکنین ایران هنوز آریا اسم دارند و مملکت آنان خاک
آریا خوانده می‌شود . در میان این آریاییها هنوز پول و سکه معمول نیست . معامله
با خود جنس، مثل گوسفند و گاو و اسب و استر و شتر میشود . مزد طبیب و آثر بان
(پیشوای مذهبی) باجنس پرداخته میشود . عهد اوستا متعلق بعهد برنج Bronze
میباشد . هنوز با آهن سروکاری ندارند . با آن که غالباً در اوستا از آلات فلزی
برای جنک صحبت شده است ولی در هیچ جا اسم آهن نیست . ص ۴۵
پس مادر روشن کردن تاریخ آریان‌ها میتوانیم بپندرجات اوستا و گات‌ها مراجعه کنیم و
این مراجعه نظریه انگلس را تایید مینماید:

« اوستا میگوید مسکن اصلی ایرانیان در چرگاههای خرم بود
» اوستا مملکت اصلی آریان‌ها را ایران و بیج یعنی مملکت آریان‌ها مینامد و گویند
مملکتی بود خوش آب و هوا ، دارای زمین‌های حاصلخیز ، ولی ارواح بد، دغمه زمین
را سرد کردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت شروع شد . (۱)
آریان‌ها همیشه از این سرزمین خوش آب و هوا ، حاصلخیز - که گیاه چار-
پایان آنها را بدون احتیاج بزراعت، تامین میکرد بسرت یاد کرده‌اند .
دروندید افرگرد ۱ و ۲ آمده است:

« نخستین و بهترین جا و سرزمینی که من، اهورا مزدا ، بیافریدم ایران و بیج
است ، آنجائی که (رود) دایتی نیک میباشد . اما اهریمن برآسیب در آنجا به تیارگی
مار سرخ و زمستان دیوداده بکار آورد .»

« ده ماه در آنجا زمستان است ، دو ماه تابستان ، و این دو ماه نیز سرد است
از برای آب ، سرد از برای زمین ، سرد از برای گیاه ، اینجاست میان (مرکز) زمستان ،
اینجا است دل زمستان ، آنگاه که زمستان بیایان رسد سیلاب آید .»

« انجمن کرد اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران و بیج مشهور ، در
آنجائی که رود نیک دایتی است ، انجمن کرد جمشید دارنده رمة خوب یا بهترین
مردمان در ایران و بیج مشهور ، در آنجائی که رود نیک دایتی است .»
« باین انجمن درآمد دادار اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران و بیج مشهور ،
در آنجائی که رود نیک دایتی است ، باین انجمن درآمد جمشید دارنده رمة خوب
یا بهترین مردمان در ایران و بیج مشهور ، در آنجائی که رود نیک دایتی است .»

دوسپنتمد گات یسنا ۴۸ آمده است :
« کی ای مزدا . . . دارنده چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهد شد ؟»

(۱) ایران باستان تألیف مشیرالدوله ص ۱۵۶

(۲) یسنا، جلد اول، تفسیر و تألیف آقای پوردادود ص ۴۳ و ص ۴۵

۶- اوستا تایید میکند که زراعت برای تغذیه چهارپایان پیدا شده. انگلس می گوید: تقریباًحتی است که درنواحی جدید آریاها کشت حیوانات برای احتیاج غذای حیوانات معمول شد و بعدها بود که برای غذای انسان نیز بکاررفت. اوستا این موضوع را تایید میکند:

در بهرام یشت کرده ۲۰ فقره ۶۱ آمده است: «نیرو برای حیوانات، درود ب حیوانات، نوازش ب حیوانات، خوراک و پوشاک برای حیوانات، زراعت برای حیوانات، از برای معاش خودمان باید آنان را پرورش دهیم».

در فروردین یشت کرده ۴۳ آمده است: ستارهٔ باران «۰۰۰ باران بریزاند و گیاهها برویاند برای نگهداری چهارپایان و انسان، برای نگهداری ممالک ایران، برای نگهداری جانوران پنجگانه، برای یاری مردان پاک» (۱)

در گات‌ها (پسنا ۴۵) آمده است: «بشود که مزداهورا از قدرت خویش مارا بکشت و کار یاری کند تا آنکه بستوران و برزیکران نو و ترقی دهیم». و در همه جا چهارپایان از لحاظ تامین غذا مقدم بر انسان ذکر شده اند.

این نوشتهٔ آقای پورداود (۲) تایید بیشتری برای این ادعاست:

«بقول بندهش، اول چیزی که اهورا مزدا در میان مخلوقات جاندار بیافرید گاو (ورزاو) بوده است. اهریمن از برای تباہ نمودن این جانور سودمند دیوهای آذو نیاز و آزار و ناخوشی و گرسنگی را بر آن گماشت که گاورا نابود کنند و قتی که گاوجان سپرد از اهریک از اعضایش ۵۵ قسم از حیوانات و ۱۲ قسم از گیاههای درمان بخش بوجود آمد. نطفهٔ گاو جانسیار بکرة ماه نقل شده در آنجا پاک و تصفیه گردید و از آن يك جفت گاو نر و ماده پدید گشت که سبب بوجود آمدن ۲۷۲ قسم چهارپایان سودمند شدند».

۷- آریانهای شهر نشین و قبایل چوپان - آریانهای آنکه بزراعت

خوگرفتند و شهر نشین شدند ظاهراً پیوسته مورد تجاوز قبائل چوپان و غیرزارع بوده و با آنها نبرد کرده و آنان را خراب کنندهٔ شهر و ده و دیو نامیده اند. «تومردیو را مردم بد شناس» - فردوسی

در گات پسنا (۳) آمده است: «از تو می برسم (ای اهورا)، اگر دانائی را بواسطهٔ راستی، آرزوی برتری بخشیدن به خان و مان و شهر و ده است و اگر میخزاهد مثل تو بشود ای مزد آهورا کی بدان رسد و چگونه باید رفتار کند».

«از تو می برسم ای اهورا، چه چیز است سزای آن کسی که از برای سلطنت بد کنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است، آن بد کنشی که جز آزار کردن بستوران

۱) «اخلاق ایران باستان» تألیف دینشاه ایرانی (سلیستر)

۲) مقدمهٔ گات‌ها ص ۹۸

۳) فقره ۹-۱۰-۱۵-۱۶

و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمی شود هر چند که از دهقان آزاری باو نمیرسد. «(ای مردا)» از آن تو بود آرمتی، از آن تو بود نیروی آفریننده ستوران و خرد روشن که ستورا آزاد گذاشته تا پناه خویش نزد برزیگر و غیر برزیگر اختیار کند. از این دو، او (یعنی ستور) برزیگر کوشارا که دوستار منش پاک است سرور دادگر خویش برگزید. غیر برزیگر (یعنی چادر نشین) هر چند که در جستجوی آن، خویش رنجه کند از پیام ستوده تو بهره مند نگردد.»

اینکه مشیرالدوله می نویسد: (۱) «آریانه‌ها می بایست اراضی را از بومیها انتزاع کنند. برای رسیدن به مقصود بهر جا که وارد می شدند پس از جنگ با بومیها قلمه ای بنا می کردند. درون قلمه را بدو قسمت تقسیم کرده قسمتی را بمساکن خانواده ها تخصیص می دادند و قسمت دیگر را بحشم - در این محوطه شبها آتش می باد و مقصود روشن می کردند: اولاً برای اینکه خانواده‌ها از آن سهمی ببرند و دیگر از این جهت که اگر بومیها شبیغون زدند با سبانیان آتش را تیزتر کنند تا مردان قلمه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلمه برانند. بعد ها این قلمه ها مبدل بدهات و شهرها شد.» در حقیقت اشاره به همین زدو خورد میان آریانه‌های زارع و قبایل چوپان است.

۸- آیا ثنویت مذهب زردشت ریشه اقتصادی و اجتماعی دارد؟
استنتاج آرتور کریستن سن مستشرق دانمارکی، غالب توجه تر است. او می گوید: «ظاهراً در بعضی نواحی شرقی که فعلاً جزء خاک افغانستان جدید است در حدود قرن هفتم پیش از میلاد، زردشت (زراتشتر) قیام کرد و با اصلاح دین مزدائی باستانی دعوی نبوت نمود. در این نواحی قبایل خانه نشین یا نیمه چادر نشین مسکن داشتند که دارای حضارت درخشانی شده و پیوسته از هجوم قبایل صحرا نورد غارتگر در آزار بودند. خصومت سیاسی دوقرغه بقایید دینی هم سرایت کرد. زردشت دیواهازا (۲) عفاریت شریر شمرده و از تضاد دودسته خدایان سابق الذکر کم کم این اعتقاد در او راسخ شد که از آغاز آفرینش همین نزاع وجود داشته و میان دوقرغه یعنی اسپنتا مینو که مظهر مزداست و خرد تواناست با اکامینو که خرد شریر است جنگ برپاست. اکامینورا در قسمت‌های جدیدتر اوستا انگره مینو (اهرمین) نامیده اند.» (۳)

اظهارات آرتور کریستن سن راجع به محل ظهور زردشت خواه درست خواه نادرست باشد، استنتاج او راجع به ثنویت مذهب زردشت و اینکه آنرا مظهر جنگ میان قبایل زارع و چوپان میدانند بسیار صحیح بنظر میرسد.

۹- نظر شاهنامه را بنحوا همیم. قبلا باید تذکر داد که آنچه در شاهنامه بنام دوره پادشاهی پیشدادیان خوانده میشود در حقیقت دوره‌های مختلف تحول نژاد ایرانی است. بعداً خاطره‌های این دوره ها با معتقدات ایرانیهای ادوار تمدن در آمیخته و رنگ پادشاهی و سایر آثار تمدن بآن زده است. اگر این نامها و این رنگ

(۱) «تاریخ ایران باستان» جلد اول ص ۱۵۸
(۲) دیواها یکدسته از خدایان قوم هندو ایرانی، پیش از جدا شدن آنها از یکدیگر بوده‌اند.

(۳) «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه آقای رشید یاسمی ص ۱۳

آراء خوانندگان

رد نظریه نارودنیکها منجر به رد نظریه آنها نسبت به رول شخصیت در تاریخ می شد که کارهای فلسفی زیادی را لازم داشت و بلغائف این کار را انجام داد. اما بلغائف نتوانست خود را با تحولات زمان هم آهنگ سازد. و رول اساسی طبقه پرولتاریا را در باره عمل انقلاب و همچنین لزوم همکاری دهقانان را با پرولتاریا در انقلاب تشخیص دهد. بلغائف از اعمال «هراس انگیز» انقلاب میترسید و آن را غیر ضروری میسرمد. باین جهت در مرحله ای که نشوونمای مبارزات طبقاتی به دوران عملی انقلاب نزدیک می شد دیگر شکل کار از ظرفیت بلغائف خارج گردید و بلغائف نه بعنوان یک عامل کمکی، بلکه بعنوان یک عامل منفی در مقابل تحولات قرار گرفت و چون رول او عوض شده بود ناچار قضاوت نسبت باو نیز عوض میشد. ولی در هر حال کارهایی که او در اولین مراحل مبارزات مارکسیست ها در روسیه انجام داده است قابل تقدیر است.

۴۰ ح

در باره پرسشی های شماره ۹

در پاسخ پرسش های شماره گذشته مجله، تاکنون نامه های بسیار و در عین حال جالبی رسیده است که چاپ کردن تمام آنها - در عین حال که مورد علاقه ما است - چون صفحات بسیاری را خواهد گرفت، برای ما غیر ممکن است. با این حال سعی خواهیم کرد که قسمتهای جالب این نامه ها را در شماره آینده درج کنیم.

نتایجی که از این تبادل نظر بسیار جالب با خوانندگان گرفته ایم، نیز در شماره آینده، در مقابل هر پرسشی خلاصه خواهد شد.

دو نظر مختلف در باره بلغائف

آقای مهندس سیدان در طی نامه ای راجع به دو نظریه مختلفی که در باره بلغائف در مجله منعکس شده است سؤال کرده اند. سؤال چنین است که:

در شماره ۷ مجله از بلغائف مانند کسی که «یک نسل مارکسیست های روس را تربیت کرده است» نام برده شده و نیز در شماره ۸ نظریه لنین در باره او چنین است که «تالیقات فلسفی بلغائف باید در سلسله کتب اجباری ثبت شود زیرا هیچکس نمیتواند یک مارکسیست حقیقی و فهمیده بشود بدون اینکه آنچه را که بلغائف در باره فلسفه نوشته است تعمیل نماید». و این نظریات مخالف نظریه دیگری است که در شماره ۶ تحت عنوان «کارل مارکس و کمون پاریس» بیان شده بدین ترتیب که لنین بلغائف را «حکیم منفی باف و از خود راضی - خیال باف، و مخصوصاً مارکسیست قلبی نامیده است».

جواب: باید متوجه شد که دو نظریه فوق نسبت به بلغائف مربوط بدو مرحله مختلف از زندگی او می باشد. باین ترتیب که بلغائف اولین کسی است که یک مبارزه صحیح و منطقی را در مقابل نارودنیک ها (که در بین دهقانان تبلیغ میکردند و رول پرولتاریا و سرمایه داری را در روسیه انکار می کردند و معتقد بودند که سرمایه داری در روسیه یک موضوع اتفاقی است) شروع کرده و با موفقیت توانست آنها را شکست بدهد و اولین پایه های مارکسیسم را بطور صحیح در روسیه امروز بنانند. کارهایی را که بلغائف در این راه انجام داده است بسیار گرانبها است. کوشش بلغائف برای

نامه مردم ماهانه

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز: دکتر رضا رادمنش

سرمدیر: احسان طبری

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی روبروی

خیابان سوم اسفند - چنانچه شعله ور

مطالبات ما را بحساب شماره ۴۶۵۶۱ بانک

ملی ایران بنام مدیر داخلی مجله ارسال دارید

تک شماره ۱۵ ریال

آبونمان سالیانه ۱۵۰ »

آبونمان ششماهه ۸۰ «

نامه‌ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود.

و اداره در حرك و اصلاح آنها آراه است.

تقل با ذکر مأخذ و بدون تحریف آزاد است.

بزودی

از: احمد قاسمی

قانون چیست؟

جزو سلسله انتشارات کمیون تبلیغات

حزب توده ایران

از: ژرژ پوئیتر

اصول مقدماتی فلسفه

ترجمه احسان طبری

کتاب اول

جزو انتشارات نامه ماهانه مردم

بزودی

فقط با ت . ث . ث . به تمام

نقاط ایران مسافرت نمائید

با اتوکارهای مدل ۱۹۴۶ ت . ث . ث .

که از جدیدترین ماشینها باصندلیهای

راحتی ۱۶ نفری میباشد مسافرت فرمائید

روزهای حرکت ماشینها از تهران در هفته:

تهران رشت روزهای شنبه دوشنبه چهارشنبه و پنجشنبه تهران همدان روزهای یکشنبه

تهران یزد » سه شنبه تهران کرمانشاه » یکشنبه

تهران شیراز » دوشنبه و پنجشنبه تهران خسروی » یکشنبه

تهران مشهد » دوشنبه و پنجشنبه تهران بغداد » سه شنبه و پنجشنبه

تهران اصفهان همه روزه تهران تبریز روزهای یکشنبه سه شنبه و پنجشنبه

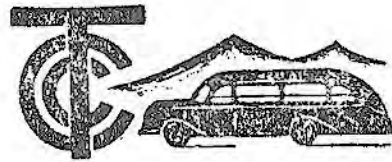
جهت خرید بلیط و دریافت هرگونه اطلاعات به بنگاه مسافربری ت . ث . ث چهارراه

یوسف آباد شماره ۱۷۹۸ تلفن ۶۱۲۳ و یا شرکت سهامی ایران تور خیابان سعدی تلفن

۴۷۹۹ یا شرکت پرسیس نماینده ایران تور و ت . ث . ث میدان فردوسی جنب لافت تلفن

۸۵۴۹ مراجعه فرمائید.

ما را حتی شماره در مسافرت تضمین مینمائیم



انتشارات آبان



مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب قیمت ۶۰۰ ریال